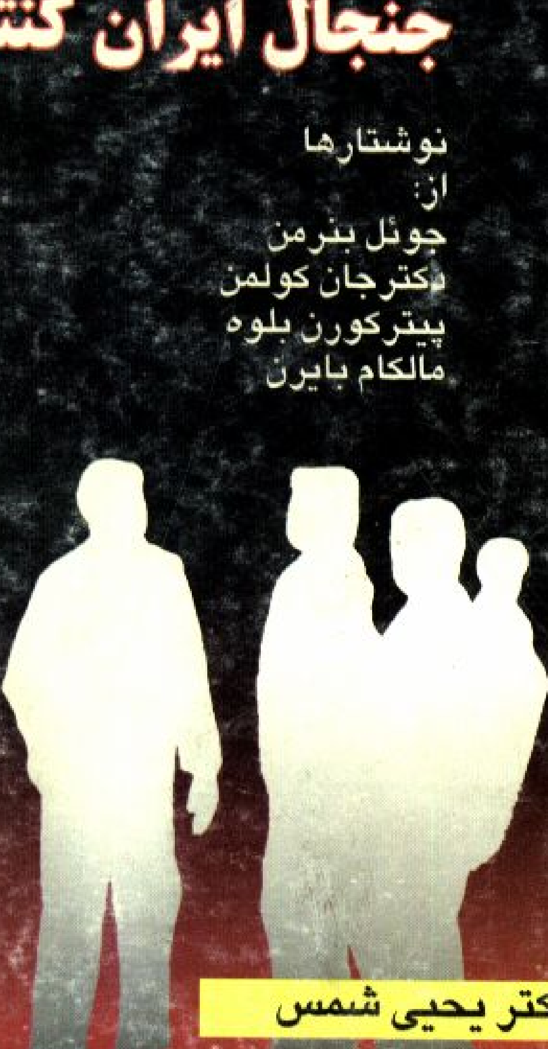


جنایتهای یک رئیس جمهور

یا
جنجال ایران کنترا

نوشتارها
از:
جوئل بنرمن
دکترجان کولمن
پیترکورن بلوه
مالکام بایرن



برگردان وتنظیم از: دکتر یحیی شمس

جنایت‌های یک رئیس جمهور

یا

جنجال ایران کنترا

جنایت‌های یک رئیس جمهور

یا

جنجال ایران کنترا

نویسندگان:

جوئل بنرمن ـ دکتر جان کولمن ـ پیتر کورن بلوه ـ مالکم بایرن

برگردان و تنظیم از:

دکتر یحیی شمس

نشر علم

● **جنایت‌های یک رئیس‌جمهور یا جنجال ایران کنترا**

● نویسندگان: جوئل بنرمن ـ دکتر جان کولمن ـ پیتر کورن بلوه ـ مالکم بایرن

● برگردان و تنظیم از: دکتر یحیی شمس

● ناشر: نشر علم

● چاپ اول: ۱۳۷۵

● تیراژ: ۵۰۰۰ نسخه

● امور فنی: سینا (قانعی)

● چاپ: چاپخانهٔ مهارت

● لیتوگرافی: صدف

مرکز پخش در تهران و شهرستانها: انتشارات علمی، خیابان انقلاب، مقابل درِ بزرگ دانشگاه تهران شمارهٔ ۱۳۵۸، تلفن: ۶۴۶۵۹۷۰ و ۶۴۶۰۶۶۷

فهرست مطالب

پیش‌گفتار مترجم

از آغاز انقلاب اسلامی، روابط امریکا و ایران به دلائل چندی، دستخوش دگرگونی شده است. از باب یادآوری نگاهی هرچند کوتاه، بر پیشینهٔ این دگرگونی می‌تواند خواننده را در نکات آمده در متن کتاب، یاری‌رسان باشد.

آمریکا منافع خود را در یکی از مهمترین کشورهای استراتژیک جهان، در مسیر تندباد یک انقلاب، ازدست می‌دهد. آنچه این کشور در بلندای سالها کشش و کوشش در ایران برپا داشته، در یک چشم برهم زدن از میان برداشته می‌شود. تازه این همهٔ داستان نیست. چراکه به زودی تعدادی از شهروندان خود را در دستهای جوانان انقلابی گرفتار می‌بیند و پرچم از اهتزاز فرو افتاده خود را هم در شعله‌های سوزان. حیثیت سیاسی امریکا لطمه کاری دیده بود. موجهای بی‌مهار انقلاب، خسرانهای جبران‌ناپذیری بر تصویر ابرقدرتی وی، در درون و برون مرزها، وارد آورده بودند. انتخابات امریکا زیر تأثیر ژرف انقلاب در حال جوشش ایران قرار گرفته بود. کارتر در آستانه تلخ‌ترین شکست انتخاباتی سالهای

اخیر کشورش، پا از کاخ سفید بیرون نهاد و حزب وی، حکومت را به حزب رقیب تحویل داد.

سلطنت پهلوی که بعنوان یار امریکا در منطقه شناخته شده بود، فرو پاشید. زنگ عدم اطمینان به دوستی امریکا، در میان کشورهای کوچک و بزرگ منطقه به صدا درآمد.

بنابر پاره‌ای نظرات کارشناسانه و به استناد مدارکی که پس از پایان جنگ خلیج‌فارس انتشار یافت، یکی از موجبات حمله عراق به کویت که با آگاهی پیشین و احتمالاً به تشویق‌های ناپیدای امریکا صورت گرفته بود در همین راستا، یعنی جلب اطمینان دوباره سران کشورهای عرب تعبیر شد. به دیگر سخن، موجب این قهرمان‌نمائی امریکا، جبران کژنمائی آن کشور در چشم اعراب، در جریان انقلاب اسلامی و پیش از جنگ خلیج‌فارس بوده است.

در رهگذر هفده سال قطع رابطه میان دو کشور، نشانه‌هائی از کوششهای یک یا دوجانبه ـ گاه آشکار و گاه پنهان ـ برای برقراری گونه‌ای تفاهم و التیام زخمهای چندین ساله، به چشم می‌خورند. درستی و ژرفای این تلاشها تاکنون ناپیدا بوده و احتمالاً از اسرار سیاسی دو کشور است که انتشار آن یا باید در جوی مطلوب و یا پس از گذشت سالها صورت گیرد.

سیاستهای برون مرزی امریکا که گسترهٔ فراخی از کشورهای جهان را دربرمی‌گیرد، همواره در زیر ذره‌بین بررسی و جمع‌بندی کارشناسان آن کشور قرار دارند. گمان بر آن است که برخورد با وجوه گوناگون انقلاب اسلامی از مهم‌ترین مطالبی است که برای رهنمودخواهی، هر روز در گزارشات محرمانه و طبقه‌بندی شدهٔ زمامداران طراز اول آن کشور پژواک می‌یابد.

ناگفته پیدا است که ضربهٔ انقلاب اسلامی بر پیکر سیاست خاورمیانه‌ای امریکا، برای آن کشور دور از انتظار و احتمالاً غافلگیرانه بوده است. گذشته از پاره‌ای تفسیرهای بدون استناد دست اندرکاران مسائل ایران، که هریک، تصورات کلیشه‌ای خویش را به جای تصویر واقعیت، در قاب انقلاب قرار می‌دهند، هیچ دلیل روشنی در دست نداریم که بروز انقلاب یا کوشش در راه ایجاد مقدمات آن، در برنامهٔ بلندمدت سیاست‌گذاریهای امریکا یا کشور دیگری قرار داشته یا به تعبیری دیگر، انقلاب از خارج راهبری شده باشد. برعکس، در رسانه‌های همگانی، به نشانه‌هائی اشاره شده که پیش‌بینی بروز انقلاب، حتی از قلمرو فعالیت‌های سازمانهای اطلاعاتی آنها هم به دور مانده بود. چه مقامات سیا، از باب ناآگاهی از چگونگی بروز انقلاب ایران، مورد نکوهش‌های چندباره دولتهای پسانتر خود قرار گرفتند. شایان گفتن است که طرفهای ایرانی هم احتمالاً تصویری چنین نامطلوب و تاریک از آینده روابط دو کشور در پندار خویش نداشتند. شاید بتوان بعنوان دلیل به این نکته اشاره کرد که انقلاب، بنا بر ماهیت دگرگون‌سازی شتاب‌زده خویش، حتی پیشگامان خود را هم، در جایگاهی که چشم‌انداز در پیش روی آنها، با آمیزه‌ای از کمتر واقعیت و بیشتر ابهام همراه بوده، قرار داده است.

شور و هیجان ناشی از پیروزی انقلاب، همراه با سرگیجه حاصل از فروپاشی و لجام‌گسیختگی امور، جوی را بوجود آورد که گاه دولت‌مردان هردو طرف را به سوی اعمال سیاستهائی، نه‌چندان واقع‌بینانه رهنمون می‌گردید. از میان همه رویکردهای کوتاه و بلند روابط ایران و امریکا، ماجرای ایران کنترا جایگاهی ویژه دارد. رسانه‌ها، به ویژه در جریان محاکمه سرهنگ الیور نورث و پویند کستر، برد خبری بسیار گسترده و بلندمدتی بدان بخشیدند. الیور نورث که در تمام این ماجرا

عنصر محوری بشمار می‌آمد، پس از محاکمه، به جای رسیدن به عقوبت، بصورت قهرمانی که در راه میهن خویش از پذیرش هر سختی، حتی محاکمه و محرومیت، هراسی نداشته، رخ می‌نماید.

شاید بی‌مناسبت نباشد که در اینجا به عنوان پیش درآمد به تعریفی ساده، از اصطلاح ایران کنترا که تا حدودی موضوع اصلی کتاب حاضر را تشکیل می‌دهد و پاره‌ای هم به پیروی از ماجرای سرقت ساختمان واتر گیت در انتخابات نیکسون، آن را ایران گیت نامیده‌اند، اشاره‌ای کوتاه داشته باشیم.

در پی پیروزی نیکاراگوئه که به دست مسیحیان ساندیستا صورت گرفت و به سرنگونی ساموزا فرمانروای پیشین آن کشور انجامید، گروهی در برابر آن به ایستادگی پرداختند. این گروه ضدانقلاب، اصطلاحاً کنترا نامیده شدند. به دلائلی که جای بحث آن در این کوتاه‌نوشتار نیست، کنتراها زیر چتر پشتیبانی امریکا قرار گرفتند و دست آخر هم به اتکاء این اصل که به نیابت امریکا ـ در میدان کارزار محلی ـ رزم‌آوری می‌کردند، ساندیستا، را از حکومت به زیر کشیده و فرصت آن را در اختیار خانم چامورا رئیس‌جمهور پسانتر قرار دادند.

جنگ چندین‌ساله کنترا از دو ویژگی متضاد برخوردار بود. نخست آنکه دولت ایالات متحده امریکا عزم بر آن داشت که حکومت ساندیستا را ـ از آن جهت که منافع آن کشور را در پهنهٔ امریکای لاتین به خطر انداخته بودند ـ از میان بردارد. از دیدگاه دولت‌مردان امریکا، همین گروه محلی معروف به کنترا، بهترین پیکارگران بر ضد مسیحیان ساندیستا به‌شمار می‌آمدند.

دیگر آنکه پشتیبانی از کنترا، در جنگی بر ضد دولت خود و در راستای خواسته‌های امریکا، علیرغم محدودیت‌هائی که کنگره در

یاری‌رسانی به آنها برقرار ساخته بود، مستلزم در اختیار داشتن پول و اسلحه می‌بود.

کنگره امریکا، پس از تصویب اندک کمکهای به اصطلاح انسان‌دوستانه برای کنترا، به موجب لایحهٔ معروف به متمم بولاند دولت را از دادن هرگونه امکانات مالی و نظامی به کنترا منع نمود. هم این ویژگی بود که برای دولت ایالات متحده و نهادهای اطلاعاتی آن، با گرایش نخست در تقابل قرار گرفته بود. دست‌آورد کار این شد که دولت و سازمانهای امنیتی و اطلاعاتی امریکا، ناگزیر برای عبور از سد ممنوعیت کنگره و ادامه یاری‌رسانی‌های مالی و نظامی به کنترا، و بالاتر از آن، سرنگونی ساندیستا، به تدارک منابعی، بیرون از اعتبارات عمومی و حتی سرزمین امریکا دست بیازند.

در این رهگذر، بهترین تدبیری که وسیله کارشناسان سیا و شورای امنیت ملی امریکا اندیشیده شد، فروش اسلحه به شیوهٔ غیرقانونی و سرازیر کردن وجوه حاصل از آن، به سوی کنترا بود.

از آن‌روی که فروش غیرقانونی اسلحه برای یاری‌رسانی به کنترا، با توجه به قانون ممنوعیت‌های مالی و نظامی که به تصویب کنکره رسیده بود، باید به شیوهٔ پنهان و به دست سوداگران اسلحه و عناصر فرصت‌طلب و اطلاعاتی صورت می‌گرفت، از این مرحله پسانتر، رخدادهای این ماجرا در زیر انبوهی از ابهامات، تعبیرات و پنهان‌کاری‌های بیشمار پوشیده نگاه داشته شده است.

اری بن مناش Ari Ben Menash یک کلیمی ایرانی‌الاصل و یکی از مأمورهای ورزیده اطلاعاتی اسرائیل که در بسیاری از حوادث سالهای ۱۹۹۰ تا ۱۹۷۹ نقش‌آفرینی داشته در کتابی که در سال ۱۹۹۲ زیرعنوان «سودهای جنگ Profits of War » به رشته تحریر درآورد، در

فصل یازدهم دربارهٔ مک فارلن رئیس شورای امنیت ملی امریکا در دوران حکومت ریگان می‌نویسد: او در شبکه جاسوسی رافی ایتان مشاور نخست‌وزیر اسرائیل، به وجود آورده بود، عضویت داشت. امیرام نیز که پس از رافی‌ایتان جای او را بعنوان مشاور نخست‌وزیر اسرائیل گرفت، برای جلب همکاری مک فارلن او را تهدید کرد که اگر از همکاری با او سرباز زند، موضوع پیوند او را با سازمان اطلاعات ارتش اسرائیل فاش خواهد کرد. مناش ادامه می‌دهد با توجه به اینکه مک فارلن برای رهائی از بدنامی یادشده راه دیگری در پیش نداشت، ترتیبی داد که نیر با دونفر از کارکنان شورای امنیت ملی تماس حاصل کند. این دونفر عبارت بودند از الیور نورث Oliver North و جان پویندکستر John Poindexter . در این زمان، برنامهٔ امریکا برای صلح خاورمیانه تشکیل کنفرانسی از اسرائیل، اردن، عراق، مصر و فلسطینی‌ها بود. اما این راه‌حل مورد موافقت اسحق شامیر نخست‌وزیر وقت اسرائیل قرار نگرفت. چراکه او صدام حسین را آدمی قابل اعتماد نمی‌دانست. از جانب دیگر، امریکائیان بر این باور بودند که پس از سقوط رژیم پهلوی، صدام حسین باید خلأ قدرت را در خاورمیانه پر کند. آنان گمان داشتند که صدام با آنکه روابط نزدیکی با شورویها دارد، اما قادر خواهد بود منافع نفتی امریکا را در منطقه حفظ کند. در راه تحقق این هدف در سال ۱۹۸۲، وزارت امور خارجه امریکا نام عراق را از فهرست کشورهای پشتیبان تروریسم حذف کرد و قول همه‌گونه یاری‌رسانی‌های مالی و نظامی را به بغداد داد.

پس از برقراری روابط دیپلماتیک میان دو کشور، گروهی از بازرگانان سلاح به عراق اعزام گردیدند تا با همکاری های مالی عربستان سعودی، آن کشور را در جنگ بر ضد ایران پشتیبانی نمایند. نکته قابل اشاره اینست که امریکا بر این باور بود که ادامه جنگ ایران و عراق تا

زمانی که عراق بطور کامل در زیر مهار امریکا قرار نگرفته، باید ادامه یابد.

امریکا پیش از این، با ارسال انواع تجهیزات جنگی، صدام را بر آن داشت که موافقت خود را با پیوستن به گفتگوهای کمپ دیوید اعلام دارد. اما صدام انجام این امر را به شرط جلوگیری از خریدهای دفاعی و ممنوعیت ارسال تجهیزات نظامی به ایران موکول نمود. زمانی که مک فارلن به همراهی نورث و نیر در خردادماه ۱۳۶۵ ، با گذرنامه ایرلندی در فرودگاه تهران به زمین نشستند، در واقع بخشی از نمایشنامه‌ای را اجرا می‌کردند که گروه طرفدار اسرائیل در داخل حکومت امریکا، به نفع صدام حسین و بر ضد ایران ساماندهی کرده بودند.

حجت‌الاسلام هاشمی رفسنجانی رئیس مجلس شورای اسلامی وقت و امام جمعه موقت تهران در یکی از آئین‌های[1] نماز جمعه آمدن گروه مک فارلن، نورث و پویندکستر را به تهران به آگاهی مردم ایران رسانید و اظهار داشت امریکائیها بصورت تکنسین‌های ایرلندی با لباس یک سره و کتاب مقدس انجیل و یک کیک شیرینی و مقداری اسلحه به تهران آمدند. ولی هیچ‌یک از مقام‌های ایرانی آنها را نپذیرفتند.

درباره مسافرت این گروه، پژوهش‌های نمایندگان کنگره امریکا، مطالب گوناگونی را آشکار ساخته است. پاره‌ای بر این باور بودند که نامبردگان بین ۲ تا ۳ روز در تهران در هتل توقف نموده و برخی ادعا می‌کردند که آنها حتی از هواپیما خارج نشده و مدتی متجاوز از ۱۶

۱ـ شرح کامل گفته‌های آقای هاشمی رفسنجانی در خطبه نماز جمعه مورخ ۱۸ آبان سال ۱۳۶۵ در زمینه مسافرت گروه مک فارلن، به ایران در پایان کتاب با استخراج از روزنامه اطلاعات مورخ ۱۳۶۵/۸/۱۷ برای آگاهی خوانندگان درج گردیده است.

ساعت را در درون هواپیما گذرانده بودند. در هرحال موضوع جاسوسی مک فارلن برای سازمان اطلاعات ارتش اسرائیل از روی مکالمات ضبط شده وی افشا گردید و جرج‌بوش برای جلوگیری از بی‌اعتبار شدن کاخ سفید استعفای وی را خواستار شد.

پسانتر، شرح ماجراهای یادشده زیرعنوان‌های کنترا در نیکاراگوئه، نقش اسرائیل و سوداگران وابسته به آن در فروش اسلحه، پیوند امریکا و سازمان اطلاعات مرکزی با سوداگری اسلحه، فروش تجهیزات گسترده نظامی به عراق وسیله اسرائیل و امریکا، جنگ خلیج‌فارس، خریدهای تدافعی ایران و توطئه‌های مشترک امریکا و اسرائیل بر ضد ایران در نوشتارهای بی‌شمار به نگارش درآمد. مترجم از میان انبوه نوشتارها، سه‌منبع را که بنظرمی‌رسید بخش‌های‌اصلی موضوع‌های یادشده را دربرمی‌گیرند، به‌شرح زیر برای آگاهی خوانندگان انتخاب نمود:

نخست کتابی است زیرعنوان «جنایات یک رئیس‌جمهور « The Crimes Of a President » که در سال ۱۹۹۳ به وسیله نویسنده‌ای به نام جوئل بنرمن Joel Benerman انتشار یافت. این کتاب سه بخش: جنجال ایران کنترا، جنگ خلیج‌فارس و عملیات افتضاح‌آمیز وام و پس‌انداز را دربرمی‌گرفت. نویسنده کتاب هر سه زمینه را جنایاتی معرفی می‌کند که به دست جرج بوش، از زمان ریاست او بر سازمان اطلاعات مرکزی و پسانتر، معاونت ریگان در کاخ سفید و دست آخر دوران ریاست جمهوری خودش انجام گرفته است.

ماجرای افتضاح وام و پس‌انداز که خارج از موضوع کتاب حاضر قرار دارد در یکی از بانک‌های شهر دنور Denver در ایالت کلرادو رخ داد. این رویکرد، افزون بر تأثیر زیان‌باری که بر پس‌اندازهای مردم در

امریکا برجای گذارد، موجبات بروز بی‌اعتمادی همگانی را نسبت به کل نظام بانکی آن کشور فراهم ساخت. عامل این ماجرا، فرزند جرج بوش رئیس‌جمهور پیشین امریکا بود. بنابر پاره‌ای از نوشتارها، نزدیک به ششصد میلیون دلار زیان این سوءمدیریت به پس‌اندازهای مردم آن کشور وارد آمد.

منبع دوم یادداشت‌هائی بود که در سال ۱۹۹۰ به وسیله دکتر کولمن Dr. Coleman زیرعنوان (واقعیات تازه درباره ماجرای ایران کنترا) روانه بازار شد. دکتر کولمن پیش از آن هم کتابی به نام «کمیته ۳۰۰، کانون توطئه جهانی» تألیف نموده بود که وسیله مترجم حاضر به فارسی برگردانده شده است.

کتاب سوم وسیله پیتر کورن بلوه Peter Kornbluh و مالکالم بایرن Malcolm Byrn با استفاده از اسناد غیر طبقه‌بندی شورای امنیت ملی امریکا به نام «اسکاندال ایران کنترا» نگارش یافته بود که بعنوان کتاب منبع، مورد استفاده پژوهشگران قرار دارد.

مترجم بدون آنکه در ماهیت نوشتارها یا درستی و نادرستی نامها و نشانیها نظری یا سخنی داشته باشد، از کتاب بنرمن بخشهای اول و دوم را که با ایران پیوند داشتند، و کوتاه‌شده‌ای از یادداشت‌های دکتر کولمن و کوتاه‌شده دیگری از کتاب اسکاندال ایران کنترا پیتر کورن‌بلوه و مالکالم بایرن را به گونه‌ای گزینش نمود و به فارسی برگرداند که بتواند بصورت مجموعه‌ای به خوانندگان ارجمند تقدیم گردد.

اما در اینجا اشاره به چند نکته ضرورت دارد. نخست آنکه بنابر گفتهٔ بنرمن، منبع گردآوری تمام اطلاعات وی، روزنامه‌ها و رسانه‌های تلویزیونی بوده‌اند. با توجه به آنکه این هردو، زیر نفوذ سیاست‌های ویژه و گرایش‌های غیرواقع‌گرایانه و گاه مغرضانه قرار دارند، بنابراین تکیه

کامل بر گفته‌ها و دیدگاههای آقای بنرمن و نوشتارهای این رسانه‌ها نتوان کرد.

اما در مورد گمان زنی‌های دکتر کولمن که خود از اعضاء سابق M16 و پس از خروج از آن سازمان درباره هدفها، سیاستها، شیوه‌های اطلاعاتی و سازمانهای پنهان زبان به انتقاد گشوده، جای گفتگو دارد و خواننده باید در پذیرش گفته‌های او جانب دوراندیشی را از دست ندهد، شاید نامبرده با روش معصومانه‌ای که در نگارش مقالات و کتابها بکار می‌برد، خود تصویری باشد نامطمئن، از جریانی که معمولاً در راستای فریب افکار همگانی به کار گرفته شده، و به گونه‌ای وارونه، به جایگزین کردن نکات ویژه‌ای در اذهان مردم مبادرت ورزیده باشد.

اما نکته قابل اشاره دربارهٔ اسناد غیر طبقه‌بندی شدهٔ شورای امنیت ملی امریکا این است که شورای یادشده خود دارای چنان ساختار گسترده‌ای است که ضمن برخورداری از تمامی امکانات اطلاعاتی، با مدیریت فائقه‌ای که بر همهٔ سازمانهای اطلاعاتی و امنیتی امریکا دارد، برای انتشار اسناد و مدارک خود نیازی به افرادی چون کورن‌بلوه و بایرن ندارد. مگر آنکه نیت، القاء نکاتی باشد که در هیچ شرایطی اشاره مستقیم بدانها، در قلمرو مصلحت‌اندیشی‌های شورای یادشده قرار نگیرد. مترجم نوشتارهای این دونفر را از این دست می‌بیند.

نکات بالا را از آن جهت یادآور شدم که بنابر نوشتارهای سه منبع یادشده، گویا یکی از خریداران محموله‌های سلاحهای غیرقانونی در دوران جنگ تحمیلی ایران بوده است. پیوند نام کنترا بعد از نام ایران از آنجا سرچشمه می‌گیرد که ایران بعنوان خریدار اسلحه و کنترا بعنوان انتقال گیرنده وجوه ناشی از فروش آن، در دو قطب این جنجال قرار گرفته‌اند. آفریدن اصطلاح (ایران کنترا) افزون بر آنچه دادستان کل

وقت امریکا ادوین میس Edwin Meese بیان داشته، ممکن است یکی از شگردهای اطلاعاتی باشد که امریکا برای هرچه بیشتر دور کردن افکار همگانی از پنهان‌کاری‌های خویش، به چنین پوشش تبلیغی گسترده پرداخته باشد.

جنجال ایران گیت یا ایران کنترا و جنگ خلیج‌فارس از مهمترین رویکردهای دوران حکومت جمهوریخواهان (بوش و ریگان) و از رخدادهای شاخص اواخر قرن حاضر است. در این جهان بسیار گسترده و در عین‌حال بسیار کوچک که دگرگونیهای ژرف، به‌گونهٔ لحظه‌ای و پرشتاب رخ می‌نمایند، زیستن آگاهانه در آن مستلزم داشتن شناختهای تازه و روزانه است. برای مردم ایران که در یک طرف این ماجرا قرار گرفته‌اند، شنیدن داستان طرف مقابل می‌تواند اثرات سودمندی داشته باشد. مترجم امید دارد این اندک ـ با چشم‌پوشی از هم نارسائیهای آن ـ مورد پذیرش خوانندگان قرار گیرد.

دکتر یحیی شمس

مهرماه ۱۳۷۵

وقایعی مانند جنگ خلیج‌فارس، مسافرت مک فارلن به ایران و پرونده وام و پس‌انداز، برای امریکا به بهاء غیرقابل تصور مالی، حیثیتی و در مورد جنگ خلیج‌فارس جانی فراوان به پایان رسید. پی‌آمدهای تأسف‌بار پرونده پس‌انداز و وام، این کشور را در مرز تخریب مالی قرار داد.

بسیاری بر این باورند که جورج بوش بعنوان فردی که تصمیمات مربوط به این وقایع را اتخاذ نموده، باید مسوولیت پی‌آمدهای منفی آن را بپذیرد. اما ظاهراً موضوع جنبه وارونه پیدا کرده و این مردم امریکا هستند که در این ماجراها مدیون او شده‌اند.

خواننده باید خود بخواند و توجه نماید که جرج بوش، رئیس اسبق سازمان مرکزی اطلاعات و عامل زبردست فعالیت‌ها و عملیات پنهان، چگونه با استفاده از ارتباطات گسترده سیاسی خویش، این اطلاعات زیان‌بار را از دسترس رسانه‌های همگانی به دور نگاه داشته است.

پیش‌گفتار

از: جوئل بنرمن Joel Benerman

«در دهسال اخیر، برای پنهان داشتن بیشتر اقدامات دولت امریکا، پنهان‌کاری گسترش فراوانی یافته است. نظام بازرسی قانونی و حفظ تعادل قوا در امریکا، به مفهومی که از آن انتظار می‌رفت، دیگر جنبه عملی ندارد. عصیان‌گرائی مانند کیسی[1] و نورث[2]، بدون احساس مسوولیت و پاسخ‌گوئی، از قدرت خود سوءاستفاده کرده و با ارتکاب به انواع اعمال غیرقانونی، به‌گونه‌ای تصادفی هویت غیرانسانی خویش را بر

۱ـ ویلیام کیسی William Casey رئیس اسبق سازمان اطلاعات مرکزی در دوران ریاست جمهور ریگان (م).

۲ـ الیور نورث Olivir North سرهنگ ارتش امریکا که در دوران کارتر در ردیف کارکنان شورای امنیت ملی و دستیار پویندکستر Poindexter مشاور امنیت ملی به شمار می‌آمد (م).

مردم آشکار نمودند.»

انتونی لوئیس ـ روزنامه نیویورک تایمز
مورخ ۲۲ آوریل ۱۹۹۱

در سال ۱۹۸۹ ، درصدد برآمدم درباره دست داشتن اسرائیل در ماجرای ایران کنترا نوشتن کتابی را آغاز کنم. پژوهش‌ها مرا به مرگ اسرارآمیز یکی از مقامات ضد تروریسم اسرائیل در سال ۱۹۸۸ ، در مکزیک راهبر شد. این مقام اسرائیلی امیرام نیر Amiram Nir نام داشت. در آن زمان شایعات زیادی درباره مرگ او به دست عوامل سیا بر سر زبانها افتاده بود. چراکه وی بر آن شده بود تا آنچه دربارهٔ داد و ستدهای غیرقانونی معاون رئیس جمهور جرج‌بوش با دیکتاتور پاناماٸی مانوئل نوریگا می‌داند، در اختیار مردم قرار دهد.

در نهایت متوجه شدم که داستان واقعی مربوط به دست داشتن اسرائیل در ماجرای فروش اسلحه نبوده، بلکه حضور رئیس‌جمهور پسانتر امریکا یعنی جرج‌بوش در این رسوائی مدنظر قرار داشته است. با این‌همه، هرچه پژوهش‌هایم به ژرفای بیشتری می‌رسیدند، بر شدت آشفتگی ذهنی‌ام افزوده می‌گردید. چراکه من خود را در زمینهٔ سیاست‌های خارجی امریکا، به‌ویژه در پیوند با خاورمیانه، دارای بینش کافی می‌دانستم. با این‌حال متوجه شدم دربارهٔ واقعیت موضوع، آگاهی اندکی بیش ندارم. رخدادهائی را که تصور می‌کردم به خوبی درک می‌کنم، به گونه‌ای طراحی شده بودند که افزون بر دادن «سوء آگاهی»، مردم امریکا را هم به گمراهی می‌کشانیدند. به دیگر سخن، روش‌های اصیل و سنتی حکومت‌مداری، جای خود را به دستورات محرمانه و عملیات پنهان داده

بودند.

شاید برای کسانی که در دوران حکومت ریگان به برنامه محافظه‌گرایانه وی رأی داده بودند، شنیدن مطلب بالا تکان‌دهنده باشد اما، همان اندازه که آگاهی‌های من در باب عملیات پنهان افزایش می‌یافت، از تصور پیشین خود دربارهٔ دولت ایالات متحده که هنوز هم «افراد موجه»ای در آن وجود دارند، دور می‌شدم. بر همین روال، دیگر باور نداشتم که دولت، واقعاً به صلح جهانی و دمکراسی علاقمند بوده و به استقلال قوهٔ قضائی احترام می‌گذارد. آنچه من در این جریان دریافتم، با اصول مورد اعتقاد همهٔ امریکائیان در تقابل جدی قرار داشت.

از اینجا بود که کوشش نمودم گرایش‌های آرمانی را که در پشت صحنه‌های سیاست دولت امریکا قرار داشتند، مورد بررسی قرار دهم. در بررسی‌ها، به این نتیجه رهنمون شدم که اگر بتوانم انگیزهٔ اقدامات رئیس‌جمهور را روشن سازم، شاید بتوان نسبت به آثار و پی‌آمدهای آن هم شناخت لازم به دست آورد.

کوشش فراوانی در این راه به‌کار بردم. هرچه بیشتر در گذشتهٔ بوش به کاوش می‌پرداختم، دلیل رفتارهای کنونی وی را بهتر درمی‌یافتم. به طور نمونه، اکثراً از وی بعنوان فردی غافل و بدون داشتن باورهای روشن نام برده می‌شود. اما برخلاف این تصور، باید بگویم رئیس‌جمهور بوش، واقعاً دارای گرایش آرمانی ویژه‌ای بود. این آرمان‌گرائی گونه‌ای از پندارمداری توسعه‌طلبی است که در باورهای فراماسیونری ریشه دارد. موافق با این شیوهٔ پندار وی، اگر دخالت امریکا در امور دیگر کشورها، همسو با هدف‌های سلطه‌گرائی جهانی باشد، مجاز است. این جهان‌بینی بخشی از «نظم نوین جهانی» است که رئیس‌جمهور بوش بارها در مورد آن سخن رانده است. برداشت‌های اکثر مردم از گفته‌های رئیس‌جمهور

بوش این است که موجبات صلحی پایدار را در روی کرهٔ زمین، بر بنیان‌های اخلاقی فراهم خواهد آورد. در حالی‌که این پندارها با آنچه وی در سر می‌پروراند، تفاوت بسیار دارند.

تا زمانی که پژوهش خویش را آغاز ننموده بودم، اهمیت پنهان‌کاری را از دیدگاه معاون سابق رئیس‌جمهور و رئیس‌جمهور کنونی بوش نمی‌شناختم. تمامی سیاست‌های خارجی وی، بدون اطلاع کنگره و مردم امریکا، به گونه‌ای محرمانه به اجراء درمی‌آمده است. دل‌مشغولی وی به انجام پنهان‌کاری، به پیشینه و ارتباط کنونی‌اش با سی. آی. ا و عضویت‌اش در فرقه‌های پنهانی همچون اسکول و بونز[۳] Skull & Bones و فراماسیونری برمی‌گردد.

پرسش برانگیز است که «آیا مردم امریکا از پیوند بوش با این سازمان‌ها آگاهی داشته‌اند؟ آیا آنان می‌دانستند فراماسیونری چیست؟ و چه هدف‌هائی را پیگیری می‌نمایند؟» از دیگر جنبه‌های زندگی سیاسی بوش که آدمی را به حیرت وامی‌دارد، ظرافت وی برای به دور ماندن از جار و جنجال‌های کاخ سفید است. در زمان معاونت ریاست جمهور، دفتر وی همواره با کوشش‌های غیرقانونی، برای تأمین نیازهای چریک‌های کنترا در نیکاراگوئه، درگیر بوده است. با این‌همه، وی همیشه پیوند خود را با ماجرای کنترا انکار نموده است. به پیروی از همین انکارگوئی، در دولت‌های ریگان و بوش هم همواره با مسئله‌ای به نام «انکارپذیری قابل توجیه» روبرو بوده‌ایم.

۳ـ اسکول و بونز علامت استخوان سرانسان است که در زیر آن دو استخوان به گونهٔ ضرب در (X) نقش بسته و بعنوان نماد یکی از انجمن‌های سری و مداخله‌گر در امور جهانی به کار برده می‌شود.

هنگامی که از این دو نفر رئیس‌جمهور پرسش می‌شد که آیا از کارکنان کاخ سفید کسی در ماجرای ایران کنترا دخالتی داشته‌اند؟ پاسخ همیشه «نه» بوده است. این پاسخ هرگز مورد اعتراض کسی قرار نگرفته است. حال به این نکته‌ها توجه کنید: آیا امکان دارد، دولت ریگان کمک‌های مصوبهٔ کنگره را برای پشتیبانی از کنترا به دست آورده اما، کاخ سفید این کمک‌های پنهانی را در اختیار آنها قرار نداده باشد؟ آیا امکان دارد که پاره‌ای افراد، بدون آگاهی کاخ سفید، عملیات پنهان کمک‌رسانی به کنترا را انجام داده باشند؟ و اگر کاخ سفید از آن آگاهی داشته، عمداً در جهت توقف این عملیات اقدامی به عمل نیاورده باشد؟ آیا سرهنگی در شورای امنیت ملی می‌تواند به تنهائی در مورد مسلح ساختن گروه کنترا تصمیم‌گیری کند و بدون آگاهی معاون رئیس‌جمهور، برای مبادله سلاح به ازاء گروگانها گامی بردارد؟ آیا امکان دارد علیرغم مخالفت معاون رئیس‌جمهور با عملیات کمک‌رسانی، سرهنگ نورث و ویلیام کیسی رئیس اسبق سازمان مرکزی اطلاعات، بدون اطلاع وی، عملیات را به مرحله اجراء گذارده باشند؟ یا برعکس، آیا ممکن است برای بازگذاردن دست معاون رئیس‌جمهور در گفتن دروغ مصلحت‌آمیز، کیسی و نورث جزئیات را عمداً به آگاهی وی نرسانده باشند؟ آیا امکان دارد دومین مقام بلندپایهٔ انتخابی دولت ایالات متحده، از سیاست‌هائی که در نهادهای زیر نظارت‌اش به اجراء درمی‌آمده، ناآگاه بماند؟

کتاب حاضر بر آن نیست که برای پیوند دادن بوش به ماجراهای کاخ سفید کوششی به عمل آورد. تألیف این کتاب، هیچ پیوستگی با جامعه اطلاعاتی نداشته و هیچ گونه سند محرمانه یا طبقه‌بندی شده‌ای از سیا دریافت ننموده است. تمامی مطالب کتاب حاضر، از

دست‌آوردهای روزنامه‌نگاران پژوهشگر و گردآورندگان اخبار و اطلاعات، پس از انتشارشان در روزنامه‌ها و مجله‌ها جمع‌آوری شده‌اند. آنچه در این نوشتار انجام گرفته، تنظیم آنها به گونه یگانه‌ایست که مرورشان در کوتاه زمان امکان‌پذیر باشد.

آیا جرج بوش تمامی آگاهی‌های خود را در مورد ایران کنترا و سایر ماجراهای کاخ سفید به آگاهی مردم امریکا رسانده است؟ آیا وی توانسته در دستگاه‌های قضائی اعمال نفوذ نموده و بدون آگاهی کنگره و مردم امریکا، سیاست‌های ویژه‌ای را بطور محرمانه به موقع اجراء بگذارد؟ بهتر است داوری در موارد بالا را به خود خواننده واگذار کنیم.

بهتر آنست که مردم امریکا چشمان خود را بیشتر بگشایند. چراکه ممکن است به زودی خویش را در مسیر هدایت جهان به سوی «نظم نوینی» که بر اساس تعالیم فراماسیونری شعبه امریکا استوار است، بیابند. بوش و عاملان پنهان وی، چنان نظامی را پی‌ریزی کرده‌اند که بدون توجه به نام نامزدهای انتخاباتی مردم، هر رأئی که به صندوق ریخته می‌شود، متعلق به آنان خواهد بود.

در حالیکه این سطور را می‌نگارم، در دوران مبارزات انتخابی سال ۱۹۹۲ هستیم. نباید مرتکب اشتباه شویم که با پیروزی بیل کلینتون نامزد ریاست جمهوری دمکرات‌ها، از آرمان «جهان تک نظمی یا سلطه‌گری جهانی» فاصله خواهیم گرفت. هدف‌های بوش و یارانش، ناگهان ناپدید نخواهند شد. از هم‌اکنون معاون سابق بوش آقای دن کول Dan Quell یا سناتور دول Doll [۴] خود را برای انتخابات سال ۱۹۹۶

۴ـ در کنگره حزب جمهوریخواه که در ماه اگوست ۱۹۹۶ در شهر سانديا‌گو در ایالت کالیفرنیا برگزار شد باب دول از جانب کنگره یادشده به عنوان نامزد انتخاباتی حزب جمهوریخواه انتخاب گردید.

آماده می‌سازند.

من بیشتر مطالب این کتاب را از گروه کوچک وفاداری که باور دارند حکومت فاسد کنونی امریکا راه نادرستی می‌پیمایدو باید آن را به مردم شناساند، به دست آورده‌ام. برای نخستین‌بار و با همکاری این گروه، نفوذ هراس‌انگیز بوش بر مردم امریکا را مستند ساخته‌ام. با این‌همه، بر این باورم که کتاب حاضر، بیان اندکی، از دریای بیکران واقعیات تلخ و تأسف‌بار نظام سیاسی امریکا است.

این کتاب را با دقت مطالعه کنید و سپس برای خواندن در اختیار دیگران قرار دهید. این کتاب با هدف هشدار دادن به مردم به زیور قلم آراسته شده است. نظریه‌های توطئه‌گری، الزاماً نباید ناظر بر داستانهای راستینی باشند که محکومان قاچاق اسلحه و سوداگران مواد مخدر و روزنامه‌نگاران چپ‌گرا، برای لکه‌دار ساختن کاخ سفید ساخته‌اند. اتفاقاً این همان نکته‌ای است که کاخ سفید می‌خواهد مردم امریکا باور داشته باشند.

امریکا بیدار شو. آنچه در برابر دیدگانت قرار گرفته، بخشی اندک از آن چیزی است که در راه است. جرج بوش در دوازده سال گذشته تو را فریب داده و اگر نگاهی ژرف به ریشه‌های آرمانی وی نیفکنی، همچنان به فریب دادن تو ادامه خواهد داد. پیوندهای فراماسیونری و آرمان‌گرائی نظم نوین جهانی وی، تهدیدی بس جدی به آزادی اندیشه و باورهای‌مان به‌شمار می‌رود.

جوئیل بنرمن

بیست و شش اکتبر ۱۹۹۲

فصل اول

نگاهی به گذشته بوش

رئیس‌جمهور بوش چگونه می‌تواند همه این اقدامات غیرقانونی را به خوبی انجام دهد؟ او چگونه می‌تواند خط مشی پنهانی خود را به موقع به اجراء گذارده و دربارهٔ نقش خویش در ماجرای فروش اسلحه به دروغ متوسل شود؟ چگونه می‌تواند صدام حسین و مردم امریکا را به جنگ خلیج فارس بکشاند، بدون آنکه کسی نسبت به نیات پلید وی شکی به خود راه داده، یا اعتراضی به عمل آورد؟

پاسخ را باید نخست در آرمان گرائی بوش جستجو کرد. یا به سخن دیگر، باورهای وی را برای چگونگی اداره جهان مورد بررسی قرار داد. سخن بوش درباره «نظم نوین جهانی»، به هیچ روی بیان تازه‌ای نیست. اصل این اندیشه از آرمان گرائی

جامعهٔ اسکول و بونز که معتقد است هریک از اعضاء آن، برای مهار کردن رخ‌دادهای جهانی دارای تعهد اخلاقی است، سرچشمه می‌گیرد. هدف آنان پابرجا نگاه داشتن «عظمت امریکا» در امور جهانی است. آنان در این راه، خود را سلحشوران برگزیده فرقه واسپ WASP می‌دانند که یادآور جنگ‌آوران رم باستان می‌باشند.

فرمان اسکول و بونز، یکی از هفت انجمن برادری پنهان نخبگان جهان است که مقر آن در دانشگاه یل در شهر نیوهون، ایالت کنتیکات است. در هرسال، تنها پانزده نفر از جوانان سال اول می‌توانند به عضویت این انجمن پذیرفته شوند. شرایط عضویت آنان شامل سفید پوست بودن، جنسیت مرد و ثروتمند بودن است.

کسانی که دارای شرایط عضویت نیستند، طبیعتاً از دایرهٔ سلحشوران نیز بدورند. یکی از مقررات عجیب این فرقه اینست که هر آینه، اگر خانمی به محل تشکیل جلسات آنان راه پیدا کند، باشگاه مربوطه از طرف مقامات بالاتر برای مدتی تحریم خواهد شد (این رخداد در سپتامبر ۱۹۷۷ در اسکویر رخ داد).

اعتقاد بونزمن‌ها (اعضاء انجمن اسکول و بونز) بر این است که برای «حفظ نظم»، نخست باید به «ایجاد بحران» پرداخت تا بتوان توجیه لازم را برای انجام اقدامات پنهان پسانتر به دست آورد. این گروه، برای مشوش کردن اذهان مردم، به اقدامات ابهام‌آمیز و پنهان، از جمله پراکندن اطلاعات نادرست مبادرت

می‌ورزند. بدین‌ترتیب، در اجرای سیاست‌های خارجی، یک عضو جامعهٔ بونز که در یک نهاد دولتی کار می‌کند، همواره پیرو یک دستور کار محرمانه و مجری یک شبکه عملیات پنهان قرار دارد.

انتونی ساتن Anthony Sutton تاریخ‌نگاری که در مورد فعالیت‌های این انجمن کتابی به رشته تحریر درآورده می‌گوید: انجمن از زمان تأسیس خود، همواره در انجام امور پنهان و آئین‌های رمزی دست داشته است. به همین دلیل، انجمن در میان اعضاء خود به‌طور محرمانه به «انجمن برادری مرگ» معروف است. افراد دیگری بر این باورند که نمادهای نازی‌گونهٔ آن، بر محوطهٔ دانشگاه یل و بر ساختمان‌های مورد استفاده انجمن پژواک کامل دارد. گفته می‌شود که سرویس قاشق و چنگال خصوصی هیتلر، مورد استفاده بونزمن‌های این دانشگاه است.

پانزده عضو جدیدی که هرسال انتخاب می‌شوند، باید آئین ویژه ورودی را پشت‌سر گذارند. در هنگام اعلام تاریخ عضویت، اعضاء قدیمی‌تر انجمن به اتاق نامزدهای عضویت نزدیک شده و پس از دق‌الباب از پشت‌سر از آنان می‌پرسند: «از انجمن اسکول و بونز هستیم، آیا شما عضویت را می‌پذیرید؟» اگر داوطلب‌ها پذیرش خود را اعلام دارند، پیامی را که در روبان سیاهی پیچیده شده و با لاک مشکی و علامت سر و دو استخوان ضربدر مهر گردیده به آنان تسلیم می‌کنند. این پیام حاوی زمان و محل ملاقاتی است که برای انجام مراسم عضویت درنظر گرفته شده است.

بنابر یکی از اسناد باقیمانده از انجمن اسکول و بونز سال ۱۹٤۹ ، در یکی از آئین‌های عضویت، در حالی که داوطلب عضویت را در تابوتی قرار می‌دهند، فریادهای وحشت‌آوری در اطراف وی سر می‌دهند. پس از آن، فرد داوطلب را از تابوت خارج کرده و قبای بلندی که علامت انجمن بر آن نصب شده، بر او می‌پوشانند. در ابتدای جلسه، استخوانی که نام داوطلب بر آن نوشته شده به سوی تودهٔ استخوان‌هائی که در گوشه اتاق جلسه روی هم انباشته شده، پرتاب می‌کنند.

از دیدگاه تاریخی، بونزمن‌ها همواره در سیاست خارجی امریکا تأثیرات ژرفی داشته‌اند. یکی از مؤسسین اسکول و بونز به نام الفونسو تفت Alphonso Taft ، در سال ۱۸۷٦، در سمت وزیر جنگ و در بین سال‌های ۱۸۷۷ ـ ۱۸۷٦، در مقام دادستان کل امریکا انجام وظیفه کرده است. هم او، رئیس‌جمهور ویلیام مک کینلی[1] William Mc Kinley را برای اعلام جنگ علیه اسپانیا و «آزادسازی» کوبا و فیلیپین زیرفشار قرار داد. پس از سوءقصد به جان مک کینلی در شهر بافلو، یکی دیگر از بونزمن‌ها به نام تد روزولت Ted Roosevelt ، در حالیکه تعداد بیشماری از بونزمن‌ها از جمله تفت را در اطراف خویش گرد آورده بود، به کاخ سفید قدم گذارد. ویلیام هوارد تفت هم خود، در سال ۱۹۰۸، برندهٔ

۱ـ ویلیام مک کینلی بیست و پنجمین رئیس‌جمهور امریکا از ۱۸۹۷ تا ۱۹۰۱ بوده است.

انتخابات ریاست جمهوری گردید. (نقل از روزنامه اقدام پنهان شماره ۳۳ زمستان ۱۹۹۰)

سایر بونزمن‌ها عبارت بودند از: روبرت تفت Robert Taft رئیس مجلس نمایندگان بین سال‌های ۲۶ ـ ۱۹۲۱، و سپس سناتور از ایالت اوهایو بین سال‌های ۵۰ ـ ۱۹۳۸، روبرت لووت Robert Lovett معاون وزیر جنگ بین سال‌های ۴۵ ـ ۱۹۴۱، جانشین وزیر دفاع در سال ۱۹۴۵، آرویل هریمن[۲] سفیر ایالات متحده در اتحاد جماهیر شوروی بین سال‌های ۴۶ ـ ۱۹۴۳ ، فرماندار ایالت نیویورک و معاون وزیر خارجه در امور آسیا بین سالهای ۶۳ ـ ۱۹۶۱، جرج مارشال George Marshal رئیس کارکنان کاخ سفید در دوران جنگ دوم جهانی و سپس وزیر خارجه در دوران ریاست جمهوری هری ترومن، ویلیام باندی William Bandy مشاور وزارت جنگ (یکی از پسران باندی به نام مک جرج در دوران ریاست جمهوری کندی و جانسون در سمت رئیس شورای امنیت ملی انجام وظیفه می‌کرد. پسر دیگرش بنام ویلیام بعنوان عضو سیا، مأمور خدمت در وزارت خارجه و وزارت دفاع بود)، ویلیام اف. باکلی جونیور F. Backley Jr. William ، عضو دیگر بونزمن‌ها و مؤسس مجله ناشنال ریویو بود. برادرش جمز، بین سال‌های ۸۲ ـ ۱۹۸۱، در دولت ریگان به

۲ـ ارویل هریمن در زمان دولت دکتر محمدمصدق و جریان ملی کردن صنعت نفت به نمایندگی از جانب رئیس‌جمهور امریکا چند سفر به ایران انجام داد.

سمت معاون وزیر خارجه و مسوول کمک‌های امنیتی، علمی و تکنولوژیک منصوب گردید (نقل از روزنامه اقدام محرمانه، شماره ۳۳ زمستان سال ۱۹۹۰). افزون بر جرج بوش، بونزمن‌های عالی‌مقام دیگری که در رأس دولت قرار داشتند، جمز لیلی James Lilley سفیر ایالات متحده در پکن و دوید بورن Boren David رئیس کمیته اطلاعاتی سنا و سناتور دمکرات از ایاالت اوکلاهما، قابل اشاره‌اند.

گودفری هاگسون Godfrey Hodgson سردبیر روزنامه ایندپندنت لندن و مؤلف کتاب «سرهنگ : زندگی و جنگهای هنری استیمسون ۱۹۵۰ - ۱۸٦۷ »، بر این باور است که پشتیبان واقعی جرج بوش، هنری استیمسون بوده که در دولت‌های روزولت و ترومن، بعنوان وزیرخارجه خدمت کرده است. بیان وی چنین است: «استیمسون نقش بااهمیتی در رشد سیاسی بوش داشته است. در همه شئون زندگی بوش، راهنمائی‌های استیمسون آموزش تجربی بااهمیتی برای وی بشمار می‌رفته.» (نقل از روزنامه دی نیشن، مورخ ۲۱ ژانویه ۱۹۹۱).

بونزمن‌های نخستین، همگی دارای دیدگاه‌های جهان‌گستر (در واقع توسعه‌طلب) بوده و بر این نکته باور داشتند که ایالات متحده باید در فرآیند جهانی دارای نقش بااعتباری باشد. به گمان استیمسون، تسلط امریکا بر اقیانوس آرام و شرق دور، امری کاملاً عملی است. شاید بر پایه همین آرمان‌گرائی توسعه‌طلبانه باشد که رئیس‌جمهور مک کینلی به جنگ با اسپانیا کشیده شد.

استیمسون در دولت شش رئیس‌جمهور از جمله تئودو روزولت Theodor Roosvelt ، ویلیام هووارد تفت William H. Taft ، وود ورث نلسون Wood Worth Nelson و هری ترومن Truman Herry مشارکت داشت. هم او بود که طرح منهتن را پی گذارد و شخصاً برای استفاده از بمب اتمی علیه ژاپن اتخاذ تصمیم نمود. سیاست محدویت‌های نظامی و اقتصادی دولت هربرت هوور را نسبت به ژاپن بعد از جنگ او تنظیم کرد. بوش نیز در فضای همان پندارگرائی استیمسون (۱۹۵۰ ـ ۱۸۹۰) که ایالات متحده قدرتمندترین کشور جهان است، پرورش یافته بود. بنا برگفته هاگسون Hugson ، بوش از استیمسون آموخته بود که «کار یک رهبر سازش و دودلی نیست، بلکه باید ثابت‌قدم باشد و خطوط را چنان قاطع ترسیم کند که اگر کسی از آن عبور نمود، آماده جنگیدن با وی باشد» (روزنامه دی نیشن).

استیمسون چنین می‌پنداشت که برای کشوری همانند امریکا، هر سی سال یک‌بار، یک رویاروئی نظامی الزام‌آور است. به باور وی، این مقابله، کشور را یاری می‌دهد که در پشت پرچم خود بایستد و هدف مشترکی را که برای همهٔ شهروندان، دفاع از مرز و بوم خویش است، به وجود آورد. در فضای یک‌چنین حرکت پیروزمندانه‌ای، همه شکست‌های دهه‌های گذشته قابل چشم‌پوشی‌اند. برای رئیس‌جمهور بوش، جنگ خلیج فارس در چارچوب همین آرمان گرائی صورت گرفت.

با توجه به این گونه آرمان گرائی اسکول و بونز، بوش در

دولت‌های ریگان ـ بوش، به محملی نیازمند بود که بتواند آن را در سیاست خارجی پنهان خویش به واقعیت نزدیک سازد. این ابزار، «نیروی اجرائی معاون رئیس در مبارزه با تروریسم» به‌شمار می‌آمد که همزمان با مسؤولیت وی در بخش راهبری شماره ۳ شورای امنیت ملی و در کابینه، وظیفه اداره (کمیته مدیریت بحران) را هم در اختیارش قرار می‌داد (نقل از روزنامه نیویورک تایمز ۱۲ آوریل ۱۹۸۱). پس از به وجود آمدن «گروه کار و مقابله احتمالی با تروریسم»، به منظور رهائی گروگان‌های گرفتارشده در لبنان و دست آخر، تشکیل واحد دیگری به نام «عملیات گروه فرعی» دست وی را در انجام عملیات پنهان به قدر کافی بازمی‌گذارد. با تشکیل واحد ویژهٔ نیروی اجرائی مبارزه با تروریسم در دفتر معاون ریاست جمهور، بوش و کیسی (رئیس وقت سازمان سیا) اهرمی به دست آوردند که می‌توانستند خارج از مجراهای قانونی، به وضع مقرراتی بپردازند که در غیر این‌صورت، می‌توانست مورد مخالفت مقامات کاخ سفید، از جمله جرج شولتز وزیر خارجه و واینبرگر وزیر دفاع قرار گیرند. (نقل از روزنامه اقدام پنهان شماره ۳۳ زمستان سال ۱۹۹۰)

اعضاء اجرائی این نیرو عبارت بودند: از رابرت اوکلی Robert Oakley ، مدیر وقت مبارزه با تروریسم در وزارت خارجه، چارلز الن Charles Allen ، روبرت اریل Robert Earl و گروه عملیات سطح متوسط. در سیاه همانند دوآن کلرید Clarried

Duane ، ری کلینز Ray Clines ، چارلز الن Charles Allen و همچنین افرادی چون نوئل کوچ Noel Koch از وزارت دفاع، سرتیپ جان مولرینگ John Moollering از ستاد مشترک ارتش، الیور ریول Oliver Revel معاون اجرائی اف. بی. ای، سرتیپ سام ویلسون Sam Willson ، سرتیب هارولد اسرون Harold Asron ، هردو از مدیران آژانس اطلاعات دفاعی، سرلشکر ریچارد استیلول Richard Stillwell ، رئیس سابق عملیات پنهان سیا در شرق دور و رابرت گیتس Robert Gates معاون سیا (این فرد بعداً ریاست سیا را عهده‌دار شد.) شایان گفتن است، علیرغم ریاست بوش بر نیروی اجرائی مبارزه با تروریسم، در زمان ریاست جمهوری خود وی، از آن همه تهدیدات جدی که از جانب تروریست‌ها متوجه مردم امریکا می‌دانستند، خبری نبود.

اعضاء نیروی اجرائی، از اهرم‌های ضد تروریستی خود، در جهت خنثی کردن سیاست‌های ایالات متحده و لغو مأموریت‌های رسمی افراد استفاده می‌کردند. اعضاء یادشده کسانی بودند که نیروی اجرائی را از انجام مقررات رسمی معاف کرده و به جای آنها، دستورات گروه ارشد بازبینی نیروی اجرائی را با همکاری الیور نورث Oliver North ، از طریق عملیات گروه فرعی، به مرحله اجراء می‌گذاردند (نقل از روزنامه کاورت اکشن Covert Action شماره ۳۳ ، زمستان ۱۹۹۰). همین افراد، گروه محرمانهٔ عملیات پنهان بوش را هم تشکیل می‌دادند.

ویکتور مارچیتی Victor Marchetti یکی از عوامل پیشین

سیا می‌گوید:

«شاید یکی از ناپسندترین رویه‌ها برای یک جامعه، داشتن رئیس کشوری باشد که پیش از آن، در سمت مدیر عملیات پنهان قرار گرفته باشد. در همین دوران است که مهار پلیس مخفی از دست خارج می‌گردد.»

کاخ سفید ریگان ـ بوش:

عصری تازه در حکومت کردن پنهان

دولت ریگان ـ بوش از نخستین سالهای ۱۹۸۱، راه را برای موج تازه‌ای از عملیات پنهان هموار نمودند. پس از ماجرای واترگیت، جرالد فورد Gerald Ford و جیمی کارتر J. Carter رؤسای جمهور وقت، کوشش نمودند با صدور دستورات لازم، فعالیت‌های سیا، به ویژه آن بخش که با آزادی‌های مدنی شهروندان امریکائی برخورد داشت، محدود سازند. افزون بر آن، در سال ۱۹۷۵ یک کمیسیون معروف به روبان آبی به ریاست نلسون راکفلر Nelson Rockfeler ، معاون وقت ریاست جمهور و با عضویت رونالد ریگان، بعنوان یک شهروند عادی تشکیل گردید. این کمیسیون، پس از بررسی‌های لازم پیشنهاد نمود «رؤسای جمهور باید از هدایت سیا به سوی فعالیت‌هائی که ماهیت درون مرزی دارند، خودداری نمایند».

در بیست و سوم مارس ۱۹۸۱، از جانب دولت ریگان ـ

بوش پیشنهادی ارائه شد که تنظیم‌کننده آن، عوامل حرفه‌ای اطلاعاتی سطح متوسط بودند. پیشنهاد مذکور دایر بر آن بود که سیا می‌تواند در درون مرزهای ایالات متحده به انجام عملیات پنهان و جاسوسی، در مورد شهروندان امریکائی بپردازد. مقررات تازه به سازمان مرکزی اطلاعات اجازه می‌داد که برای جمع‌آوری اطلاعات از رعایت «حداقل مداخله ممکن» معاف بوده و بنابراین، بدون داشتن اجازه قانونی، می‌توانند با زور وارد منازل شده و با نفوذ در سازمان‌های سیاسی و بازرسی، شهروندان را زیرنظر قرار دهند. (نقل از روزنامه تایم ۲۳ مارس ۱۹۸۱)

اعمال فشار برای اجرای مقررات تازه، با استفاده از اصل مبارزه با تروریسم به عمل می‌آمد. در نخستین جلسات شورای امنیت ملی، چنین استدلال شد که در صورت محدود ساختن سیا از بازرسی افراد مظنون به تروریسم، به ویژه پس از ورودشان به کشور، امکان مبارزه جدی با آنان از میان می‌رود (پرسش اینست که در سالهای ۱۹۸۰ ، واقعاً چند حمله تروریستی در ایالات متحده صورت گرفته است).

پاره‌ای از اعضاء کنگره، با مقررات تازه موافقتی نداشتند. دان ادواردز Don Edwards که در آن زمان ریاست کمیته فرعی حقوق مدنی و قانون اساسی مجلس نمایندگان را برعهده داشت اظهار نمود: «مفاد پیشنهاد یادشده، سیا را یک‌بار دیگر مجاز به انجام جاسوسی‌های درون مرزی می‌سازد.» (نقل از روزنامه تایم ۲۳ مارس ۱۹۸۱)

اما دولت ریگان - بوش، برای به وجود آوردن یک چارچوب سیاسی، در جهت پویا کردن دستور کار محرمانه و عملیات پنهان خود، به شیوه دیگری روی آوردند. ایوپل Pell Eve ، یکی از گزارشگران مرکز گزارشات پژوهشی در سان‌فرانسیسکو در ژوئن سال ۱۹۸۹ ، در روزنامه دی نیشن مقاله‌ای انتشار داد که در آن چگونگی بحث و گفتگوهای متضاد رخدادهای ده سال اخیر جامعه امریکا را که بر اثر صدور دستورات محرمانه ریاست جمهور و بخش رهبری شورای امنیت ملی یا اصطلاحاً NSDD بروز کرده، شرح داده بود. رئیس‌جمهور ریگان، به تنهائی بیش از سیصد دستور از این گونه صادر کرده بود. همین دستورات بودند که در سال ۱۹۸۳، سیا را به پشتیبانی از چریک‌های کنترا قادر ساخت و موجبات حمله به گرانادا را فراهم آورد.

دستورات محرمانه ریاست جمهور و بخش رهبری شورای امنیت ملی با دستورات اجرائی رئیس‌جمهور، از این بابت متفاوت‌اند که در مورد دوم باید مراتب به آگاهی کمیته اطلاعاتی مجلس نمایندگان و سنا برسد، در حالی که افشای مورد نخست، در هیچ‌یک از نهادهای دولتی صورت نمی‌گیرد. از مجموع سیصد فرمان بخش رهبری که از جانب رئیس‌جمهور ریگان صادر گردیده، تنها پانزده فقره آن از جانب شورای امنیت ملی غیرمحرمانه و قابل انتشار تشخیص داده شد. به دیگر سخن، از تمام تصمیمات بااهمیتی که در دوران اقامت ریگان در کاخ سفید

اتخاذ گردید، تنها آگاهی از پانزده فقره آن برای مردم امریکا مجاز دانسته شده بود. یکی از مشاوران پیشین اتحادیه حقوق مدنی امریکا به نام الن ادلر Allan Adler می‌گوید: «دولت‌های ریگان ـ بوش، به علت آنکه به افشای تصمیمات مهم نزد مردم گرایش نداشتند، علاقمندی کاملاً مشهودی به استفاده از دستورات محرمانه در بخش رهبری شورای امنیت ملی از خود نشان می‌دادند.»

یکی از تاریخ‌نگاران دانشگاه تولان به نام آنا نلسون Anna Nelson می‌گوید: کاخ سفید دوران ریگان «در تجاوز به روش‌های رسمی دولتی فوق‌العاده گستاخانه عمل کرده است. استناد اصلی شورای امنیت ملی، مجوزهای اجرائی سیا بوده است». وی همچنین می‌گوید: «پاره‌ای از دستورات محرمانه ریگان، حتی شیوه‌های رایج سیا و همینطور کنگره امریکا را زیر پا گذارده‌اند. گستاخی که در این ترتیبات مشاهده می‌شود، زایدالوصف است». ایوپل استدلال می‌کند که در دوران دولت ریگان، دستورات محرمانه، استخوان‌بندی اصلی حکومت پنهان را تشکیل می‌داده است. دستورات مذکور حرمت کنگره را نادیده گرفته و در برخی موارد شامل اعمالی می‌شد که درست در نقطه مقابل سیاست‌های تصویب شده دولت قرار گرفته بود. دستور محرمانه شماره ۷۷ نمونه خوبی از چگونگی استفاده از آنها، در راستای هدف‌های پنهان است. این دستورات به شورای امنیت ملی اجازه می‌دادند که کوشش‌های درون سازمانی سیا، در راستای

آنچه به «مدیریت دیپلماسی همگانی در پیوند با امنیت ملی» معروف شده، بیشتر به کار گرفته شوند. این شیوه، از راه پشتیبانی سازمانی از دولت‌های خارجی و گروههای خصوصی، می‌تواند موجبات رشد تجربیات و نهادهای سیاسی دمکراتیک و «کوشش‌های دیپلماسی همگانی»، از جمله تبلیغات را فراهم آورد. در واقع می‌توان گفت که شیوهٔ یادشده مبنای تبلیغات در شورای امنیت ملی، وزارت خارجه و کاخ سفید را به وجود می‌آورد. به استنباط واحد حسابداری کل امریکا، این گونه کوشش‌ها، قانون منع «تبلیغات پنهان» در درون مرزهای ایالات متحده را زیرپا گذارده است.

جک بروکس Jack Brooks که در آن زمان رئیس کمیته کوششهای دوستانه مجلس نمایندگان بود، از فرانک کارلوچی مشاور امنیت ملی، فهرست تمامی دستورات محرمانه‌ای که در سال ۱۹۸۱، وسیله ریگان صادر شده، درخواست نمود. کارلوچی از پذیرش این درخواست خودداری نموده و ماهیت قانونی تقاضا را مورد پرسش قرار داده بود. پس از آنکه درخواست مشابه رئیس مجلس نمایندگان جیم رایت Jim Wright مورد اجابت قرار نگرفت وی اظهار نمود: «کنگره نمی‌تواند در قبال احکام تازه‌ای که در سیاست ملی از طرف قوه مجریه در پشت درهای بسته به مرحله عمل گذارده می‌شود، واکنش مسوولانه‌ای احساس کند.»

بروکس نتوانست لایحه‌ای را که به موجب آن رئیس مجلس سنا می‌تواند آگاهی‌هائی در باب دستورات محرمانهٔ قوهٔ

مجریه به دست آورد، از تصویب بگذراند. در جلسه استماع این لایحه، لوئیس استاکس Louis Stokes ، نماینده مجلس این پرسش را مطرح نمود: «با توجه به حساسیت مسائلی مانند تروریسم و اقدامات پنهان پارلمانی، آیا سیاست محرمانه ایالات متحده با سیاست آشکار آن یکی است؟»

جرج بوش، دونالد گرگ و ایران کنترا آنها چه می‌دانستند؟

جرج بوش محرمانه ماندن تمام اقدامات و عملیات پنهانی را که خود آغاز کرده بود، در اولویت قرار می‌داد. هنگامی که پاره‌ای از این کوششها به ثمر نمی‌رسیدند، او و تمام کارکنان ستادی‌اش صرفاً به انکار آن فعالیت‌ها، یا عدم پیوندشان با خود مبادرت می‌ورزیدند. شاید بی‌مورد نباشد که برای ضبط درست رویکردها در تاریخ، به تمام واکنش‌های جرج بوش در مورد ماجراهای «ایران کنترا» نگاهی بیفکنیم.

بوش اصرار داشت که در تمام موارد مربوط به ایران کنترا «ناآگاه» بوده است. وی مدعی بود که از پنهان بودن این عملیات تنها زمانی آگاهی یافت که مشاور امنیت ملی وی دونالد گرگ، در سال ۱۹۸٦ ، اطلاعاتی در اختیارش گذارده است. این رویکرد تقریباً یک ماه پس از آن اعلام گردید که ادوین میس Edwin Meese دادستان کل، ارسال وجوه ناشی از فروش اسلحه را برای کنترا در نیکاراگوئه به اطلاع همگان رسانید. بوش

می‌گوید «تنها زمانی که این اطلاعات را به طور کامل از مشاور امنیت ملی خویش دریافت داشته، از چگونگی انجام آنها آگاهی پیدا کرده است».

بوش با این بیان چه می‌خواهد به ما بگوید؟ آیا منظور اینست که عملیات پنهان، در حالی در جریان بوده که بالاترین مقام انتخابی کشور از چگونگی آن آگاه نبوده است؟ اگر چنین است باید گفت یا یک کودتای ساکت به وقوع پیوسته و یا درک رئیس‌جمهور و معاون وی نسبت به مسائل ملی در پائین‌ترین سطح خود قرار داشته است.

منطق حکم می‌کند که بوش باید از روند این رخدادها آگاه بوده باشد. زیرا خود وی اعتراف نمود که در تاریخ ششم اگوست ۱۹۸۵، در جلسه‌ای که طرح مبادله سلاحهای ساخت ایالات متحده با گروگانهای امریکائی که در اختیار ایرانی‌ها بوده‌اند و از طرف رابرت مک فارلن Robert Mc Farlane مشاور سابق امنیت ملی به بحث گذارده شده بود، مشارکت داشته است. رئیس‌جمهور ریگان، در تاریخ ٦ ژانویه ۱۹۸٦، دستور فروش موشک‌های تاو Tow را به ازاء آزادی گروگانهای امریکائی صادر نمود. صبح روز بعد که تمامی مشاوران رئیس‌جمهور در اتاق اوال (اتاق کار رئیس‌جمهور) گرد آمده بودند، جرج شولتس George Shultz وزیر امورخارجه و کاسپر و اینبرگر وزیر دفاع، به مخالفت با آن برخاستند. در جلسه کمیسیون تاور Tower که پسانتر به منظور رسیدگی به همین منظور تشکیل یافت،

شولتس اظهار داشت که در پایان جلسه مورخ ۷ ژانویه، به خوبی روشن شده بود که ریاست جمهور و معاون‌اش با نظرات وی (شولتس) موافق نبودند. چندهفته پسانتر، جان پویند کستر John Pointdexter مشاور امنیت ملی طی یک پیام کامپیوتری، مخالفت مقامات بالا را با مبادله اسلحه در مقابل گروگانهای امریکائی به اطلاع سرهنگ نورث رساند و ضمناً افزوده بود که «ریاست جمهور و معاون ایشان قویاً بر این باورند که باید حداکثر تلاش خود را در این راه به عمل آوریم».

اجازه دهید ببینیم واکنش بوش نسبت به این بیان چه بوده است: «ممکن است در آن لحظه من خارج از اتاق جلسه بوده باشم. زیرا از مخالفت‌های دو وزیر چیزی به خاطر نمی‌آورم.» بوش مدعی است، اگر این ابراز مخالفت‌ها را می‌شنید «برای دگرگونی تمامی طرح اقدام می‌کرد».

بر وفق همین گفته، می‌توان قاطعاً گمان‌زنی کرد که بوش حداقل از وجود «طرحی» در این زمینه آگاه بوده است. بوش بر آن است که مردم امریکا را در جهت این اندیشه سوق دهد که در هنگام گفتگو و بررسی در مورد یکی از بحث‌انگیزترین رویدادهای دولت ریگان، به وسیله بالاترین مشاوران ریاست جمهور، جناب ایشان در خارج جلسه، مشغول خوردن بستنی بوده‌اند. در ۲۹ جولای ۱۹۸۶ ، امیرام نیر Amiram Nir مشاور شیمون پرز Shimon Preze نخست‌وزیر وقت اسرائیل در امور تروریسم، در هتل دوید کنیک اورشلیم، با جرج بوش ملاقات

نمود. بنابر یادداشت‌هائی که گرگ فولر Grarg Fuller دستیار بوش در آن زمان تنظیم نموده، امیرام نیر «تمام کوشش‌هائی که در یک سال گذشته در جهت رهائی گروگان‌های امریکائی به عمل آمده، برای بوش روشن ساخته بود. تنها نکته‌ای که باید در باب آن تصمیم گیری می‌شد این بود که آیا تمام سلاح‌های مورد درخواست ایرانیان یکجا به آنان فروخته شود یا در ازاء رهائی هر گروگان، بخشی از آن مورد معامله قرار گیرد» [۳].

علیرغم یادداشت‌هائی که از جانب کمیسیون تاور انتشار یافت و مقامات دولت ریگان کوشش کردند آنها را بی‌اهمیت جلوه دهند، نیر به اطلاع بوش رسانده بود که «ما با عناصر بنیادگرای بسیار افراطی سرو کار داریم».

رئیس‌جمهور بوش مدعی است که «وی مطلب زیادی در مورد توضیحات نیر به خاطر نمی‌آورد و حتی مطالب او را در آن زمان به درستی درک نکرده است». (آیا نیر به زبان عبری سخن می‌گفته است؟) بوش همچنین اظهار می‌دارد: «وقتی نیر از بنیادگرایان سخن به میان آورد به درستی منظور او را نمی‌دانستم. من حتی توضیحی هم از او نخواستم». در این صورت چرا آقای

۳ـ علیرغم آنکه درکتاب حاضر محور سخن بر فریبکاری و پنهان‌کاری رئیس‌جمهور و نهادهای دولتی ایالات متحده است حیرت‌انگیزاست که چرا نویسنده بر نکاتی اشاره دارد که فاقد حقیقت یا حداقل پنهان داشتن بخشی از واقعیت است. جمهوری اسلامی از زمان انقلاب کلیه روابط خود را با امریکا قطع کرده و تاکنون هیچ‌گونه معامله‌ای با کشور یادشده نداشته است.

بوش از خود این پرسش را به‌عمل نیاورد «توجه داشته باش، این کوشش‌ها به دست یک دولت خارجی صورت می‌گیرد و برای اطمینان از رهائی گروگان‌های ایالات متحده، صحبت از فروش سلاح‌های ساخت امریکاست، آیا بهتر نیست من از جزئیات آنها آگاهی پیدا کنم؟» و سپس از نیر هم توضیحات مشروح این رویدادها را بخواهد. اگر وی واقعاً نسبت به آنچه شنیده علاقه‌ای نداشته، پس چرا توقف تمام عملیات را درخواست ننموده است؟ اگر بوش از توضیحات نیر آگاهی پیشین نداشته، علت مشارکت وی در جلسه با نیر چه می‌توانست باشد؟ مشاوران وی که جلسه با نیر را ترتیب داده بودند، به جز فروش سلاح به ازاء رهائی گروگان‌ها، علت تشکیل و دستور مذاکرات جلسه را چه مطلب دیگری به آگاهی وی رسانده بودند؟

در جای دیگری بوش چنین اظهارنظر نموده: «من به مطالب وی (نیر) گوش دادم. موضوع مهم قابل تبادل‌نظری وجود نداشت. من از جزئیات آگاهی نداشتم. زمانی که او سخن از (بنیادگرایان) به میان آورد، نمی‌دانستم اشاره به چه کسانی دارد.» وقتی از او پرسیده شد، چرا وی در آغاز، پرسش‌های لازم را مطرح نکرده، بوش اظهار نمود: «با آنکه جلسه برای من اساساً جنبه شنیدن داشته اما، در هرحال من احساس ناآرامی می‌کردم». (نقل از روزنامه واشنگتن پست، مورخ ۲۱ اکتبر ۱۹۸۸)

معنای اینگونه واکنش‌ها چه می‌تواند باشد؟ آیا «ناآرامی»

بوش در مذاکره با نیر بعلت اشاره به کوششهای محرمانه برای رهائی گروگانها بوده یا فروش سلاح امریکائی به کشوری که نسبت به امریکا نفرت فراوان ابراز داشته و امریکا آن را حامی تروریسم می‌شناخته؟ منظور بوش از اینکه جلسه ملاقات «جنبه شنیدن» داشته چه می‌تواند باشد؟ وی در انتظار شنیدن چگونه مطالبی بوده است؟ مثلاً توضیحاتی دربارهٔ رشد جهان سوم؟ آیا به گمان بوش مطالب آن جلسه چه زمانی باید (جنبه عملی) پیدا می‌کرد؟

در جولای ۱۹۸۸، در جریان مبارزات انتخاباتی، بوش اظهار داشت «آنچه نیر به وی اظهار نمود بخش کوچکی از یک ماجرای دردسرزای بسیار پیچده بوده است». آیا این بدان مفهوم است که نیر از وی خواسته جزئیات طرح مبادله سلاح با گروگانها را به وی بدهد. اما، جرج نتوانسته «آن ماجرای دردسرزا» را به آخر برساند؟

بوش از مردم امریکا می‌خواهد باور کنند که معاون رئیس‌جمهور ایالات متحده یک مسافرت دو روزه فشرده را به خاطر ملاقات با یک متخصص ضد تروریسم اسرائیلی بدون داشتن دستور مذاکرات سازمان داده و با توجه به آنکه خودش ریاست عالی‌ترین کمیته روابط درون سازمانی واحدهای ضد تروریسم را در کاخ سفید برعهده داشته، با این همه، هنگامی که سخن از نیر به میان می‌آید، هیچگونه علاقمندی از خود نشان نمی‌دهد و مدعی است که در جلسه با وی، دربارهٔ افکار و

گفته‌هایش هیچ توضیحی نخواست، و تنها نشسته و بدون آنکه کوچکترین اثری از مطالب نیر را به خاطر داشته باشد، یا آنکه چیزی از رهائی گروگانهای امریکا دانسته باشد، تنها به گوش دادن اکتفا نموده است. بوش در برابر پرسش‌های فراوان خبرنگاران از جا بلند می‌شود سر خود را به علامت بی‌علاقه‌گی تکان می‌دهد و اظهار می‌دارد که کوچکترین واژه گفته‌های نیر را نفهمیده و حاضر نیست حرف دیگری در این‌باره بشنود و اتاق را ترک می‌کند.

آیا بوش از عملیات تأمین نیازهای کنترا آگاهی داشته است؟

واکنش بوش در برابر پرسشی که آیا او از عملیات تأمین نیازهای کنترای نیکاراگوئه آگاه بوده، از پیچیدگی ویژه‌ای برخوردار است. در اینجا مشاور امنیت ملی وی، دونالد گرگ با تأئید بر عدم آگاهی بوش از عملیات پشتیبانی از کنترا، رئیس خود را از گزند پرسش‌ها نجات می‌بخشد. گرگ مدعی است، بعلت آنکه فکر می‌کرده دانستن این مطالب «در حد معاون رئیس‌جمهور» نبوده، وی را از اقدامات نخستین این طرح آگاه ننموده است. بنابراین، بوش هرگز از این عملیات آگاهی نداشته است. آیا چنین بیانی باورکردنی است؟ آیا امکان‌پذیر است که رئیس مشاوران معاون ریاست جمهور از تمام کوشش‌های مسلح کردن و آموزش کنترا آگاه باشد، اما رئیس وی بدون آگاهی

بماند؟ چرا گرگ باید این امور امنیتی محرمانه بسیار بااهمیت را از رئیس خود پنهان بدارد؟ پاسخ انکارپذیری است. آیا بوش به گرگ چنین نگفته بود که «چون کنگره به ما اجازه تأمین نیازهای کنترا را نداده، تو باید راهی برای مسلح کردن آنها بیابی. هر کاری که لازم است انجام بده، اما تنها با من در میان نگذار که پس از آن بتوانم دانستن آنها را انکار کنم». اگر چنین باشد، آیا این بدان معنا نیست که بوش حداقل از وجود این عملیات محرمانه آگاه بوده و چون این آگاهی را از کمیته تحقیق کنگره دریغ داشته، پس می‌تواند مجرم شناخته شود؟

کوشش‌های دفتر معاون ریاست جمهور، برای تأمین نیازهای کنترا در تابستان ۱۹۸۲ ، آغاز گردید. و آن هنگامی بود که بوش و ویلیام کیسی (رئیس وقت سیا)، در جلسه‌ای «طرح عملیات عقاب سیاه» را پایه گذاردند. بنابراین طرح، مقرر گردید سلاح‌های مورد نیاز کنترا از طریق سان انتی‌نیو در تگزاس، به پاناما و سپس به السالوادور ارسال شوند (نقل از روزنامه رولینگ استون مورخ ۳ نوامبر ۱۹۸۸). بنابر اظهار یکی از افسران بازنشسته ارتش که در این عملیات پنهان مشارکت داشته، بوش موافقت نموده بود که دفتر وی بعنوان پوشش برای امور دیوانی این طرح به کار برده شود و گرگ مشاور امنیت ملی وی امور مالی و جزئیات عملیات آن را هم‌آهنگ سازد. این افسر بازنشسته می‌گوید: «بوش و گرگ دیوار عایق بودند، ما از طریق این دفتر راه خود را با کیسی باز می‌کردیم». (نقل از

روزنامه رولینگ استون، مورخ ۳ نوامبر ۱۹۸۸) بر اساس یادداشتی به تاریخ هفدهم ۱۹۸۳ که از جانب گرگ خطاب به مک فارلن مشاور امنیت ملی وقت نوشته شده، عامل سیا فلیکس رودریگوز Felix Rodriguez که در ویتنام زیر فرماندهی گرگ خدمت می‌کرده، یک طرح عملیات نظامی به نام «گروه صورتی» سازمان داده بود. هدف از این عملیات، انجام یک رشته حملات هوائی با «حداقل مشارکت ایالات متحده»، بر ضد عصیانگران چپ‌گرای امریکای مرکزی بود. این طرح هرگز به موقع اجراء گذارده نشد. اما، رودریگوز بلافاصله بعنوان یک عامل تمام وقت برای تأمین نیازهای تسلیحاتی کنترا، به استخدام سیا درآمد.

در جلسه تحقیقاتی ایران کنترا، در حالیکه گرگ سوگند اداء کرده بود، از وی پرسش به‌عمل آمد که به چه مناسبت از وجود این یادداشت کمیته را آگاه ننموده است، وی پاسخ داد که «یک، وی هرگز در این مورد فکر نکرده بود. دو، این موضوع با پرسش‌هائی که از وی به‌عمل آمده، ارتباطی نداشته است». در همان جلسه استماع، وی شهادت داد که «ما (بوش و گرگ) هرگز موضوع کنترا را مورد بحث قرار ندادیم. هیچ مسؤولیتی در این مورد نداشتیم و هیچ تجربه‌ای را در این زمینه نیازموده بودیم». بر همین روال، در سال ۱۹۸۳، دفتر معاون رئیس‌جمهور، گوستاوو ویلولدو Gustavo Villoldo عامل سیا در هندوراس و از جنگ‌آوران سابق خلیج خوک‌ها را بعنوان مشاور جنگی و

ایجاد کننده یک خط پشتیبانی سلاح برای کنترا به مأموریت اعزام داشت. بنابر اظهارات یکی از عامل‌های اطلاعاتی که مدعی است با دفتر معاونت ریاست جمهور همکاری داشته، ویلولدو یکی از چندنفری بوده که وسیله گرگ استخدام شده و فعالیتهای خود را خارج از قلمرو سیا انجام می‌داده است. (نقل از روزنامه پروگرسیو مورخ ماه مه ۱۹۸۷).

در نوامبر سال ۱۹۸۳، شورای امنیت ملی (که بوش یکی از اعضاء آن بود)، در صدد تدارک سلاح بیشتر برای کنترا برآمد. در یکی از یادداشت‌های الیور نورث آمده است که از بوش درخواست شده بود «با توجه به موارد پیشین، با افزایش خرید این (سلاح‌ها) موافقت نماید». (نقل از روزنامه رولینگ استون مورخ سوم نوامبر ۱۹۸۸)

در یک یادداشت یازده ماده‌ای که در تاریخ هیجدهم سپتامبر ۱۹۸٤ ، زیرعنوان «تأمین اعتبارات برای کنترا» که گرگ برای رئیس خود بوش تنظیم نموده و پسانتر در اختیار کمیته تحقیقاتی ایران کنترا قرار داده شد، جنبه‌های گوناگون نظامی و سیاسی جنگ کنترا مورد بحث قرار گرفته است. گرگ به بوش اظهار داشته بود: «در پاسخ به پرسش شما باید بگویم که دیوی کلاریج Dewey Clarrige اطلاعات زیر را در اختیار ما گذارده است: «یک گمان‌زنی نزدیک به یقین نشان می‌دهد که آنان (کنترا) نزدیک به یک و نیم میلیون دلار از (منابع خصوصی) دریافت خواهند داشت. این بر پایه چیزی است که ما

در مورد خرید نفت و مهمات و غیره آگاه هستیم». (نقل از روزنامه پروگرسیو، مارس ۱۹۸۷)

در سال ۱۹۸۵، به مدت ده ماه عملیاتی در جریان بود که زیر نام «سوپر مارکت سلاح»، نیازمندی‌های تسلیحاتی کنترا را برآورده می‌ساخت.

عملیات بالا با یاری‌رسانی بازرگانان خصوصی اسلحه وابسته به سیا و همچنین واحد اطلاعات اسلحه ارتش هندوراس انجام می‌گرفت. بخشی از اعتبارات این عملیات، وسیله کارتل قاچاق کوکائین مدلین تأمین می‌گردید. (نقل از روزنامه رولینگ استون، سوم نوامبر ۱۹۸۸)

در آوریل سال ۱۹۸۸، یکی از کمیته‌های فرعی روابط خارجی سنا در زمینه مواد مخدر، تروریسم و عملیات بین‌المللی، جلسهٔ اجتماعی به ریاست سناتور جان کری John Kerry تشکیل داد که ریچارد برنک Richard Brenncke عامل سیا و مأمور اجرای این طرح، در آن به ادای شهادت مبادرت ورزید. برنک اظهار داشته بود که عامل ارتباطی وی در واشنگتن گرگ بوده و هم به وسیلهٔ او، وی (برنک) چندبار توانسته از تولیدکنندگان بلوک شرق، سلاح خریداری نماید. افزون بر آن، برنک ادعا نموده که دولت نیکاراگوئه به ازاء دریافت بخشی از بهرهٔ حاصل از معاملهٔ اسلحه، اجازه عبور آنها را تضمین کرده بود.

واکنش بوش نسبت به اتهامات بالا این بود که سناتور کری را متهم اصلی قلمداد نماید. چراکه وی اجازه داده

بود به‌گونه‌ای «افتراانگیز»، موضوعات طرح شده در کمیتهٔ زیر نظرش، به خارج درز کند و تأکید نموده بود که مجله نیوزویک با انتشار جزئیات عملیات، جز مقداری «مزخرفات» مطلب دیگری بیان نداشته است. علیرغم این واقعیت که برنک در مظان هیچ گونه اتهامی قرار نداشت، بوش در مورد وی اظهار کرده بود: «کسی که از او نقل می‌کنند، فردی است که کوشش دارد جان خود را نجات دهد.» (نقل از روزنامه واشنگتن پست، هفدهم ماه مه ۱۹۸۸)

رخداد دیگری که بوش وجود آنرا انکار کرد، پیشنهاد دادن «رشوه» به روبرتو سوازو کوردوا Roberto Suazo Cordova رئیس‌جمهور هندوراس بود که قرار بود به ازاء دریافت کمک، آموزش کنترا در کشور وی عملی گردد. در یادداشتی به تاریخ بیستم فوریه ۱۹۸۵، از جانب جان پویندکستر چنین آمده است: «ما می‌خواهیم معاون رئیس‌جمهور (بوش)، موضوعات را با سوازو مورد بحث قرار دهد». (نقل از روزنامه تایمز ۱۵ ماه مه). در تاریخ شانزدهم ماه مه ۱۹۸۵، بوش، در شهر تیگوسی گالپا در هندوراس با رئیس‌جمهور سوازو ملاقات نمود و به وی وعده داد که در صورت یاری‌رسانی به کنترا، کمک‌های نظامی و اقتصادی ایالات متحده به کشور وی افزایش یابد. بوش به دولت هندوراس اطمینان داد که اگر اجازه استقرار اردوهای کنترا را در خاک خود صادر نماید و اقلام نظامی مورد نیاز آنان را تأمین کند، می‌تواند به ادامه کمک‌های ایالات متحده امیدوار باشد. این

گفتگو درست در زمانی صورت گرفت که سوازو تهدید کرده بود اردوهای کنترا را در سرزمین خود تعطیل و هر گونه نقل و انتقال مهمات جنگی آنان را متوقف خواهد نمود.

پیشنهاد پرداخت «رشوه» قبلاً در جلسهٔ گروه ویژه برنامه‌گزاری بحران، که به ریاست بوش تشکیل یافته بود، به تصویب رسید (نقل از روزنامه هفدهم آوریل ۱۹۸۹). بلافاصله پس از مسافرت بوش به هندوراس، کمکهای ایالات متحده به این کشور، و کمکهای آنان به کنترا آغاز گردید. پس از آنکه بوش به ریاست جمهوری انتخاب شد، در جلسه‌ای که به منظور عکس‌برداری از وی ترتیب داده شده بود، در مورد رویداد بالا چنین اظهار داشت: «هیچگونه رشوه‌دهی در کار نبوده است. هیچ اقدام عملی، هیچگونه رشوه‌دهی، مستقیم یا غیرمستقیم از جانب من به رئیس‌جمهور هندوراس صورت نگرفته است. شایعات بدون پایه و کوته‌بینانه‌ای در باب درستی گفته‌های من بر سر زبان است که تاکنون چندبار بطور قاطع به آنها پاسخ گفته‌ام». (نقل از روزنامه تایمز مورخ پانزدهم ماه مه ۱۹۸۹). در اینجا باید به جرج بوش گفت: «نه جرج، شما به آنها پاسخ نگفته‌اید، بلکه صرفاً آنها را انکار نموده‌اید». اما اجازه دهید از زاویه دیگری به آن نگاه کنیم. اگر رشوه‌دهی در کار نبوده و بوش موضوع کنترا را با سوازو گوردوا مورد بحث قرار نداده، چه مطلب مهم دیگری، مسافرت معاون رئیس‌جمهور به هندوراس، و مذاکره شخصی وی را ایجاب کرده بود؟ تبادل

تروریست‌ها؟

در سال ۱۹۸۵، گرگ، فلیکس رودریگوز را برای کمک به کوششهای تأمین نیازهای کنترا به السالوادور اعزام نمود. فرمانده وقت نیروهای ایالات متحده در امریکای مرکزی، ژنرال پال گورمن General Paul Gorman ، یادداشتی به سفیر امریکا در السالوادور تسلیم کرد. در یادداشت یادشده آمده است: «رودریگوز بعنوان یک شهروند مستقل مشغول انجام عملیاتی است. اما، آشنائی وی با معاون ریاست جمهور کافی بنظر می‌رسد. این آشنائی به روزهای آخر شغل پیشین بوش (ریاست سازمان سیا) برمی‌گردد». (نقل از روزنامه پروگرسیو، مارس ۱۹۸۹) در حالیکه ژنرال گورمن از دلائل پنهان حضور رودریگوز در السالوادور آگاهی داشت، گرگ ادعا می‌کرد او چیزی در این‌باره نمی‌داند و اصرار داشت که آنچه وی دربارهٔ اعزام رودریگوز به السالوادور خبر داشت، حل و فصل شورش‌های محلی بوده است. زمانی که از گرگ پرسش بعمل آمده که چرا رودریگوز که از طرحهای خود با گورمن سخن گفته، مطلبی از محتوای طرحها به وی اظهار نداشته، گرگ پاسخ داده بود: «فلیکس از کارهائی که انجام می‌دهد با من هم سخن زیادی نمی‌گوید. من هرگز در این زمینه چیزی نشنیده‌ام». (نقل از روزنامه پروگرسیو، مارس ۱۹۸۷)

با این همه، گرگ اذعان دارد که با فلیکس رودریگوز ملاقات نموده، اما آنها هرگز دربارهٔ موضوع کنترا گفتگوئی به

عمل نیاورده‌اند. گرگ مدعی است که رودریگوز به پیوند خود با کنترا اشاره‌ای بعمل نیاورده، زیرا او می‌دانسته که «این موضوع مورد علاقه من قرار ندارد». آنچه گرگ کوشش دارد بیان دارد اینست که رودریگوز ممکن است در عملیات تأمین نیازمندیهای کنترا دست‌اندرکار بوده باشد. اما، این عملیات از جانب دفتر معاونت رئیس‌جمهور صورت نگرفته و در عین‌حال کوششهای رودریگوز یک عمل فردی و خصوصی است که مورد تأئید دولت ایالات متحده نبوده است. بنابراین، نمی‌توانسته مورد علاقه گرگ هم قرارداشته باشد.

پیوندهای بوش با رودریگوز و خداوندان مواد مخدر امریکای لاتین به وسیله ریمون هیلتن رودریگوز، یکی از اعتباردهندگان به کارتل مواد مخدر مدلین که اخیراً به ۴۳ سال زندان محکوم شده، مورد تأئید قرار گرفته است. رودریگوز در برابر یکی از کمیته‌های سنا به پیوند میان کنترا، و سوداگران مواد مخدر شهادت داده است. وی در یکی از برنامه‌های مستند تلویزیونی فرونت لاین Front Line «خط مقدم» زیرعنوان «تفنگ‌ها، مواد مخدر و سیا» اظهار داشت که از جانب فلیکس رودریگوز درخواستی به مبلغ ده میلیون دلار برای کمک به کنترا دریافت داشته بود: «درخواست فلیکس رودریگوز معنای ویژه‌ای داشت. زیرا که وی گزارشهای کار خود را به دفتر جرج بوش می‌داد. اگر فلیکس به نزد من می‌آمد و اظهار می‌داشت گزارشهای خود را به کس دیگری، مثلاً الیور نورث می‌هد، ممکن

بود دست و دلبازی کمتری به خرج دهم. من الیور نورث را نمی‌شناختم و از پیشینه وی هم آگاهی نداشتم. اما اگر شما با سیا یا کسی که عضو سیا است ملاقات کنید و آنان به شما بگویند (ما می‌خواهیم بجنگیم ولی پول کافی نداریم، آیا شما می‌توانید به ما یاری برسانید؟ چون گزارش این یاری‌رسانی مستقیماً به بوش داده خواهد شد)، به گمان من این درخواست خیلی واقعی و باورکردنی می‌رسد. در اینجا شما تصور می‌کنید با یک عامل سیا که به رئیس سابق خود گزارش می‌دهد، روبرو هستید.»

از دونفری که در ایالات متحده به بالاترین پله‌های نردبان ترقی رسیده‌اند، گرگ و بوش، خاطرات بدی در اذهان باقی مانده است. در دفتر یادداشت‌های الیور نورث نوشته‌ای به تاریخ دهم سپتامبر ۱۹۸۵ وارد شده که در باب جلسه‌ای با شرکت دونالد گرگ و سرهنگ جمز استیل Col. James Steele رئیس گروه عملیات نظامی امریکا در السالوادور اظهارنظر شده است. این سه‌نفر موضوع «کمک‌های پشتیبانی» کنترا را مورد بحث قرار می‌دهند. وقتی از ماهیت این جلسه از گرگ پرسش به‌عمل آمد، وی تنها اظهار داشته بود: «تصور نمی‌کنم چنین جلسه‌ای هرگز تشکیل شده باشد» (نقل از مجله نیوزویک، مورخ ۲۳ ماه مه ۱۹۸٦). یک یادداشت دست‌نویس نیز به تاریخ نوامبر ۱۹۸۵، از جرج بوش به الیور نورث وجود دارد که در آن از نورث «به خاطر صمیمیت و کوشش خستگی‌ناپذیرش در راه آزادی گروگان‌ها و امریکای مرکزی» سپاسگزاری شده است. هنگامی

که از بوش درباره این یادداشت پرسش به عمل آمد، وی اظهار داشت «به خاطر نمی‌آورد. چون آن یادداشت را مدتها پیش ارسال داشته است». بوش چه دلیل دیگری به جز تشکر از کوشش‌های نورث می‌توانست برای ارسال یادداشت داشته باشد؟ چرا بوش هیچ نکته‌ای را دربارهٔ «گروگانها» و «امریکای مرکزی» به خاطر نمی‌آورد؟ این برداشت داستان آن طبیبی را به ذهن می‌آورد که در جریان جلسهٔ محاکمه‌ای که برای قصور در حرفه‌اش تشکیل شده بود، به هیئت منصفه در دفاع از خود گفته بود، از یاد برده بود که به بیمار خود اثرات جانبی نامطلوب داروی تجویزی را گوشزد نماید. چرا می‌توان یک طبیب را برای رفتار غیرحرفه‌ای نسبت به بیمار به محاکمه کشید اما، یک رهبر ملی را به بهانه «به خاطر نیاوردن»، از قید هرگونه پژوهش و بررسی رها ساخت؟

در جلسه‌ای که در تاریخ آوریل ۱۹۸۶، برای تأمین نیازمندیهای کنترا تشکیل شده بود، رودریگوز به گرگ شکایت افراد الیور نورث را می‌کند که تمام منافع فروش اسلحه را بالا می‌کشیدند. زمانی که از گرگ درباره این جلسه پرسش به‌عمل آمد، نامبرده اظهار داشت شکایت رودریگوز را به بوش منتقل ننموده، چراکه ماهیت آن در حد آگاهی معاون ریاست جمهور نبوده است. این بیان نشان‌دهنده آن است که گرگ در مورد عملیات مسلح‌سازی کنترا، حداقل از تاریخ آوریل ۱۹۸۶، پسانتر آگاهی داشته است. همچنین می‌توان استنباط کرد که بوش

هم از موضوع آگاه بوده، اما گرگ نمی‌خواسته وی را از شکایت رودریگوز باخبر سازد.

یکی از دستیاران گرگ به نام سرهنگ ساموئل واتسون Samual Watson ، پیش از آنکه در جلسه‌ای در تاریخ ماه مه ۱۹۸۶ ، با شرکت بوش و گرگ زیرعنوان «وضعیت جنگ در السالوادور و تأمین نیازمندیهای کنترا» شرکت نماید، دو گزارش تهیه نموده بود.

زمانی که از وی دربارهٔ چگونگی موضوع گزارش پرسش به‌عمل آمد و اینکه چرا علیرغم انکار پیشین، موضوع کنترا در جلسه یادشده مورد بحث قرار گرفته بود، اقرار نمود که «از برملا شدن دستور جلسه مذکور حیرت کرده است» و توضیح داد که «امکان دارد اصطلاح تأمین نیازهای Copter با تأمین نیازهای کنتراها Contras اشتباه شده باشد». (نقل از خبرگزاری UPI ، مورخ سیزدهم ماه مه ۱۹۸۹)

گروه تحقیقاتی ایران کنترا، دربارهٔ نقش دفتر معاون ریاست جمهور در عملیات کنترا، آقای واتسون را زیر پرسش بیشتر قرار داد. وی پاسخ داد: «گمان من بر آن بود که هر دستوری مربوط به نیکاراگوئه یا امریکای لاتین از دفتر معاون ریاست جمهور صادر می‌شود، انجام آن، وظیفه من و به نفع ماست. زیرا معاون ریاست جمهور، از محورهای اصلی شورای امنیت ملی به شمار می‌رفت. تصور می‌کردم برخورد با مسائل کنترا از مسؤولیت‌های من است». در همین راستا، رهبر کنترا

ایدن پاستورا Eden Postura در یک جلسه استماع، در ماه جولای ۱۹۸۷، با ادای سوگند شهادت داد که بوش در «سلسله مراتب فرماندهی تأمین نیازهای کنترا قرار داشت». (نقل از روزنامه دی‌نیشن، مورخ ۲۳ ژانویه سال ۱۹۸۸)

در اگوست سال ١٩٨٦، گرگ در جلسه‌ای با حضور رودریگوز شرکت نمود. در این جلسه رودریگوز در مورد طرحی که به موجب آن «می‌توان با فروش اسلحه دلار جارو کرد و برای کنترا کمک لازم را بدست آورد»، با گرگ وارد مذاکره شده بود. هنگامی که یادداشت دستی خودش در این جلسه به او ارائه شد، مدعی گردید که «نمی‌دانستیم این خطوط چه معنائی دارد» و بر همین روال اظهار داشت «چون مطالب در حد معاون ریاست جمهور نبود، به رئیس خود اطلاع نداده است». (شایان گفتن است که این موضوع یکی از مطالب حساس روز بود که به شورای امنیت ملی ارتباط پیدا می‌کرد اما، گرگ تصور نمی‌کرده که اهمیت آن در حدی باشد که خاطر رئیس خود را به آن مشغول دارد)

در جلسه‌ای که در سال ۱۹۸۹، برای بررسی صلاحیت مقام سفارت گرگ در کره جنوبی، به ریاست سناتور الن کرانستون Allen Cranston ، رئیس کمیته فرعی سنا در امور شرق آسیا و اقیانوس آرام تشکیل گردید، سناتور یادشده، از انکارهای پی در پی گرگ در مورد عملیات تأمین اسلحه مورد نیاز کنترا به تنگ آمده و با خشم بر وی فریاد زد: «آموزش حرفه‌ای شما در

انجام امور محرمانه و انکارگوئی درباره عملیات پنهان و صمیمیت‌تان با فلیکس رودریگوز شما را واداشته که بهترین راه خدمت به کشور را ضربه زدن از طریق دفتر ریاست جمهور بدانید. (نقل از روزنامه نیویورک تایمز مورخ ۱۳ ماه مه سال ۱۹۸۹)

در پاسخ به پرسشی که کرانستون در مورد ناآگاهی گرگ از فعالیتهای رودریگوز در زمینهٔ تأمین نیازمندیهای کنتراها به‌عمل آورد، وی پاسخ داد که الیور نورث و رودریگوز باید «علیه وی توطئه‌ای چیده باشند». در جلسه محاکمه، وقتی نورث شهادت داد که رودریگوز را گرگ به وی معرفی نموده، گرگ پاسخ داد «اظهارات نورث مطلقاً حقیقت ندارد». (نقل از روزنامه لوس‌آنجلس تایمز، مورخ سیزدهم ماه مه سال ۱۹۸۹)

در پنجم اکتبر سال ۱۹۸۶، پس از آنکه یکی از خلبانان هواپیماهای سی ـ ۱۳۰ به نام یوجین هازنفوس Eugen Hansenfus که برای کنترا اسلحه حمل می‌کرد، هواپیمایش در جنوب نیکاراگوئه سرنگون گردید، گرگ مدعی شد، حتی این مطلب را هم به آگاهی بوش نرسانده است! (بنظر می‌رسد معاون رئیس‌جمهور حتی یک لحظه فراغت هم برای رسیدگی به چنین امور مهمی نداشته است).

در مورد گزارشات مربوط به سقوط هواپیما و پیوند آن با دفتر معاون ریاست جمهور و اینکه نخستین تلفن هازنفوس پس از سقوط، به کارکنان دفتر معاونت رئیس‌جمهور بوده، بوش اظهار

داشت: «مطلقاً عاری از حقیقت است. من آن را بدون کوچکترین تردیدی انکار می‌کنم». (نقل از روزنامه پروگرسیو، ماه مه ۱۹۸۷) مجله نیوزویک هم در هشتم فوریه ۱۹۸۸، در مورد رخداد سقوط هواپیما، بوش را مورد پرسش قرار داد. پاسخ وی چنین بود: «به من گفته شده بود که سرهنگ واتسون از اعضاء دولت ایالات متحده نبوده و همچنین به من اطلاع داده شد که حتی هواپیمای گم شده به دولت ایالات متحده تعلق نداشته و دولت ایالات متحده در چنین عملیاتی مشارکت ننموده و فرد مفقود شده هم کارمند دولت ایالات متحده نبوده است. احتمالاً سرهنگ واتسون اطلاعات پراکنده‌ای از طریق رودریگوز جمع آوری و کنار هم نهاده است. به نظر می‌رسد وی به کار بردن واژه مقامات ایالات متحده را از هر چیزی دیگری معتبرتر دانسته که البته چنین پیوندی بین نامبرده و ایالات متحده وجود نداشته است.»

بوش به زبان خیلی روشن به این نکته اشاره می‌کند که تمامی عملیات تأمین اسلحه کنترا جنبهٔ خصوصی داشته و هیچ پیوند و آگاهی از طرف کاخ سفید در این زمینه وجود نداشته است.

گزارش‌های روزنامه‌ها حکایت دارد که وقتی نوار تلفن‌های رودریگوز از صندوق آهنی منزلش در سان سالوادور به دست آمده، روشن شد که در پانزدهم دسامبر ۱۹۸۶، تعدادی تلفن به کاخ سفید و منزل گرگ زده است. دفتر بوش پذیرفت که

رودریگوز و گرگ یاری‌رسانی به کنترا را مورد بحث قرار داده و یک روز پیش از آنکه دولت نیکاراگوئه رخداد سقوط هواپیمای هازنفوس را اعلام دارد، سرهنگ واتسون آن را به آگاهی رودریگوز رسانده است (نقل از روزنامه پروگرسیو ماه مه ۱۹۸۷). معاون رئیس‌جمهور تأکید داشت که آن ارتباطات، به مسائل السالوادور مربوط می‌شده و نه به کنترا.

در برنامه تلویزیونی «شصت دقیقه» که در ماه مارس ۱۹۸۷، از شبکه سی. بی. اس پخش شد، بوش معاونت ریاست جمهور پاسخ داد که درستی این اظهارات باید «در طول زمان روشن گردد». در مورد پیوند وی با عملیات تأمین اسلحه کنترا هم که در گزارشات رسانه‌ها پژواک یافته بود، از وی پرسش به عمل آمد. بوش در مقابل چنین گفت: «این گفتهٔ اتهام‌آمیز که من یک طرح عملیاتی را رهبری می‌کرده‌ام به گوش می‌رسد. این گفته عاری از حقیقت و غیرمنصفانه و مطلقاً نادرست است. من با ماکس گونر (همکار رودریگوز) سه بار ملاقات نمودم. اما، هرگز مسائل نیکاراگوئه را مورد بحث قرار ندادم... هیچ ارتباطی با هیچ عملیاتی، حتی آنها که ممکن است در آینده انجام گیرند، وجود نداشته است. حرفهای بی‌شماری درباره این مسائل گفته شده و گفته می‌شود.» از او پرسش شد که چون گرگ هرگونه بحثی را با رودریگوز در مورد کنترا انکار نموده، آیا چنین گفتگوئی بین آنان مطرح شده است؟ و آیا گرگ «دروغ»پردازی نموده یا خیر؟ پاسخ «نه» بود و اینکه گرگ

صرفاً بر اساس «فراموشی» چنان موضوعی را بیان کرده بود. معاون ریاست جمهور افزود که «او دروغ‌پرداز نیست. اگر فکر می‌کردم که دروغ‌پرداز است، نمی‌توانست با من همکاری داشته باشد».

از بوش پرسش شد اگر «عطف به گذشته امکان‌پذیر باشد، آیا میل داشتید که آقای گرگ در مورد آن طرح (نقش الیور نورث در تهیه سلاح برای کنترا) در اگوست ١٩٨٦، با شما سخن می‌گفت». بوش پاسخ داد: «بله، به ویژه مطالبی که اکنون از آن آگاهم». معنای این بیان این است که گرگ باید دروغ گفته باشد. زیرا او در اگوست ١٩٨٦، همه‌چیز را به آگاهی معاونت رئیس‌جمهور نرسانده یا، در آوریل ١٩٨٦، زمانی که رودریگوز از به جیب زدن منافع فروش به وی شکایت کرده بود، همهٔ مطالب را به بوش اظهار نداشته بود. اما نکته شایان گفتن اینست که بوش از پنهان کردن اطلاعات مهم مملکتی به وسیله رئیس دستیاران خود به خشم نیامد و به جای تنبیه او، بعنوان سفیر به کره جنوبی اعزامش نمود.

بوش در کتاب سرگذشت نگاری خویش زیرعنوان «نگاه به‌آینده، سال ١٩٨٧ »، آگاهی خود را نسبت به «عملیات پنهان» الیور نورث پیش از نوامبر سال ١٩٨٦، انکار می‌کند.

در مصاحبه‌ای که مجله نیوزویک در سال ١٩٨٨، با بوش به‌عمل آورد، از او پرسیده شد: «نخستین‌بار چه زمانی از نقش نورث در عملیات کنترا آگاه شدید؟» او چنین پاسخ گفت:

«آنچه من از نقش الیور نورث در عملیات تأمین سلاح برای کنترا می‌دانم، همان است که در جریان تحقیقات به آگاهی همگان رسید.»

بوش با چنین واکنش‌هائی از مردم امریکا می‌خواهد بر این باور باشند که وی با وجود آنکه ریاست کمیته نیروهای ویژه مبارزه با تروریسم را که بعنوان سرچشمه عملیات نورث به شمار می‌رود، برعهده داشته و همچنین مسؤولبت کمیته پیش برنامه‌ریزی بحران و گروه شورای امنیت ملی را بر دوش می‌کشیده اما، در مورد فعالیتهای الیور نورث هیچگونه آگاهی نداشته است. بوش از ما می‌خواهد باور بداریم که تمامی عملیات تأمین تدارکات برای کنترا، بدون کوچکترین آگاهی مدیران بالادست بوده و به وسیله نورث به تنهائی اداره می‌شده است. به همین دلیل، هنگامی که وی به محاکمه کشیده شد، کوشش نمود نام و حیثیت افراد دیگر را هم با خود به لجن‌زار بکشاند. به گفته بوش، وی از نقش الیور نورث در تمام طول ماجرای تأمین سلاح برای کنترا، تنها زمانی آگاه شده که در جریان تحقیقات، این اطلاعات برای آگاهی همگان انتشار یافته است. به دیگر سخن، معاون رئیس‌جمهور ایالات متحده می‌گوید هیچ اطلاع پنهان و آشکاری از دستور کار محرمانه و عملیات پنهان الیور نورث همچون سایر شهروندان عادی امریکائی که اخبار خود را از ا. بی. سی و مجله تایم و شبکه ان. بی. سی دریافت می‌دارند، نداشته است.

دوگونه گوئی در کجا باید آشکار شود؟ در جریان

انتخابات ریاست جمهوری سال ۱۹۸۸، بوش اظهار داشت تمامی ماجرای ایران ـ کنترا «اخبار کهنه شده» است. وی گفته است: «آدمی از تکرار این مطلب که من حقیقت را گفته‌ام، خسته می‌شود.»

پس از آشکار شدن ماجرای ایران کنترا، واقعاً کسی نمی‌توانست تصور کند این ماجرا به سوی چه هدفی پیش می‌رود؟ یکی از عملیات پنهانی که بوش و کاخ سفید از پس‌پرده آن را رهبری می‌کردند، تأمین هزینه‌های انتخاباتی سال ۱۹۹۰ ویولتاچامرو Violeta Chammero ، نامزد ریاست جمهور نیکاراگوئه و اتحادیه ملی مخالفان UNO بود که داوطلب انتخاباتی ساندیستا و رئیس‌جمهور وقت، دانیل اورتگا Ortaga Daniel به میدان آمده بود.

هشت ماه پیش از رأی‌گیری ۲۵ فوریه سال ۱۹۹۰ در نیکاراگوئه، سیا برنامه‌ای را به موقع اجراء گذارد که با کمک مالی نزدیک به ۶۰۰،۰۰۰ دلار، متجاوز از صدنفر از رهبران کنترا که در شهر میامی مستقر بودند، به کشورشان باز گردانده شدند (نقل از مجله نیوزویک، مورخ ۲۱ اکتبر سال ۱۹۹۱). چون کنگره امریکا مبلغ نه میلیون دلار برای کمک به انتخابات نیکاراگوئه را به تصویب رسانده بود، این مصوبه جلو کمکهای مالی پنهان سیا را به روی اتحادیه ملی مخالفان سد نمود.

هنگامی که از مقامات مسوول دولت درباره نحوه مصرف این وجوه پرسش به‌عمل آمد، آنان مدعی شدند که پرداخت‌ها

صرفاً در راستای بازگشت دادن صدنفر از رهبران کنترا به کشورشان به مصرف رسیده است. با این همه، یکی از مقامات کاخ سفید اشاره نمود که «ما این پول را برای بازگشت دادن آنان به کشور و یاری‌رسانی به برنامهٔ انتخاباتی چاموو به مصرف رساندیم. آنان از نقشی که باید انجام دهند آگاه بودند». (نقل از مجله نیوزویک، مورخ ۲۱ اکتبر سال ۱۹۹۱)

امکان دارد که وجوه مذکور در جریان سالهای ۱۹۸۰، بعنوان بخشی از طرح بی‌ثبات کردن نیکاراگوئه، به رهبران کنترا پرداخت شده باشد. برای انجام این مقصود، سیا عملیاتی را زیرعنوان «برنامه جابجائی مهاجران نیکاراگوئه» رهبری نمود که ممکن است بین جولای ۱۹۸۹ تا فوریه ۱۹۹۰ وجوه یادشده را به مصرف رسانده باشد.

بوش و نوریگا: آشنائی آنان با یکدیگر تا چه حد بوده است؟

شناخت حدود آشنائی جرج بوش با دیکتاتور سابق پاناما مانوئل نوریگا Manual Noriega برای تعیین درجه آگاهی ریاست جمهور از عملیات پنهان مسلح کردن کنترا و اینکه آیا رهبران کنترا پول دریافت داشته یا به ورود مواد مخدر به ایالات متحده مبادرت می‌ورزیده‌اند، شایان توجه بسیار است.

پیشینه همکاری اطلاعاتی ژنرال پانامائی مانوئل نوریگا با سازمان مرکزی اطلاعات امریکا، به سال ۱۹۶۰ برمی‌گردد. در

آن زمان، نوریگا جوان دانشجوئی در دانشکده افسری پرو بود که اطلاعات لازم را در مورد دانشجویان چپ‌گرا به مرکز اطلاعات دفاعی گزارش می‌کرد.

در سال ۱۹۷۶، هنگامی که بوش به ریاست سیا منصوب شد، دستور داد تحقیقاتی را که درباره فعالیتهای نوریگا زیر رمز کانتن سانگ Canton Song در جریان بود، معوق گذارند. ترس بوش از آن بود که ادامه این پژوهش‌ها، بی‌اعتباری بیشتری را برای سازمانی که هم‌اکنون به قدر کافی با بی‌آبروئی ژرفی روبرو گردیده، به بار آورد. نوریگا که در آن زمان ریاست مرکز اطلاعات پاناما را برعهده داشت، از گروه چهل و هفتم اطلاعات نظامی، نوارهای شنود فراوانی خریداری می‌کرد. زمانی که نوریگا متوجه عملیات یک شبکه ضبط صدا، علیه مقامات کشورش، در مورد موافقت‌های کانال پاناما گردید، تعدادی از این نوارهای مکالمات ضبط شده را برای مقام بالادست خود، عمر توریخوس Omar Torrijos خریداری نمود. بدین جهت رئیس شورای امنیت ملی امریکا درخواست تنبیه نوریگا را به‌عمل آورد. اما بوش به جای این کار یا حتی تنبیه افسری که نوارها را به نوریگا فروخته بود، به نیابت از طرف سیا، یک دستمزد سالیانه حدود ۱۱۰،۰۰۰ دلار به وی پرداخت نمود (نقل از مقاله طلاق گفتن یک دیکتاتور، به قلم فردریک کمپ Fredrick Kempe ، مورخ ۱۵ نوامبر سال ۱۹۹۰، مجله نیوزویک).

در دسامبر سال ۱۹۷۶، بوش در واشنگتن با نوریگا

ملاقات نمود. اما آنچنانکه بصورت عادت ویژه بوش درآمده، نخست ملاقات یادشده را انکار کرد، اما پسانتر، علیرغم آنکه تشکیل چنین جلسه‌ای را انکار ننمود، اما چیزی از مضمون آن را هم بخاطر نداشت. سایر مهمانانی که در این مجلس ناهار حضور داشتند، این جلسه را سومین ملاقات آن دو، پس از انتصاب بوش به ریاست سیا می‌دانستند.

با آنکه استنفیلد ترنر Stanfield Turner (رئیس سیا و جانشین بوش در حکومت جیمی کارتر)، حقوق نوریگا را قطع کرده بود، با این همه، وی در سال ۱۹۸۱، مجدداً به فهرست دریافت‌کنندگان دستمزد سالیانه از سیا پیوست. در دسامبر سال ۱۹۸۳، بوش برای ملاقات با نوریگا به پاناما پرواز کرد. یکی از سخنگویان بوش مدعی است که این جلسه «مفید و پربار» بوده است. (به هر مفهومی که بتوان آن را تعبیر کرد.)

بوش در جمع خبرنگاران، مسافرت خود را این‌گونه توصیف کرد: «آنچه من با پانامائی‌ها گفتگو کردم، در زمینهٔ انجام اقداماتی، برای جلوگیری از صافی کردن وجوه ناشی از فروش مواد مخدر در بانک‌هایشان بود» (نقل از روزنامه واشنگتن پست، هشتم ماه مه ۱۹۸۸). سفیر سابق ایالات متحده در پاناما ایورت بریگز Everett Briggs که در این جلسات شرکت داشت، اظهار می‌دارد: «ممکن است بوش درخواست پشتیبانی دیپلماتیک (برای کنترا) کرده باشد اما، هرگز از کمک نظامی سخنی به میان نیاورد. چرا ایالات متحده، از میان تمام کشورها،

باید از پاناما درخواست پشتیبانی دیپلماتیک به‌عمل آورد؟» (نقل از مجله نیوزویک، مورخ ۱۵ ژانویه ۱۹۹۰) نوریگا این ملاقات را درخواست بوش برای مسلح کردن و آموزش دادن کنترا تعبیر نمود.

در فوریه سال ۱۹۸۸، یکی از دولتمردان پانامائی و از دستیاران عالی‌رتبه نوریگا به نام خوزه بلندون Jose Blandon در برابر یکی از کمیته‌های تحقیقاتی سنا شهادت داد. وی در شهادت خود اظهار نمود، در جلسه‌ای که بوش و گرگ شرکت داشتند، از نوریگا تعهد گرفتند که «بطور محرمانه کنترا را از جنبه نظامی، آموزشی و مالی مورد پشتیبانی قرار دهد». این پشتیبانی نخستین‌بار، در سال ۱۹۸٤ آغاز گردید. گرگ تشکیل چنین جلسه‌ای را از بنیان انکار کرد. (نقل از مجله نیوزویک، مورخ ۳۱ اکتبر سال ۱۹۸۸)

دلائل بیشتری برای اثبات آگاهی بوش، از پشتیبانی نوریگا در راستای تأمین نیازمندیهای کنترا، در جریان محاکمه الیور نورث، در سال ۱۹۸۹ ارائه شد. در این جلسات افشا شد که در جولای ۱۹۸٤، «جبهه مقاومت جنوب، مبلغی در حدود ۱۱۰،۰۰۰ دلار از نوریگا رئیس نیروهای دفاعی پاناما دریافت داشته است». گفته شده که بوش نسخه‌هائی از مدارک کمکهای مالی نوریگا به کنترا را دریافت داشته است. (نقل از نیوزویک، مورخ ۱۵ ژانویه ۱۹۹۰)

بوش، نسبت به فعالیتهای قاچاق مواد مخدر نوریگا

همواره نقش فرد ناآگاهی را بازی کرده است. اما بسیاری از عامل‌های گروه «عقاب سیاه» که یکی از گروههای عملیاتی تأمین سلاح برای کنترا به شمار می‌آمد و در سال ۱۹۸۲، به دست بوش و کیسی پایه‌گذاری شد، ادعا دارند که نوریگا در این عملیات نقش اصلی را ایفاء می‌کرده است. از جمله، فرودگاهها و شرکتهای خط مقدم کشوری را در اختیار کنترا می‌گذارده است. افزون بر آن، وی اجازه می‌داد که آموزش‌یابی کنترا در پاناما انجام پذیرد. در برابر این اقدامات، وی اجازه می‌یافته که به نمایندگی از جانب کارتل کوکائین کلمبیا این ماده و همچنین ماری‌جوانا را به درون ایالات متحده قاچاق نماید. بنابر گفتهٔ یکی از عامل‌های بازنشسته اطلاعاتی، یک درصد از درآمد ناخالص قاچاق مواد مخدر، برای یاری‌رسانی اضافی و خرید سلاح‌های مورد نیاز کنترا، کنار گذاشته می‌شود.

بنابر اظهار بلندون، سیا و الیور نورث از شخص نوریگا برای تزریق اسلحه و پول و از کشور پاناما بعنوان پایگاه آموزشی کنترا استفاده می‌کردند. وی همچنین ادعا می‌کند که مرد دست راست نوریگا به نام مایک هراری Mike Harari به او گفته است که بوش و کیسی، هر دو دست اندرکار این عملیات بوده‌اند. بلندون شهادت داده بود که «هراری در برابر من به نوریگا اظهار داشت، بوش از کمکهای نوریگا نهایت سپاس‌گزاری را ابراز نموده است».

یک سوداگر اسلحه از کشور آرژانتین به نام جورج

کراپنیک George Krupnik که وسیله نوریگا به این عملیات کشانده شده بود، به بلندون اظهار داشته بود هر عملیاتی از جمله قاچاق مواد مخدر، از پشتیبانی بوش و گرگ برخوردار بوده است. گرگ ملاقات با هراری و همکاری با وی را انکار کرد (نقل از روزنامه نیوزویک، ۱۵ ژانویه ۱۹۹۰). در همین حال، نوریگا اطلاعاتی در مورد نقش بوش در این عملیات گردآوری نمود. وی به یکی از دستیاران خود به نام سرهنگ روبرتو دیاز هریرا Roberto Diaz Herrera اشاره کرده بود که «من بوش را با صدای زنگ‌ها در اختیار خود دارم». وی همچنین اظهار داشته بود من از چیزهائی آگاهم که «می‌تواند در انتخابات ایالات متحده تأثیر بگذارد».

با آنکه بلندون شخص معتبری بشمار می‌آمد، از جانب سیا و وزارت دفاع برای بی‌اعتبار کردن وی کوششهای شتاب‌زده‌ای صورت گرفت. آنان او را آدم «غیرقابل اعتماد چپ‌گرا» نامیدند.

یکی از کارکنان سابق کمیتهٔ روابط خارجی سنا می‌گوید: «بلندون در ردیف نخستین کسانی نبود که علیه نوریگا شواهدی را ارائه دهد. اما می‌توانست شهادت‌هائی که از محکومین قاچاق مواد مخدر به دست می‌آمد، تأئید نماید. مهمتر از آن، وی توان آن را داشت که آنها را در مقیاس بزرگتری ارائه کند». (نقل از روزنامه نیویورک تایمز مورخ ۱۵ ژانویه ۱۹۹۰)

مطالب از آن‌گونه نبود که دولت تشخیص ندهد یا نداند

چه حادثه‌ائی رخ داده است. کوشش آنها بر آن بود هر تحقیقی که مقامات دولت ایالات متحده را، به هر صورتی با عملیات قاچاق مواد مخدر نوریگا پیوند می‌دهد، ممنوع سازند. بلندون شهادت داد که دست داشتن نوریگا در قاچاق مواد مخدر، از سالهای نخستین تشکیل دولت جدید امریکا دانسته بوده است. اما به دلیل پشتیبانی وی از کنترا، آن را مورد چشم‌پوشی قرار داده بودند.

از سال ۱۹۸۸ که بخش حسابداری کل GAO ، واحد پژوهشی کنگره، مطالبی را درباره قاچاق مواد مخدر به وسیله مقامات بیگانه و تأثیر آن در تصمیم گیری‌های سیاست‌های خارجی ایالات متحده آغاز نمود، کاخ سفید به وزارت امور خارجه، پنتاگون، سیا و اداره مبارزه با مواد مخدر دستور عدم همکاری با آن را صادر نمود. بنابر گزارشی که از جانب خبرگزاری یو.پی. ای در تاریخ هیجدهم اگوست ۱۹۸۸، انتشار یافت «دمکرات‌ها و پژوهشگران گفته‌اند که دستور کاخ سفید بدان جهت بود که از افشاگری‌های احتمالی نگران کننده جلوگیری به‌عمل آید. در عین‌حال به مبارزات انتخاباتی معاون ریاست جمهور جرج بوش خللی وارد نیاید». در اگوست سال ۱۹۸۸، کاخ سفید اعلام داشت که وزارت دادگستری چنین تصمیم گیری نموده که «موضوع مورد درخواست، در حدود اختیارات بخش حسابداری کل قرار ندارد». (نقل از روزنامه کامن کاز Common Cause ، مورخ سپتامبر ـ اکتبر ۱۹۸۸)

شاید گزارش مذکور می‌توانست آگاهی داشتن جرج بوش را از پیوند ایالات متحده و نوریگا آشکار سازد. با این همه، کاخ سفید، به ویژه شورای امنیت ملی، در موضوع به مداخله پرداختند. پژوهشگران بخش حسابداری کل توانستند از این نکته آگاهی یابند که به مقامات مسوول وزارت امور خارجه، وزارت دادگستری، گمرکات و سازمان مبارزه با مواد مخدر دستور داده شده بود بدون موافقت شورای امنیت ملی حق همکاری با آنان را ندارد. (نقل از روزنامه واشنگتن پست، مورخ ۱۲ مارس ۱۹۸۹)

بنابر یافته‌های یکی از پژوهشگران بخش حسابداری کل، از طرف شورای امنیت ملی به مقامات وزارت امور خارجه و وزارت دادگستری هم دستور داده شده بود «تا زمانی که شورای امنیت ملی دستورالعملی را در باب انجام دادنی‌ها و انجام ندادنی‌های این مأموریت روشن نساخته، از همکاری با ما خودداری نمایند». (نقل از روزنامه واشنگتن پست، مورخ ۲۱ مارس ۱۹۸۹)

یکی از مقامات بلندپایهٔ بخش حسابداری کل در شورای امنیت ملی و واحد امور بین‌المللی به نام نانسی کینگزبری Nancy Kingsbury دربارهٔ این گونه فعالیت‌های هم‌آهنگ شورا اظهار می‌دارد: «شورای امنیت ملی به طور معمول چنین نقشی را ایفا نمی‌کند». (نقل از روزنامه واشنگتن پست، مورخ ۲۱ مارس ۱۹۸۹)

شاید کوششهائی که کاخ سفید در جهت پشتیبانی نوریگا

به‌عمل می‌آورده، از باب نقش سودمندی باشد که دیکتاتور پانامائی در سیاست خارجی دولت‌های ریگان ـ بوش در امریکای مرکزی ایفاء می‌کرده است. یکی از معاونان پیشین رونالد ریگان در شورای امنیت ملی، ادعا می‌کند که دولت ایالات متحده برای پشتیبانی از ژنرال پانامائی مانوئل نوریگا، سالها به «توطئه‌چینی» مبادرت ورزیده و به جهت کمک‌های وی به کنترا، عمداً همه شواهد مشارکت‌اش را در فعالیت‌های قاچاق مواد مخدر «نادیده» گرفته بود.

نورمان بیلی Norman Bailey که در سمت مدیر برنامه‌گزاری کارکنان شورای امنیت ملی خدمت می‌کرد و معاون ویژه رئیس‌جمهور ریگان در امور امنیت ملی بود، باور ندارد که دولت ریگان برای جلب نوریگا در فوریه ۱۹۸۸ ـ هیجده ماه پیش از آنکه رئیس‌جمهور بوش نیروهای نظامی امریکا را برای دستگیری او به پاناما روانه کند ـ شواهد محکم و کافی در دست نداشته است.

در سپتامبر ۱۹۸۸، ادمیرال دانیل مرفی Daniel Morphy دستیار بلندپایه بوش در امور مربوط به مواد مخدر اعلام نمود: «من به هیچ اطلاعاتی در مورد دست داشتن ژنرال نوریگا در داد و ستد مواد مخدر برخورد ننموده‌ام. حقیقت موضوع آن است که ما همیشه به پاناما بعنوان نمونه‌ای از همکارهای سودمند با ایالات متحده در امر مبارزه با مواد مخدر، توجه داشته‌ایم». (نقل از روزنامه کانورجنس Convergence ، از انتشارات مؤسسه

کریستیک، مورخ زمستان سال ۱۹۹۱)

بیلی با این پندار همسو نیست. در مارس ۱۹۸۸، در برابر کمیتهٔ منتخب مجلس نمایندگان در زمینه زیانهای مواد مخدر و کنترل آن، وی چنین اظهار داشت: «دربارهٔ فعالیت‌های قاچاق مواد مخدر نوریگا، شواهد مکتوب ـ حداقل از میانه سالهای ۱۹۷۰ ـ در دسترس بوده است. مدارک یادشده می‌توانسته به وسیله هر مقام مسؤول دولت ایالات متحده با رعایت پیش‌بینی‌های متناسب امنیتی، به طور آشکار خوانده شود». (نقل از روزنامه کامن‌کاز مورخ سپتامبر ـ اکتبر ۱۹۸۸)

پرسش اینست: سیاست مبارزه با مواد مخدر دولت ریگان ـ بوش تا چه میزان می‌توانسته زیرنفوذ یاری‌رسانی‌های افرادی همانند نوریگا قرار گرفته باشد؟

سناتور کری بر این باور است جلسات استماعی که به ریاست وی تشکیل گردیده، نشان می‌دهد «متوقف ساختن قاچاق مواد مخدر به داخل مرزهای کشور، از هدف‌های درجه دوم سیاست خارجی ایالات متحده بوده است. سیاست مبارزه با مواد مخدر، بارها به ازاء هدف‌های دیگر سیاسی فدا شده است». (نقل از روزنامه کامن‌کاز، مورخ سپتامبر ـ اکتبر سال ۱۹۸۸)

فرانسیس مک‌نیل Francis Mc Neil یکی از معاونان ارشد وزارت امور خارجه در زمینهٔ اطلاعاتی و پژوهشی، در سال ۱۹۸۸، در برابر مجلس سنا چنین اظهار داشت: «پاره‌ای مقامات مسوول دولتی، زمانی که پیگیری جدی قاچاق مواد مخدر را در

تضاد با اولویت‌های امنیت ملی می‌بینند، صرفاً از آن روگردانی می‌کنند.»

پرسش دیگری که مطرح می‌شود اینست که آیا به دلیل تعهد دولت به پشتیبانی از کنترا و باز به جهت پیوندی که میان پشتیبانی از کنترا و سوداگران مواد مخدر وجود داشته، تعهد کاخ سفید در مبارزه با مواد مخدر، مورد سازش قرار نگرفته است؟

بوش معاون ریاست جمهور دو گام هم‌آهنگ کننده در راستای پژوهش‌های مربوط به مواد مخدر برداشت: تشکیل نیروی ویژه فلوریدای جنوبی و تشکیل شورای ملی نظام ممنوعیت مواد مخدر. علیرغم آنکه این واحدها به منظور گردآوری پژوهش‌های اطلاعاتی به وجود آمده بودند، اما فرانسیس مولن Francis Mullen از مدیران سابق سازمان مبارزه با مواد مخدر و بخش حسابداری کل، هردو گروه را به دلیل عدم پی‌گیری هدفشان و برعکس، به علت ایجاد یک شبکه جاسوسی که عامل‌های مبارزه با مواد مخدر را نادیده گرفته‌اند، محکوم کرده و ایجاد شکاف در پایگاه اطلاعات مواد مخدر را تهدیدی به موجودیت آن می‌دانند.

در سال ۱۹۸۷، بخش حسابداری کل درباره شورای ملی نظام ممنوعیت مواد مخدر چنین اظهارنظر نمود: «در مقام مقایسه، مقدار مواد مخدری که به طور موفقیت‌آمیزی از راه قاچاق به درون مرزهای ایالات متحده سرازیر می‌شوند، به مراتب از آنچه به دست مأموران کشف می‌شود بیشتر است.»

مولن باور دارد که دو گروه یادشده آمار مواد مخدری را که به دست مأموران کشف می‌شود، بزرگتر از واقعیت نشان داده و مردم را نسبت به «موفقیت‌های» خود فریب می‌دهند. وی هشدار داد که «اگر بر شورای ملی نظام ممنوعیت مواد مخدر مهاری برقرار نشود، سایر برنامه‌های مبارزه با مواد مخدر دولت فدرال را بی‌اعتبار ساخته و به صورت مانع اصلی در راه اجرای قانون درخواهد آمد».

سیاست پشتیبانی از کنترا، سایر بافت‌های طبیعی کاخ سفید ریگان ـ بوش را به چشم‌پوشی اعمال غیرقانونی وادار ساخته بود. در سال ۱۹۸٤، یکی از ژنرال‌های هندوراس به نام خوزه بوئیسکو Jose Buesco که در عین‌حال، یکی از پشتیبانان کنترا نیز به‌شمار می‌آمد، از جانب وزارت دادگستری بعنوان یک تروریست بین‌المللی اعلام گردید. نامبرده در پیوند با توطئه‌چینی برای قتل رئیس‌جمهور هندوراس روبرتو سوازو کوردووا بازداشت گردید. اعتبار مالی طرح این توطئه، از طریق وجوه قاچاق کوکائین تأمین شده بود.

مقامات بلندپایهٔ دولت، از جمله الیور نورث، الیوت ابرامز معاون وزارت امور خارجه و مشاور سابق امنیت ملی جان پویندکستر، به مناسبت کمکی که بوئیسکو در تأسیس اردوگاههای کنترا در خاک هندوراس به‌عمل آورده بود، درصدد کاهش مجازات وی برآمدند. زمانی که توطئه قتل سوازو کوردووا به وسیله بوئیسکو آشکار گردید، او موافقت خود

را برای آمدن به امریکا و شرکت در جلسه محاکمه خویش اعلام داشت. اما مقامات وزارت دفاع و سیا بر آن شدند که برای او بخشودگی کامل یا کاهش در مجازات و یا اخراج از ایالات متحده دریافت دارند. در هفدهم سپتامبر ۱۹۸۶، نورث طی پیامی از پویندکستر درخواست نمود که دولت باید به بوئیسکو یاری دهد. چه در غیر اینصورت، «او سکوت طولانی خود را درباره نیروهای مقاومت نیکاراگوئه و سایر عملیات حساس خواهد شکست».

وزارت دادگستری، به ویژه معاون دادستان مارک ریچارد Mark Richard ، با هرگونه مدارا با بوئیسکو به مخالفت برخاست. ریچارد پس از آن در برابر کمیتهٔ ایران‌کنترا شهادت داد که ابرامز اصرار داشت «ما باید هرچه می‌توانیم برای رهائی این مرد انجام دهیم». وزارت دادگستری این درخواست را نپذیرفت و دست آخر بوئیسکو به دو جرم توطئه‌چینی برای سوءقصد اعتراف نمود و به پنجسال زندان محکوم شد.

مک نیل بر این باور است که تنها پشتیبانی بوئیسکو از کنترا نبود که دولت را به پشتیبانی از وی ترغیب نمود، بلکه نکته اصلی آن چیزی بود که نورث در یادداشت خود به پویندکستر نوشت: «نوارهائی است که هیچ کس حاضر به شنیدن آنها نیست». مک نیل به امید آنکه مراتب به گوش جرج بوش برسد، در برابر کمیتهٔ فرعی سنا اظهار داشت: «ما قاطعاً بر آن هستیم از اقدامات کسانی که با ایالات متحده روابط اطلاعاتی یا

نظامی دارند، ولی از آنها بعنوان پروانه مجاز برای مبادرت به هرگونه جنایتی در این کشور استفاده می‌کنند، جلوگیری به‌عمل آوریم.»

چگونه جرج بوش توانست خود را از مهلکه نجات دهد؟

در آغاز حکومت ریگان و سالهای پس از آن، نشر اطلاعات نادرست به صورت ابزار نیرومندی درآمده بود. به ویژه آنکه در طرف مقابل هم، مردم ناآگاه قرار گرفته بودند.

دلیل اصلی انتشار این اطلاعات نادرست وجود تصویری «نسبتاً مناسب» از ریگان و بوش در کاخ سفید بود. دولت ریگان در ابتدا با به‌کارگیری واژه‌های کلیدی همچون «مبارزه با تروریسم»، «ضد تروریسم»، «جنگ علیه تروریسم»، «روسها در پشت تمام عملیات تروریسم بین‌المللی هستند»، خود را در چشم مردم، اخلاقاً متعهد به ریشه‌کن کردن آنها نشان می‌دادند. بنابراین بعنوان رهبران کشور، از حد اعلای اعتبار سیاسی و اجتماعی هم برخوردار بودند. در برابر تمام اتهاماتی که علیه ریگان و بوش و پیوندشان با ماجرای ایران کنترا بر سر زبانها بود، پشتوانهٔ حیثیتی که در ابتدا برای خود آفریده بودند گونه‌ای سد دفاعی برایشان به وجود آورده بود. نخستین بار که ماجرای ایران گیت افشاء گردید، تنها چیزی که مردم امریکا تصور نمی‌کردند دروغ‌پردازی از جانب رونالد ریگان بود. حیرت‌انگیزتر آنکه در مورد این پرسش کلیدی که آیا ریگان دربارهٔ سرازیر شدن منافع

حاصل از فروش اسلحه، به سوی کنترا آگاهی داشته یا نه، هیچ نامی از جرج بوش به میان آورده نشد.

موضوع اتهام جرج بوش در ماجرای ایران ـ کنترا در دو امکان خلاصه می‌شود: یا آنکه وی از همه‌چیز آگاهی داشته یا، در جریان کوشش‌های تأمین سلاح برای کنترا، وسیلهٔ مشاور امنیت ملی خود در تاریکی نگاه داشته شده و در هیچ‌یک از جلسات بحث‌های فروش سلاح به ازا آزادی گروگان‌ها، مورد مشورت قرار نگرفته و غایب بوده است.

آیا امکان دارد که گرگ از همه ماجرا آگاه بوده، اما آنها را از معاون رئیس‌جمهور پنهان نگاه می‌داشته است؟ این موضوع با فهرست اسامی افرادی که نام معاون رئیس‌جمهور هم در میانشان ثبت شده و به عدم مشارکت وی در جلسات اشاره‌ای به میان نیامده و نسبت به سیاست‌های اتخاذشده اعتراضی ننموده، مغایرت دارد.

آیا امکان دارد که یک سرهنگ در شورای امنیت ملی، بدون آنکه کسی در کاخ سفید آگاه باشد یا پسانتر آگاه شده باشد، به تنهائی سیاست خارجی را به مرحله اجرا بگذارد؟ و اگر چنین بوده باشد، آیا معاون رئیس‌جمهور یا مشاور امنیت ملی وی به انجام این فعالیت‌ها پی نبرده باشند؟ و باز اگر چنین بوده باشد، در مورد سلسله مراتب و شایستگی و صلاحیت اداری آنان چه می‌توان گفت؟ بدون تردید جرج بوش از همهٔ ماجرا آگاهی داشته است. چگونه می‌توان ناآگاهی وی را از حساس‌ترین

رویکرد سیاسی روز مورد پذیرش قرار داد؟

در حقیقت جرج بوش نه‌تنها یک فرد بی‌صلاحیت نیست که، بر اداره کاخ سفید نیز تسلط کافی داشته است. اظهارات جین ویتون Jene Wheaton یکی از پژوهشگران سابق ارتش در این زمینه این چنین است: «ممکن است رونالد ریگان رئیس‌جمهور بوده باشد، اما مسوولیت اصلی بر عهدهٔ جرج بوش گذارده شده بود. واینبرگر و شولتز همانند وی مستعد انجام عملیات پنهان نبودند».

جرج بوش فرد با ذکاوتی بود. برای آنکه بتواند دستورالعمل‌های پنهان خویش را به مرحله عمل درآورد، تنها کاری که باید انجام می‌داد، انتصاب خویش به ریاست تمام کمیته‌های مهم کاخ سفید بود. ترتیب این کار را با برنامه‌ریزی داده بود. این کمیته‌ها عبارت بودند از نیروی ویژه مبارزه با مواد مخدر، تروریسم، تنظیم امور وام و پس‌انداز و شرکت‌های هواپیمائی. این بدان معناست که وی می‌توانسته افراد کلیدی را برای فعالیت در کمیته‌های درون سازمانی منصوب کرده و از آنها بخواهد که تصمیم‌ها را بر اساس دستورالعمل‌های پنهان او بگیرند. نقشهٔ دلهره‌آور تمام این برنامه‌ها در آن بود که بوش شکست‌ناپذیر می‌نمود. کسی نمی‌توانسته او را در تنگنا قرار داده و بگوید «البته شما از تمام دستورالعمل‌ها و عملیات پنهان آگاه بودید. شما در قلب همه‌چیز قرار داشتید. با ما مثل گروهی نادان رفتار نکنید. همه‌چیز را برای ما روشن کنید. چگونه است که

تمام این فعالیت‌ها در اطراف شما جریان داشته، اما شما بعنوان معاون رئیس‌جمهور، از آنها آگاهی نداشتید؟»

کسی چنین جرأتی به خود نداد، نه در کنگره و نه در میان روزنامه‌ها و نه حتی بین کارکنان اطراف ریاست جمهور. در سالهای ۹۲ تا ۱۹۸۸، بوش مانند هر عامل پنهان دیگر، پوشش ذکاوتمندانه‌ای بر خود کشیده بود. آنچه مردم امریکا در مورد رئیس‌جمهور خود می‌دانستند این بود که وی لطیفه می‌گوید، به ماهیگیری می‌رود و سگ زیبائی دارد. با آنکه امریکائیان ریگان را «رئیس‌جمهور پوشیده» می‌خواندند، اما باید اذعان کرد که بوش کیلومترها جلوتر از وی حرکت می‌کرد.

فصل دوم

نقش کویلی معاون رئیس‌جمهور در دستورالعمل‌های پنهان بوش

زمانی که دان کویلی Dan Quayle بعنوان نامزد معاون رئیس‌جمهور بوش انتخاب شد، کسی او را نمی‌شناخت. پاره‌ای شایعات ذکر نام وی را در صورت انتخاباتی ریاست جمهوری بوش «بیمه جلوگیری از بروز اتهامات رئیس‌جمهور» می‌خواندند. برخی دیگر بر این باور بودند که انتخاب وی، جناح محافظه‌گرای حزب جمهوریخواه را راضی نگاه می‌داشت.

در حالیکه رسانه‌ها کویلی را بعنوان یک «احمق» و مردم وی را بعنوان یک «سفیه» نگاه می‌کردند، اما بوش در مورد وی تصور دیگری داشت. بوش از آن جهت کویلی را انتخاب کرده بود که از توانائی‌اش در اجرا عملیات پنهان ـ همانند نقش کلیدی

که در کوششهای محرمانهٔ تأمین سلاح کنترا، در دوران ریاست جمهوری ریگان ایفا کرده بود ـ اطمینان داشت.

بوش در راستای اجرای برنامه‌های پنهان خود، می‌باید کمیته‌های اصلی را در مجلس نمایندگان و سنا، همانند کمیته‌های اعتبارات، اطلاعات، نیروهای مسلح در اختیار خویش قرار می‌داد و همچنین از وفاداری معاونان حقوقی و نمایندگان مجلس و سناتورها نسبت به خود اطمینان حاصل می‌کرد. سناتور کویلی به خوبی می‌توانست از انجام نقش معاون رئیس‌جمهور در سنا برآید و بعنوان عضوی مطمئن از گروه پنهان بوش، وظیفه خویش را به پایان برساند. کویلی در زمان معاونت بوش، نقطه اتکاء وی در امور کنترا بود. او می‌توانست ذهن کنگره را در باب شایعات نگران‌کننده پیوند کنترا با سوداگران مواد مخدر و گروههای نامناسب دیگر آرام کند. وقتی هزینه‌ای انجام می‌گیرد، نمایندگان مجلس و سناتورها باید از آن آگاه شوند. زمانی که «کمک‌های انسان‌دوستانه» کنگره به تصویب رسید، کویلی توجیهات لازم را به آنان ارائه نمود.

در سال ۱۹۹۱، نویسنده این سطرها با ویلیام نورث روپ William Northrup رابط اسرائیلی فروش اسلحه که به علت فروش سلاح غیرقانونی در برمودا بازداشت شده بود، آشنا شد. در ماه سپتامبر، پیش از آنکه به ایالات متحده حرکت کنم، وی به من اظهار داشت، کوشش کنم به کالیفرنیا رفته و با جین ویتون ملاقات کنم. وی به من اطمینان داد که «جین مرد خوبی است».

از نخستین سالهای ۱۹۸۰، ویتون، عملیات پنهان ریگان و بوش را مورد بررسی قرار داده و چگونگی انجام پاره‌ای از برنامه‌های پنهان آنها را مشاهده کرده بود. وی، افزون بر بیست و پنجسال تجربه بعنوان پژوهشگر جنائی در ارتش ایالات متحده، برای فرودگاههای خاورمیانه نظام‌های امنیتی را طراحی کرده و بعنوان مشاور شاه ایران در امور مبارزه با مواد مخدر خدمت کرده بود.

در همین اوان، با پاره‌ای از عنصرهای پنهان مانند ریچارد سی‌کورد Richard Secord و یکی از عامل‌های ایران کنترا بنام یاکو نیمرودی Yaacov Nimrodi مصاحبه‌هائی به‌عمل آورده بودم. اکنون با کسی روبرو بودم که می‌توانست بعنوان یک پژوهشگر، مرا به درون دنیای عملیات پنهان راهنمائی کند. همانند سایر عامل‌های اطلاعاتی، ویتون به دورغ و فریب توسل نجست. با مشاهده‌ای که از منزل بسیار معمولی وی داشتم روشن بود که او به جهات مادی در این راه پای نگذارده است.

در سال ۱۹۸۵، ویتون مدیریت یک شرکت کوچک حمل بار هوائی را بر عهده داشت که در عین حال مورد استفاده شبکه الیور نورث، در حمل سلاح برای کنترا و سایر گروه‌ها، مانند مجاهدین افغان، قرار می‌گرفت. از آنجا که ویتون دارای همان تخصصی بود که گروه پنهان نیاز داشتند، بنابراین، درصدد استخدام وی برآمدند. در همان حال که ممکن بود ویتون مناسب اقدامات سیاسی آنان بوده باشد، شخصاً فردی محافظه‌کار و

راست‌گرا بود. وی بیشتر یک کودتاگر بود تا یک عامل اطلاعاتی. ویتون به جرگه‌ای پا نهاده بود که می‌توانست مدت زیادی به فعالیت پرداخته و از چگونگی پیوندهای کاخ سفید با شایعات مربوط به مواد مخدر، انتقال انبوه سلاح به گروههای عصیانگر، سندسازی جعلی و بی‌عدالتی آگاهی پیدا کند.

ویتون می‌گوید: «تا آنجا که عملیات جنبه قانونی داشت، نسبت به پنهانی بودن آن اعتراضی نداشتم. اما این چنین نبود. هر زمان که درباره قانونی بودن پاره‌ای عملیات پرسش می‌کردم، به من گفته می‌شد (اشکالی در کار نیست، این یکی از مسائل امنیت ملی است). با آنکه توانستم خود را از صحنه بیرون بکشم، اما برای شناخت نقش‌آفرینان و شیوهٔ عملیاتشان هم وقت کافی در اختیار داشتم. مقامات مسوول دولتی که در پنتاگون ملاقات کردم، خود را پشتیبان عامل خصوصی پنهان می‌نامیدند. این عامل‌های پنهان بر چهره قانون اساسی‌مان سیلی می‌زدند و نظام قضائی کشور را فریب می‌دادند. انگیزه آنان به هیچ روی ضد کمونیستی، ضد قدرت یا ضد پول نبود، بلکه از پویائی خویش برای آفرینش بحران استفاده می‌کردند. آنان با رضایت‌خاطر، به همان ترتیبی که می‌توانستند یک کشور دمکرات و دولت امریکا را از خطر نجات دهند، به همان سادگی هم می‌توانستند آن را با بی‌ثباتی روبرو سازند».

ویتون روشن ساخت که ایجاد شبکه الیور نورث به میانه سالهای ۱۹۷۰ برمی‌گردد. بنابر اظهارات وی، دهها هزار نفر از

مأموران سابق عملیات پنهان و کارکنان شرکت سابق هواپیمائی ار امریکا Air America در شهرها رها شده بودند. این افراد کسانی نبودند که در خانه‌های خود بنشینند یا فروشگاههای سون الون[1] را اداره کنند. آنان توانسته بودند ترتیب تأسیس چند واحد هواپیمائی پنهان را بدهند و از راه امکانات ار امریکا، شرکت هواپیمائی متعلق به سیا را هم که در خارج کردن هروئین از برمودا و لائوس دست اندرکار بود، به کار گیرند.

پس از انحلال ار امریکا، با سودجوئی از امکانات آن، چند شرکت کوچکتر هواپیمائی مانند گلوبال Global ، کاپیتال Capital و سوترن کراس Southern Cross به وجود آورده شد. تعداد کارکنان این شرکت‌ها از پانزده‌هزار نفر تجاوز می‌کردند. شرکت‌های تابع ار امریکا ماند سوترن ار ترانسپورت Transport Soutern Air ، کانتینانتال ار سرویسز Continantal Air Services و ار اژیا Air Asia هم به انحلال کشیده شدند. این گروه مخفی می‌توانستند هرگونه عملیات پنهان را در آینده از نظر خلبانی هواپیما، امور پشتیبانی و امور کنترل اداره کنند.

نزدیک به هشتصد نفر از مأموران مخفی که در سال ۱۹۷۷ ، وسیله جیمی کارتر از سازمان مرکزی اطلاعات اخراج

۱ـ سون الون یکی از فروشگاههای زنجیره‌ای کوچک است که در هر کوی و برزن در شهرهای امریکا شعبه دارد. برای اداره چنین فروشگاهی فقط باید امتیاز آن را خریداری و شرایطی را رعایت نمود. بعلت سهولت دریافت امتیاز اکثر بازنشستگان و مهاجران به اداره آنها علاقمندی نشان می‌دهند.

شده بودند، خود را به عناصر جناح محافظه‌کار حزب جمهوریخواه وابسته نمودند. هدف آنان یاری‌رسانی به انتخاب جرج بوش بعنوان معاون یا ریاست جمهور بود. آنان بدون آنکه به اهمیت مقام نفر اولی یا دومی توجه داشته باشند، تنها بر آن بودند که فرد مورد علاقه خود را به کاخ سفید روانه کنند. آنان در اطراف جرج بوش گرد آمده و آنچه آنان درصدد انجامش بودند، همان بود که در جریان سالهای ۱۹۶۰ و ۱۹۷۰ در افریقا، امریکای جنوبی و مرکزی به ثمر رسانده بودند. یعنی به هم زدن انتخابات و فروپاشی دولت‌ها.

ویتون بر این باور است که در همان نخستین روزها، بوش و کیسی توانستند کویلی را وارد گروه خود سازند. ویتون مدعی است که منبع اصلی ارتقاء کویلی در نردبان قدرت، یکی از دوستان قدیم کیسی به نام بورت سرواس Beurt Servass از ایالت ایندیانا حوزه انتخابی کویلی بوده است. خود وی، از اعضاء سابق هیئت مدیره سازمان او.اس.اس OSS (سازمانی که سیا جانشین آن گردید) به‌شمار می‌رفته است. بنابر نظر ویتون، دختر سرواس با یکی از عناصر اطلاعاتی فرانسه بنام برنارد مری Marie Bernard ازدواج کرده بود. آنچنان که ویتون اظهار می‌دارد، سرواس، موجبات آشنائی مری را با مقامات سازمان اطلاعاتی وزارت دفاع فراهم آورده و پسانتر به صورت عضوی از گروه مخفی معامله اسلحه با ایران درآمد. گفتنی است که این کوشش در سالهای ۱۹۸۰، در کاخ سفید و زیرنظر ریگان و بوش انجام

گرفت.

یکی از نظریه‌هائی که دربارهٔ فعالیت‌های عامل‌های پنهان داده شد، نظریهٔ «شگفتی اکتبر» بود. بر اساس این نظریه ادعا می‌شد که در سال ۱۹۸۰، اعضا گروه انتخاباتی رونالد ریگان و از جمله جرج بوش و ویلیام کیسی سازشی با رهبران ایران به انجام رساندند که به موجب آن، ایرانیان تا پایان انتخابات ریاست جمهوری، یعنی ماه نوامبر، از آزادسازی ۵۲ نفر گروگان‌های امریکائی خودداری نمایند.

ویتون به یادداشت‌های هارولد ساندرز Harold Saunders معاون وقت وزارت امور خارجه که زیرعنوان «یادداشت‌هائی برای ضبط در پرونده» تنظیم گردیده، بدین شرح اشاره دارد: «از رابرت اون بعنوان محرم اسرار در یکی از برنامه‌های پیش انتخاباتی سال ۱۹۸۰، که با عنوان (سلاح به ازاء آزادی گروگانها) تنظیم شده بود، استفاده به‌عمل آمد. تهیه‌کنندهٔ برنامه مذکور هوشنگ لاوی Hushang Lavi واسطه اسلحه ایرانیها بود که طرح خود را به وزارت امور خارجه و سیا تسلیم داشته بود.»[۲] باربارا هونیگر Barbara Honegger مؤلف کتاب «شگفتی

۲ـ در اکثر کشورهای جهان سوداگری سلاح به گونهٔ پنهان صورت می‌گیرد. بنابراین هیچ‌گاه مدرک یا شاهدی به جای گذارده نمی‌شود. از جانب دیگر چون این‌گونه ادعاها همواره می‌تواند در جهت وارون‌آوردن اتهام یا غرض‌ورزی‌های سیاسی به کار گرفته شود جای شگفتی ندارد که با از میان رفتن منافع امریکا در جمهوری اسلامی، تبلیغاتی از این‌گونه را عنوان نماید.

اکتبر» به یک منبع بدون نام اشاره می‌کند که مدعی است اون دستیار مجلس کویلی، در سال ۱۹۸۰، بطور پنهان «گزارشاتی» برای دونالد گرگ ارسال می‌داشته است. گرگ در آن زمان، هنوز در شورای امنیت ملی دولت کارتر عضویت داشت (وقتی جرج بوش به معاونت رئیس‌جمهور انتخاب شد، دونالد گرگ هم به سمت مشاور امنیت ملی وی منصوب گردید. گفته می‌شود که گرگ در برنامه «شگفتی اکتبر» نقش مهمی را ایفا کرده است).

اگر اون از معاملهٔ سال ۱۹۸۰ آگاه بوده، پس احتمالاً کویلی نیز موضوع را می‌دانسته و بنابراین به بسیاری دیگر از جزئیات عملیات محرمانه کاخ سفید در زمان ریگان و بوش آگاه بوده است. جان هول، در جولای ۱۹۸۳، برای متقاعد کردن کنگره در عدم پشتیبانی از ایدن پاستورا رهبر کنترا به واشنگتن آمده بود. وی مدعی شده بود که پاستورا زیر نفوذ دولت ساندیستائی نیکاراگوئه قرار دارد. پاستورا و هول هردو با کویلی و دستیار مجلس وی رابرت اون ملاقات کرده بودند. اون ترتیباتی داده بود که سایر دستیاران مجلس هم مانند ووکن فارست دستیار نماینده مجلس بیل مک‌کلوم Bill Mc Collum از فلوریدا با آن دونفر به مذاکره بنشینند و در عین‌حال هول را به الیور نورث معرفی نمایند.

در نوامبر سال ۱۹۸۳، اون به استخدام شرکت گری و شرکا که یکی از مؤسسات قدرتمند روابط عمومی در واشنگتن

دی سی است، درآمد. این شرکت به مناسبت ارتباطاتش با دولت ایالات متحده و مؤسسات اطلاعاتی شهرت فراوان دارد. در آوریل سال ۱۹۸٤، ادولفو کالرو Adolfo Calero رهبر جبهه مخالف نیکاراگوئه که بزرگترین گروه کنتراست، از شرکت‌گری و شرکا درخواست نمود نمایندگی کنترا را در امریکا بپذیرد. اون از جانب این شرکت، مأموریت یافت که اجرای این برنامه را برعهده گرفته و از شرکت‌ها و سازمانهای غیرانتفاعی برای خرید اسلحه کنترا، پول گردآوری نمایند.

یکی از وظایف اون در این برنامه، گردآوری اطلاعات در زمینه نیازهای نظامی و اقتصادی کنترا بود که باید آنها را در اختیار الیور نورث قرار می‌داد. اون به نورث گزارش داده بود که اگر بخواهیم مقاومت کنترا را در سطح موجود حفظ کنیم، بیش از یک میلیون دلار و اگر بخواهیم آن را افزایش دهیم، بیش از یک و نیم میلیون دلار در ماه هزینه دربرخواهد داشت.

در جولای ۱۹۸٤، اون از افریقای جنوبی برای کنترا اسلحه خریداری نمود. در اواخر اکتبر، وی به امریکای جنوبی بازگشت و با کالرو و هول ملاقات نمود. وی ترتیبی داده بود که خودش هر ماه مبلغ دوهزار و پانصد دلار به اضافه هزینه و پول ماهیانه ده‌هزار دلار، به ازای کمکهایشان به جبهه جنوبی از کالرو دریافت دارند.

در تابستان و زمستان سال ۱۹۸۵، اون بعنوان پیک به خدمت الیور نورث درآمد. نامبرده شماره حساب‌هائی را در

بانک سوئیس، برای دریافت «کمک به کنترا»، از نمایندگان تایوان در واشنگتن تعیین کرده بود. در فوریه سال ۱۹۸۵، او همراه با نامه‌ای از جانب نورث خطاب به کالرو و اظهار آن که به زودی مبلغ بیست میلیون دلار دریافت خواهم کرد، مجدداً به امریکای لاتین بازگشت. اون به خوبی می‌دانست که با چه افرادی سروکار دارد و از پیوند پاره‌ای از رهبران کنترا با سوداگران مواد مخدر نیز آگاهی داشت. به همین ترتیب، الیور نورث هم از ماجرا آگاه گردید.

در اول آوریل سال ۱۹۸۵، اون به نورث گزارش داد که رهبر چریک‌های کاستریکا خوزه روبلو Jose Robelo «احتمالاً دست‌اندرکار قاچاق مواد مخدر می‌باشد». اون همچنین به اطلاع نورث رساند که یکی دیگر از رهبران چریک‌های کنترا به نام سباستین گونزالس Sbastian Gonzalez هم‌اکنون (در کار سوداگری مواد مخدر از طریق پاناما) قرار گرفته است. در جریان جلسه‌ای به تاریخ نهم اگوست ۱۹۸۵، که نورث نیز در آن شرکت داشت، اون در یادداشت‌های خود ذکر کرده بود که «هواپیمای دی. سی ٦ که از نیواورلئانز پرواز می‌کند، احتمالاً برای وارد کردن مواد مخدر به داخل مرزهای ایالت متحده مورد استفاده قرار گرفته است». در تاریخ دهم فوریه ۱۹۸٦ ، اون به آگاهی نورث رساند که یکی دیگر از هواپیماهای کنترا از نوع دی. سی. «در یک نوبت برای حمل مواد مخدر مورد استفاده قرار گرفته و پاره‌ای از خدمهٔ آن نیز دارای پیشینه‌های جنائی

هستند. (سیا) بچه‌های خوبی را در گروه گرد آورده است)).

در ژانویه سال ۱۹۸۵، اون ((مؤسسه دمکراسی، آموزش و پرورش و یاری‌رسانی)) را پایه‌گذاری کرد. مؤسسه مذکور هدیه‌ای برابر ۲۳۰،۰۰۰ دلار از اعتبارات امور انسانی و یاری‌رسانی به نیکاراگوئه، از وزارت امور خارجه امریکا دریافت داشت. در حقیقت تشکیل چنین مؤسسه‌ای جز برای رساندن کمک‌های مستقیم و غیرمستقیم به کنترا به منظور دیگری نبود. در ظرف چندسال گذشته، چهار شرکت که در وارد کردن کوکائین از مزرعه هول در کلمبیا مشارکت داشتند، بیش از هشتصد هزار دلار بعنوان این مشارکت از وزارت امور خارجه دریافت داشتند. یکی از شرکت های کاستریکائی صید میگو به نام فری گوریفوکوس دوپونتاریناس Frigorificos de Puntarenas کوکائین را در بسته‌های یخ‌زده میگو به بنادر میامی و خلیج حمل می‌کرد (نقل از کتاب خارج از مهار برژینسکی صفحه ۱۵۷).

در فوریه سال ۱۹۸۶، الیور نورث شرکت وارتکس ارکرافت سلز و لیسینگ Vortex Aircaft Sales and Leasing را برای حمل آنچه کمکهای انسانی برای کنترا می‌نامید، انتخاب کرد.

در همین حال معاون این شرکت به نام ریچارد پالمر Richard Palmer که یکی از خلبانان شرکت هواپیمائی دلتا و قاچاقچی مواد مخدر بود، برای حمل ماری جوانا مورد پی‌گیری

دادگاه قرار داشت. (نقل از روزنامه دی نیشن، مورخ ۲۹ اگوست ۱۹۸۷)

از شرکتهای دیگری که از کمکهای به اصطلاح «انسانی» کنترا بهره‌مند شده‌اند، می‌توان از شرکت سکتو Secto نام برد که وسیله یکی از سوداگران میلیاردر مواد مخدر (که در حال حاضر به جرم شکنجه کردن و کشتن یکی از مأموران اداره مبارزه با مواد مخدر به حبس ابد محکوم شده و در زندان به سر می‌برد) اداره می‌شد. بنابر گزارش اف. بی. ای. یکی دیگر از این‌گونه شرکت‌ها، دیاکسا Diacsa نام دارد که بعنوان مرکز توزیع و صافی وجوه ناشی از فروش کوکائین عمل می‌کرده است. (نقل از گزارش کمیته فرعی روابط خارجی در زمینهٔ مواد مخدر، تروریسم و سازمان‌های بین‌المللی، مورخ آوریل ۱۹۸۹)

پیوندهای اون با کالرو مورد تأئید جوزف ادامز Adams Joseph یکی از افسران اطلاعاتی واحد تفنگداران دریائی ایالات متحده قرار گرفته است. نامبرده در واحد نیروی ویژه دلتا آموزش دیده بود. ادامز از زمستان ۱۹۸٤ تا بهار ۱۹۸٦، در مقام رئیس نگهبانی و مشاور کالرو خدمت می‌کرده است. ادامز همچنین رهبری یک گروه از امریکائیان مزدور و یکی از عامل‌های اطلاعاتی پنتاگون را در یک مأموریت دوماهه که زیرعنوان «عملیات پیکاسو» در داخل خاک نیکاراگوئه صورت می‌گرفت، برعهده داشت.

ادامز اظهار می‌دارد، کالرو را در موارد گوناگونی ملاقات

نموده است، بنابر گفته وی «رابرت اون، وسیله ارتباط ادولفو کالرو» به‌شمار می‌آمد. او می‌گوید: «من اون را بارها با ادولفو همراه دیده‌ام. رابرت در مورد وضعیت جبهه‌های جنوبی به ادلفو گزارش می‌داد.» ادامز، حداقل ده تا دوازده مورد از ملاقات‌های این‌دو را بین سالهای ۱۹۸٤ و ۱۹۸۵ به خاطر می‌آورد. (نقل از روزنامه دی پروگرسیو، مورخ مارس ۱۹۸۷)

یکی از فرماندهان نظامی گروههای خصوصی بنام جک ترل Jack Terrel که آموزش کنترا را بر عهده داشت در عین‌حال، اصلی‌ترین شاهد کمیته پژوهشی سنا، زیرنظر سناتورگری به‌شمار می‌آمد. ترل در یک مصاحبه تلویزیونی در شبکه ای. بی. سی، در برنامه خبری «شرق خیابان پنجاه و هفتم» اظهار داشت که وی دوبار با جان هولی و رابرت اون ملاقات کرده و پی برده بود که اون بین کاخ سفید، الیور نورث و مقامات کشور کاستریکا نقش رابط را بازی می‌کند.

ترل چنین اظهار داشته بود: «زمانی که با اون ملاقات کردم، به من گفت، هر ماهه ده‌هزار دلار از شورای امنیت ملی برایِ جان هول می‌بردم و اگر نیاز بیشتری به پول پیدا می‌کردیم، بدون هیچ مشکلی دوباره دریافت می‌داشتیم». (نقل از برنامه شرق خیابان پنجاه و هفتم، مورخ ۵ ژوئن ۱۹۸٦) هنگامی که شبکه سی. بی. اسی از جان هول درباره آشنائی‌اش با اون پرسش به‌عمل آورد، وی اظهار داشت: «رابرت را در چند مورد ملاقات کرده‌ام اما، هیچگونه داد و ستدی با او ندارم.» زمانی که از وی

پرسیده شد چگونه او زندگی خود را می‌گذراند، هول پاسخ داد «هیچ اطلاعی ندارم».

مایک والس Mike Wallace گزارشگر سی. بی. اس از ترل پرسید آیا در مورد قاچاق مواد مخدر به وسیله هول چیزی به گوشش خورده است؟ ترل پاسخ داد: «ما در این‌جا یک غده سرطانی داریم که مانند ماجرای واترگیت است، از بین رفتنی نیست.»

تاکنون مؤسسات پژوهشی ایالات متحده علاقمندی ویژه‌ای برای بررسی اعمال هول از خود نشان نداده‌اند. تونی آوریگان Tony Avrigan به همراه همسرش و یکی از دوستان روزنامه‌نگارش به نام مارتا هانی Martha Honey و مؤسسه کریستیک، در دادگاه فدرال میامی، ایالت فلوریدا شکایتی علیه کالرو و مقامات دولت امریکا به اتهام برنامه‌ریزی بمباران شهر پنکا در نیکاراگوئه، در هنگام تشکیل کنفرانس مطبوعاتی ایدن پاستورا رهبر کنترا طرح کرده بودند. نامبردگان چنین اظهار می‌دارند: «ما به همه کمیته‌ها مدارک خود را ارسال خواهیم داشت و هرچه لازم باشد در اختیارشان قرار می‌دهیم». (نقل از روزنامه دی پروگرسیو، مارس ۱۹۹۰)

توماس پولگار Thomas Polgar رئیس سابق پایگاه سیا در ویتنام به وسیله کمیته تحقیقاتی ایران کنترا، برای پژوهش درباره اتهام سوداگری مواد مخدر به وسیله هول، به کاستریکا اعزام گردید. شایان گفتن است که حتی او هم علاقه‌ای به یافتن حقیقت

از خود ابراز نداشت. یکی از خبرنگاران روزنامه تیکوتایم که در سن‌خوزه انتشار می‌یابد، می‌گوید: «پولگار در پژوهش‌ها در مورد زمانها، شاهدان و مدارک و منابع علاقه‌ای از خود نشان نمی‌داد. پرسش‌های وی همگی غیرمربوط و گمراه‌کننده بودند. مثلاً پرسش این بود که در مورد پاستورا و هول چه می‌دانید؟» (نقل از روزنامه دی پروگرسیو، مارس ۱۹۹۰)

آوریگان به تفاوت برخورد دولت ایالات متحده با جان هول و مانوئل نوریگا، به ویژه زمانی که هردوی آنها متهم به سوداگری مواد مخدر بودند، به شرح زیر اشاره دارد:

«هنگامی که کسی همانند نوریگا پیروی از دستورات سیا را متوقف می‌سازد، از دید عدالتخواهی ایالات متحده یک قاچاقچی به‌شمار می‌آید. اما سوداگرانی که طوق اطاعت سیا را به گردن نگاهدارند، مورد پشتیبانی قرار می‌گیرند». (نقل از روزنامه پروگرسیو، مارس ۱۹۹۰)

از جانب دیگر، دلائل آشکاری وجود دارد که دولت ایالات متحده نه‌تنها دست داشتن خود را در جنجال ایران کنترا انکار می‌کند که هرگاه افراد سوداگر متهم در این ماجرا هم موضوع پژوهشی قرار گیرند، از پشتیبانی و دور ساختن آنان از معرکه دریغ نمی‌ورزد. جاناتان کویتنی Jonathan Kwitny یکی از روزنامه‌نگاران می‌گوید هول نزد او اقرار نموده که در سال ۱۹۸۵، به وسیله یکی از مقامات سازمان مبارزه با مواد مخدر به وی هشدار داده شد که ممکن است تحقیقاتی در موردش آغاز

گردد. هول پس از انجام گفتگو با سفارت امریکا در کاستریکا، از ملاقات و مذاکره با وزارت دادگستری امتناع ورزید (نقل از روزنامه دی نیشن، مورخ ۲۹ اگوست ۱۹۸۷). کویتنی سایر مواردی را که سازمان مبارزه با مواد مخدر، سوداگران را از صحنه دور کرده، مورد پژوهش قرار داده بود. یکی از فیلمسازان امریکائی به نام لارنس اسپی وی Lawrence Spivy که در اوائل سال ۱۹۸۵، با عملیات پشتیبانی کنترا همکاری داشت، به یادداشتی از پلیس فدرال برخورد می‌کند که در آن از ارتباط دختر الیور نورث با سوداگران سخن به میان آورده بود.

دولت ایالات متحده نه‌تنها با قاچاقچیانی همانند هول مدارا نموده و آنها را از مسیر پژوهش‌های متهم‌کننده دور می‌سازد که هرگاه موجبات به دام افتادن‌شان پیش آید، به نمایندگی از جانب آنان، هر اقدام لازم را در هر جهت رهائی‌شان به انجام می‌رساند.

دادستان کاستریکا جورج کاواریا کازمن Guzman Jeorge Chavarria برای بازداشت هول، به اتهام بمباران منطقه پنگا کوشش ناموفقی به‌عمل آورد. کازمن بر این باور بود که رابرت اون در مورد این بمباران دارای پیش‌آگاهی بوده است. دست آخر هنگامی که هول به علت حمل و نقل مواد مخدر در کاستریکا بازداشت گردید، سفارت امریکا، مقامات دولت بوش و حدود ۱۹ نفر از نمایندگان قوه مقننه کشور مذکور از اسکار آریاس Oscar Arias رئیس‌جمهور کاستریکا درخواست آزادی او را نمودند. (نقل از پروگرسیو، مورخ آوریل ۱۹۸۹)

لی هامیلتون Lee Hamilton رئیس مشترک کمیته تحقیقاتی مجلس نمایندگان در ماجرای فروش اسلحه، در تاریخ ۲۶ ژانویه ۱۹۸۹ چنین نوشت: «امیدوارم بررسی پرونده آقای هول به فوریت پایان یابد و به ترتیبی اقدام گردد که از بروز هرگونه آسیب به روابط امریکا و کاستریکا جلوگیری به عمل آید. ما آگاهیم که این بازداشت تحت شرایط غیرعادی صورت گرفته است. درخواست می‌کنیم برای اطمینان از اجرای عدالت و در مورد آقای هول حفظ حقوق نامبرده بر وفق قوانین کاستریکا و اعلامیه جهانی حقوق بشر اقدامات لازم معمول گردد». (نقل از روزنامه پروگرسیو، مورخ مارس ۱۹۹۰)

رئیس‌جمهور ارياس ضمن دادن پاسخ به هامیلتون یادآور شد، داوری در مورد پرونده هول مربوط به قاضی دادگاه است و نه شخص وی. او همچنین اشاره می‌کند: «هنگامی که شما به من یادآور می‌شوید روابط حسنه بین کشورهای من و شما به علت آنکه قوانین ما در جهت مبارزه با سوداگران مواد مخدر ـ بدون توجه به اقتدار شخصی این افراد یا پشتیبانان آنان ـ ممکن است دچار اختلال شود، من در خود احساس ناخشنودی می‌کنم.» (نقل از پروگرسیو، مورخ مارس ۱۹۹۰)

در اگوست سال ۱۹۸۹، هول با قید ضمانت به ایالات متحده آمد. وی ادعا کرد که اتهامات پیشینی که به وی وارد کرده‌اند بدان علت بوده که «دولت آنجا (کاستریکا) زیر نفوذ و دستکاری کمونیست‌ها به رهبری مؤسسه کرستیک قرار

داشته‌اند». (نقل از پروگرسیو، ۱۹۹۰)

شاید برای بیشتر مردم مفهوم این نکته آسان نباشد که دولت امریکا در اجرای سیاست خارجی خود از سوداگران مواد مخدر استفاده می‌کند. با این همه، اگر فرض را هم بر این قرار دهیم که برای بدنام کردن کاخ سفید یا جان هول یا رابرت اون همه به دروغ‌پردازی مبادرت ورزند بنابراین، باید گفت این درست همان چیزی است که رخ داده است.

کویلی می‌تواند ادعا کند چون اون، پس از ترک سمت خود بعنوان دستیار مجلس وی، به این اقدامات مبادرت ورزیده، بنابراین او نمی‌تواند از این ماجرا هیچ آگاهی قبلی داشته باشد. بدیهی است پرسشی که باقی می‌ماند اینست که چرا اون با چنین خصوصیاتی، برای احراز این سمت از جانب کویلی انتخاب شده بود؟ در سال ۱۹۸۳، زمانی که اون هنوز نزد کویلی کار می‌کرده، هول را می‌شناخته و وی را با اکثر سناتورها و شخصیتهای قانون‌گذار پشتیبان کنترا آشنا نموده بود. آیا اون در آن زمان از دست اندرکار بودن هول در سوداگری مواد مخدر آگاهی داشته است؟ آیا همین آگاهی‌ها را کویلی هم داشته است؟

برای روشن شدن چگونگی موضع دولت بوش ـ کویلی اشاره به این نکته ضرورت دارد که پیش از آغاز انتخابات سال ۱۹۸۸، اگر گروه مبارزات انتخاباتی آنان در دستگاه قضائی مداخلاتی به‌عمل نمی‌آوردند، انتخابشان به کاخ سفید میسور نمی‌گردید.

در اواخر اکتبر سال ۱۹۸۸، از جانب ستاد انتخاباتی بوش - کویلی، بوسیله وزارت دادگستری، از اداره زندانها درخواست گردید که نسبت به ساکت نگاه داشتن یکی از زندانیان اقدام جدی به‌عمل آورند. زندانی مذکور برت سی کیمبرلین Kimberlin Brett C. نام داشت که مدعی بود یکبار هم به دن کویلی مواد مخدر فروخته است.

در سال ۱۹۹۰، کیمبرلین، به مناسبت تعطیل جلسهٔ مطبوعاتی‌اش و انتقال وی به سلول انفرادی که حقوق او را در ماده نخست قانون اساسی مورد تجاوز قرار داده بود، شکایتی به وزارت دادگستری تسلیم نمود. کیمبرلین شش روز پس از پایان انتخابات از سلول انفرادی انتقال داده شد.

بنابر اعتراف جی. میشل کوینلان J.Michael Quinlan رئیس اداره زندانها در وزارت دادگستری، وی انتقال کیمبرلین را به زندان انفرادی، بنابر درخواست لوی دبلیو میلرجونیور Jr. Loye W.Miller رئیس اداره روابط‌ـ عمومی وزارت دادگستری انجام داده بود. میلر نیز از مارک گودین Mark Goodin که در آن زمان دستیار لی‌الواتر Lee Alwater رئیس کمیته ملی حزب جمهوریخواهان بود، شکایتی مبنی بر عدم تشکیل کنفرانس مطبوعاتی کیمبرلین دریافت داشته بود. دلیل تشکیل کنفرانس مطبوعاتی هم درخواستهای فراوانی بود که از جانب سازمانهای خبری به زندان می‌رسید. آنان پس از آن که کیمبرلین در رادیو ملی و ان. بی. سی ادعای فروش مواد مخدر به کویلی را مطرح

ساخته بودند، به پیگیری داستان علاقمند شده بودند.

در یادداشتی که ده ماه پس از این واقعه کویلی برای فرانسیس ا. کیتینگ Francis A. Keating یکی از معاونان دادستان کل ارسال داشت، علت این تصمیم را در خطر بودن جان کیمبرلین بیان داشت که وسیله میلر اظهار شده بود. دلیل میلر هم برای چنین ملاحظه‌ای، اطلاع دادن نینا توتنبرگ Nina Totenberg یکی از گزارشگران رادیو ملی بوده است. توتنبرگ دادن چنین اطلاعی را انکار نمود. خود کیمبرلین هم به خاطر نمی‌آورد که در خطر بودن جان خود را به کسی گفته باشد. پس از انجام پژوهش‌های مقامات زندان، آشکار گردید که جان کیمبرلین هرگز با خطری روبرو نبوده است. شایان گفتن است که شکایت کیمبرلین در این مورد هرگز مورد رسیدگی قرار نگرفت. پنهان‌کاری و این‌گونه فساد در کاخ سفید بوش، مدتها پیش از آن که بوش به مقام ریاست جمهوری برسد آغاز شده بود.

فصل سوم

الیور نورث: نسخهٔ برابر اصل بوش

کنگره امریکا به جهت فریبکاری‌های کاخ سفید، لایحه‌ای را به تصویب رساند که دیگر کسی نتواند قانون اساسی را مورد تجاوز قرار دهد، علیرغم آنکه جنجال فروش اسلحه غیرقانونی، به مراتب جدی‌تر از ماجرای واترگیت به‌شمار می‌رفت با این همه، این رخداد، سیاست خارجی امریکا را بیشتر از همیشه در قلمرو امور شخصی مقامات کاخ سفید قرار می‌داد. روشن نیست چرا مردم امریکا رخداد ایران کنترا را هرگز جدی نگرفتند و حتی پس از اندک زمانی، این رسوائی اهمیت خود را در رسانه‌ها از دست داد و در چشم مردم امریکا هم به کم‌رنگی گرائید. با آنکه اتهام‌های نورث عبارت بودند از جابجا کردن، از میان بردن و دگرگون ساختن اسناد و مدارک شورای امنیت

ملی، خودداری از دادن اطلاعات لازم به کمیته‌های تحقیقاتی و دروغ‌پردازی در برابر کنگره ایالات متحده، چرا باید چنین بی‌توجهی نسبت به اتهامات او صورت می‌گرفت. قاعدةً او می‌باید به پرداخت ۷۵۰،۰۰۰ دلار و ده سال زندان محکوم می‌شد، اما دست آخر، محکومیت او، به پرداخت ۱۵۰،۰۰۰ دلار و دو سال حبس تعلیقی و انجام یک‌هزار و دویست ساعت کار، در برنامه‌های خدمات اجتماعی مبارزه با مواد مخدر، کاهش پیدا کرد.

ظاهراً وی باید به جبران عملیات جنایت‌آمیز تهیه سلاح از راه فروش مواد مخدر و فراهم آوردن تسهیلات برای قاچاق همان مواد به داخل مرزهای امریکا، در مقابل نوجوانان آن کشور بایستد و از زیان‌باری‌های استعمال کوکائین سخن بگوید. شایان گفتن است که امروز الیور نورث به جای احساس نکوهش در برابر جامعه، به صورت یکی از قهرمانان ملی امریکا درآمده است. چرا؟ و چگونه این پندار شکل پذیرفت؟

تصویری که از نورث در اذهان مردم باقی مانده، وطن‌پرستی با پندارهای والای ملی‌گرائی است. این تصویر را نخستین‌بار خود رئیس‌جمهور با دادن عنوان «یک قهرمان ملی» به او، جان بخشید. پس از آن عروسک «الیور مجنون» و سپس فروش زیرپیراهن‌های الیور و عروسک‌های دیگر الیور در بازار، روز به روز بر اعتبار وی افزودند. علیرغم همه اتهامات جدی جنائی که بر او وارد آمده، در جریان محاکمه‌اش در ماه مه

۱۹۸۹، یک نظرسنجی که وسیله روزنامه تایم و شبکه تلویزیونی سی. ان. ان انجام گرفت، احساس گسترده‌ای را بر ضد روانه کردن وی به زندان آشکار گردانید. اکثریت مردم از بوش می‌خواستند که او را مورد بخشش قرار دهد. شهادت نورث در برابر کمیته استماع ایران کنترا که از ۷ تا ۱٤ جولای ۱۹۸۷، از شبکه‌های تلویزیونی پخش گردید، بهترین خدمت را به او انجام داد. دانیل شور Daniel Schorr یکی از پیش‌قراولان گزارشات تلویزیونی که بیش از بیست و پنج سال در تهیه مطالب واترگیت تجربه آموخته و به دریافت سه جایزه نیز نائل آمده بود، می‌گوید: «رأیی که از راه تلویزیون به دست می‌آید، می‌تواند خیلی زودگذر و ناپایدار باشد». (از برنامه جایگاه سال ۱۹۸۷)

از نظرگاه مردم امریکا، نورث همان سگ چوپانی معرفی شد که مردم دوست داشتند در پناهش قرار دهند. اعمال غیراخلاقی و غیرقانونی او اهمیت چندانی نداشت. تماشاگران تلویزیون در سراسر کشور، یک تفنگدار نیرومند و غرورآفرین را در حالی‌که لباس کامل نظامی بر تن داشت، غرق در مدال‌ها، برصفحات تلویزیون در برابر چشمان خویش مشاهده می‌کردند. حتی اگر محاکمه وی ناعادلانه هم جلوه می‌کرد، برای آنان اهمیت چندانی نداشت. آنچه از دیدگاه اکثر مردم امریکا اهمیت داشت، تصویر الیور نورث اصلی بود. ماجرای ایران کنترا از فروعات آن به‌شمار می‌آمد.

شور در این‌باره می‌گوید: «به این ماجرا نمی‌توان بعنوان

یک رخداد ساده نگاه کرد، چراکه آن رویکرد پیروزی یک شخصیت درخشان بر مشکلات پیچیده و یادآور وطن‌پرستی بود که رئیس‌جمهور ریگان او را به صورت یک چهره موفق سیاسی درآورده بود.»

هنوز یکی از جنبه‌های این قهرمان‌سازی به خوبی آشکار نشده است. چه کسی نخستین‌بار با ارسال تلگراف‌هائی، موجبات تدارک پول و تأمین هزینه‌های دفاعی کنترا را فراهم آورد؟ چه کسی در تولید انبوه زیرپوش‌ها و عروسک‌های مارک الیور که به تعداد فراوان در بازار به فروش می‌رسید، گام نخست را برداشت؟ آیا این تنها یک حرکت خودجوش و تب میهن‌پرستانه بود که مردم امریکا را فرا گرفته بود؟ آیا الیور نورث همه این اقدامات را به تنهائی، علیرغم تمایل دولت انجام داده بود؟ آیا تصویری که از او آفریده شد و هنوز نیز در اذهان پدیدار است، بدون (یاری رساندن دیگران) به وجود آمده بود؟

پس از رویکرد واترگیت، کاخ سفید ریگان ـ بوش تشخیص داده بود که مهار عملیات زیان‌بار، باید در فهرست ضروری اقدامات روزنامه قرار گیرد. برای انجام این امر، برنامهٔ آنان بر چهار اصل استوار بود: (۱) باید کسی یا حتی تصویری در برابر دیدگاه مردم و رسانه‌ها قرار داده شود که در هنگام لزوم، بعنوان گناهکار در باور آنان رسوخ نمایند (۲) شخص مورد نظر باید یک نظامی باشد که در مواقع مقتضی بتواند شدت حمله را به جان خریداری کند، اما همواره، با اطمینان از پیچ و

خم امواج سالم به درآید. چنین فردی باید خود در کل جریان مشارکت داشته و نیروی دگرگون‌سازی تصورات همگانی را در خود ببیند. به دیگر سخن، باید کسی باشد که اطمینان داشته باشد، برای مشارکت‌اش در جنایت، تحمل زندان را خواهد کرد (۳) در حالیکه شخص انتخاب شده، در برابر تمام اتهامات، خود را معصوم معرفی می‌کند باید بتواند باور همگانی را، به سوی خود جلب نماید. و اگر چنین شد، آیا مردم این پرسش را مطرح نخواهند ساخت «خوب، پس متهم اصلی چه کسی است؟» (٤) زمانی که شخص مذکور همه اتهامات را بپذیرد، با اندک یاری‌رسانی از جانب دولت و به ویژه دادستان کل، آیا نمی‌توان او را از رفتن به زندان رهائی بخشید؟

با این همه، برای منحرف ساختن توجه از دیگر عملیات پنهان کاخ سفید، جلوهٔ یک اقدام وارونه هم مورد نیاز بود. این اقدام وارونه، باید بصورت پرسشی مطرح می‌گردید. آیا رئیس‌جمهور آگاه بوده که سودهای حاصل از فروش اسلحه به یک کشور دیگر، برای خرید اسلحه کنترا به مصرف می‌رسیده یا نه؟ این همان نکته اصلی انحرافی است. بین این نکته و پرسشی که آیا الیور نورث یک میهن‌پرست بوده یا نه، به قدر کافی زمان وجود داشته است که توجه مردم امریکا را از اصل موضوع منحرف و بسوی وی جلب نماید. ناگفته پیداست که در این میان، کسی زمان و توان آن را نداشته که آگاهی یافتن جرج بوش یا هر شخص دیگری را از همه این ماجرا، مورد پرسش قرار

دهد.

در جریان محاکمه نورث در ماه مه ۱۹۸۸، شیوه تازه‌ای به نام «فریبکاری» به کار گرفته شد. صحنه‌سازی به ویژه از آن جهت موثر بود که مردم بر این باور هدایت شدند که دستگاه قضائی حداکثر کوشش خود را برای محکوم ساختن متهمان به‌عمل آورده است. آنچه باید انجام می‌گرفت، تا «فریبکاری قانونی» موثر واقع شود، آن بود که وکلای مدافع در برابر قاضی اظهار دارند، برای اثبات بی‌گناهی موکل خود، به اسناد کلیدی محرمانه نیاز دارند. در این وقت دولت و وزارت دادگستری از افشاء آن اسناد به دلائل امنیت ملی خودداری می‌کردند. صحنه‌سازی در همین‌جا به پایان خود نزدیک می‌شد. چه در این مرحله بود که افراد مافوق شخص متهم، تصمیم می‌گرفتند که دادگاه تا کجا و به چه شواهدی می‌تواند دسترسی داشته باشد. بدین‌ترتیب پرونده با نقص مدرک روبرو گشته و مختومه اعلام می‌گردید. به سخن ساده، در اینجا دادگاهها، از ترفندهای کاخ سفید فریب می‌خوردند. شیوهٔ مورد استفاده هم به خوبی می‌توانست مقصود آنان را برآورده سازد. دست‌آورد همه این اقدامات آن شد که پس از سالها رسیدگی به پرونده و صرف معادل ۱۳ میلیون دلار، دادستان ویژه این پرونده لورنس والش Lawrence Walsh از رئیس دادگاه بخش ایالات متحده، گرهارد جی ذل درخواست نماید که از مهم‌ترین اتهامات علیه نورث، یعنی توطئه و سرقت از اموال دولتی، به علت فقدان مدارک کافی

صرفنظر کند. والش دلائل خود را چنین بیان داشته است: «مشکل اساسی و دنباله‌دار در این پرونده این است که علیرغم اصرار متهم به افشای مقدار بسیار زیادی از اطلاعات شورای امنیت ملی، امکان ارائه آنها به دادگاه و در جریان محاکمه وجود ندارد.» (نقل از روزنامه تایم مورخ ۱۶ ژانویه ۱۹۸۹)

در سال ۱۹۹۰، در هنگام محاکمه خوزه فرناندز «فریبکاری قانونی» یکبار دیگر به کار گرفته شد. فرناندز، رئیس سابق پایگاه سیا در کاستریکا، قبلاً به دروغ‌پردازی در برابر کنگره و همچنین دربارهٔ شبکه تأمین سلاح الیور نورث برای کنترا محکوم شده بود. از آنجا که ریچارد ثورنبرگ Thornburg Richard دادستان کل با ارائه اطلاعات طبقه‌بندی شده، برای دفاع فرناندز موافقت ننمود، اتهامات علیه وی غیرقابل رسیدگی و پرونده مختومه اعلام گردید. (نقل از مجله نیوزویک دوازدهم فوریه ۱۹۹۰)

آیا پس از آن که الیور نورث بعنوان تنها مرد متهم این ماجرا معرفی گردید، نسبت به افراد بالادست خویش که وی را قربانی نموده بودند، خشمگین نشده بود؟ اگر واقعاً نورث آن‌چنانکه ادعا می‌کرد «احساس می‌کردم مانند یک سرباز بازی شطرنج، وسیله وزیر از میدان خارج شده‌ام»، از روند پرونده احساس نارضایتی می‌کرده، چرا به جای معرفی متهم اصلی یعنی رئیس‌جمهور وقت (بوش)، رئیس‌جمهور سابق (ریگان) را مورد نکوهش قرار داد؟ (نقل از روزنامه تایم، مورخ هفدهم آوریل

(۱۹۸۹

نورث در کتابش زیرعنوان «زیر آتش» که در اکتبر سال ۱۹۹۱ انتشار یافت، تمام چشم‌ها را به سوی رئیس‌جمهور ریگان متوجه می‌سازد.

نورث هم در کتاب خود و هم در یک سلسله مصاحبه‌هائی که شبکه ا. بی. سی، در برنامهٔ نایت لاین Night Line در تاریخ بیست و نهم ۱۹۸۶، با وی به‌عمل آورد، اظهار داشته که رئیس‌جمهور ریگان، تلفنی به او گفته است: «اولی، تو باید توجه داشته باشی که من هیچ گونه اطلاعی نداشتم». (نقل از روزنامه تایم، مورخ بیست و هشتم اکتبر ۱۹۹۱)

آقای اچ. راس پرو Ross Proo میلیارد تگزاسی که با کاخ سفید دارای روابط ویژه بود، با نورث و وکیل‌اش بریندن سولیوان Brendan Sullivan ملاقاتی به عمل آورد. راس‌پرو همان فردی است که در سال ۱۹۷۹ دونفر از کارکنان خود را در یک رخداد پرماجرا از زندان انقلابیون ایران نجات داد. وی این داستان را بعداً زیر نام کتابی به‌نام «بر بال عقابها»[1] انتشار داد که یک سریال تلویزیونی و یک فیلم سینمائی نیز از آن ساخته شد. نورث مدعی است که پرو به او و وکیلش سولیوان گفته

۱ـ کتاب مذکور زیرعنوان «زیر بال عقاب‌ها» در ایران به فارسی برگردان شده است. در عین‌حال باید متذکر گردید که نامبرده در انتخابات سال ۱۹۹۲ بعنوان کاندیدای مستقل برای احراز مقام ریاست جمهور کوشش نمود، ولی پیش از رأی‌گیری به نفع رئیس جمهور کنونی از انتخابات کناره‌گیری نمود.

است: «ببینید، چرا به اف. بی. ای مراجعه نمی‌کنید و توضیح نمی‌دهید که رئیس‌جمهور از ماجرا ناآگاه بود که به این سر و صداها پایان داده شود؟ اگر نورث به زندان محکوم شود، من از خانواده‌اش نگاهداری می‌کنم و پس از آن که از زندان رهائی یافت، با کمال میل شغلی به او واگذار خواهم کرد.»

زمانی که در برنامه نایت لاین در این مورد از پرو پرسش به عمل آمد، وی وجود چنین ملاقاتی را به کلی انکار کرد. در هفدهم دسامبر سال ۱۹۸٦، یکی از دستیاران بوش معاون رئیس‌جمهور، با نورث ملاقات کرده و به وی توصیه نموده بود «با استفاده از ماده پنج متمم قانون اساسی، رئیس‌جمهور را از ماجرا کنار گذارد».[۲]

نورث با محور قرار دادن این پرسش که «آیا رئیس‌جمهور از ماجرا آگاهی داشت؟» شاه‌ماهی اصلی یعنی جرج بوش را از تمام این رخدادها به کناری نهاد. در واقع عنوان اصلی می‌باید این می‌بود که «آیا معاون رئیس‌جمهور از این ماجرا آگاهی داشته است؟» نورث با اصرار بر آن که ریگان به تمام جنبه‌های موضوع آگاه بوده، کوشش نمود به مردم امریکا این پیام را برساند که «آرام باشید، موضوع ایران کنترا دیگر حل شده است و با توجه به آنکه ریگان از همه‌چیز آگاهی داشته، ما به

۲ـ ماده پنج متمم قانون اساسی امریکا هر متهمی را مجاز می‌سازد که از شهادت دادن علیه خودش خودداری نماید (م).

ژرفای این ماجرای پرحادثه دست پیدا کرده‌ایم».

چگونه ماجرای ایران کنترا به این نام خوانده شد؟ واقعیت این است که دو رشته عملیات جدا از هم، یکی ظاهراً مربوط به فروش اسلحه به ایران[3] و دیگری خرید سلاح از همین محل برای کنترای نیکاراگوئه و رد و بدل شدن چندمیلیون دلار، اصطلاح ایران کنترا را به این ماجرا بخشید.

شایان گفتن است که این خود دولت امریکا و به ویژه ادوین میس دادستان کل بود که تصور پیوند این دو رشته عملیات را در اذهان همگان به وجود آورد. میس اعلام داشت که وجوه حاصل از معامله اسلحه با ایران به مصرف هزینه‌های کنترا رسیده است. این همان نکته‌ای است که چگونگی پیوند واژه کنترا به ایران را نشان می‌دهد. پیش از آن که میس در مصاحبهٔ مطبوعاتی خود، گزارشگران را از صرف وجوه ناشی از فروش اسلحه به ایران آگاه سازد، هیچگونه شاهدی برای برقراری این پیوند وجود نداشت. از همین رو می‌توان گفت حتی زیرکی وارونهٔ سفر محرمانه مک فارلن به تهران هم که در ماه مه ۱۹۸٦ صورت گرفت، هیچگونه فصلی از این داستان را تشکیل نمی‌داد.

در ۲۵ نوامبر سال ۱۹۸٦، زمانی که میس اعلام داشت

۳ـ ایران مانند هر کشوری که مورد تجاوز قرار گیرد، حق دارد برای دفاع از مرزهای خود از هر منبع و به هر طریق ممکن به تدارک تجهیزات نظامی بپردازد.

چهارمیلیون دلار، به وسیله دولت اسرائیل به کنترا انتقال داده شده (بیان به گونه‌ای بود که احتمالاً اسرائیل به تأمین وجوه کافی برای کنترا علاقه وافر داشت)، در ذهن مردم، این داستان وارونه، به همان ترتیب مورد پذیرش قرار گرفت. شایان توجه است که این نخستین کوششی نبود که از جانب دولت امریکا برای ایجاد نقطهٔ پیوند، بین ایران کنترا و اسرائیل به عمل می‌آمد. در جلسه سپتامبر ۱۹۹۱، که برای تأئید نامزدی رابرت گیتس به ریاست سیا تشکیل شده بود، وی اظهار داشت اطلاعات نادرستی که فروش اسلحه به ایران را در آن زمان توجیه می‌کرد، از جانب اسرائیل داده شده بود.[۴]

هنگامی که ماجرای ایران کنترا رسماً اعلام گردید، طبیعی بود که با منافع دولت امریکا همسوئی کامل داشت. زیرا برقراری پیوندی میان پشتیبانی از کنترا و فروش اسلحه به ایران، به سادگی قابل پذیرش می‌نمود. بدین ترتیب، محور بحث‌ها هم به

۴- حضور اسرائیل در ماجرای فروش اسلحه به ایران از توطئه‌هائی است که امریکا و اسرائیل علیه ایران برنامه‌ریزی کرده بودند. برای روشن شدن بیشتر موضوع کافی است که به مقدمهٔ کتاب اری بن مناش Ari Ben Manash یکی از مأموران اطلاعاتی اسرائیل زیرعنوان «بهره‌های جنگ» به رشتهٔ تحریر آورده توجه شود. نامبرده می‌گوید: «مردم باید از رویدادهائی که در دهسال گذشته از آنها و نشریات و رسانه‌های گروهی پوشیده مانده است آگاه شوند. مردم باید بدانند چگونه اسرائیل و امریکا با توطئه‌پردازی از ایجاد صلح و آرامش در منطقه جلوگیری کرده‌اند.»

جای موضوع اصلی، بر گرد این مطلب دور می‌زد که آیا رئیس‌جمهور از این وارونه‌کاری، در تخصیص منافع فروش اسلحه آگاه بوده است یا خیر؟ گفتنی است که در بیست و یکم نوامبر، میس دادستان کل به یک یادداشت بسیار مهم دست یافت که برخلاف سایر یادداشت‌های نورث، با دروغ‌پردازی‌های تهمت‌آمیز آمیخته نشده بود. یادداشت که به تاریخ چهارم آوریل سال ۱۹۸۶، ثبت شده بود چنین می‌گوید: «باقیمانده وجوه این معامله به شرح زیر تخصیص خواهد یافت. دومیلیون دلار برای جانشین کردن موشک‌های ۵۰۸ تاو که به ازاء آزادی بنجامین ویر Benjamin Weir ، از جانب اسرائیل فروخته شده و دوازده میلیون دلار دیگر برای خرید تجهیزات ویژهٔ مورد نیاز جبهه مقاومت دمکراتیک نیکاراگوئه (کنترا) به مصرف می‌رسد.» در همین یادداشت به جان پویند کستر توصیه شده بود، رئیس‌جمهور «با یادداشت خود محل خالی را تکمیل نماید». جای خالی هم برای نوشتن «موافقت» یا «عدم موافقت» رئیس‌جمهور پیش‌بینی شده بود (نقل از استماعات ایران کنترا، جلد اول ضمیمه صفحه ۵۳۸)

بنابراین، از دیدگاه مردم، موضوع ایران کنترا به صورت این پرسش درآمد که آیا رئیس‌جمهور با این پیشنهاد موافقت نموده است یا خیر؟ و از آنجاکه در گزارش، جای خالی برای نوشتن موافقت یا عدم موافقت وجود داشته، ما به درستی نخواهیم دانست که آیا رئیس‌جمهور آن را با نظر موافق امضا نموده یا

آنکه با عملیات پیشنهادی نورث مخالفت کرده اما، نورث آن را خودسرانه از پشت میز خود به اجرا درآورده است.

افزون بر بوش، دادستان میس هم در مورد نقش‌اش در ماجرای ایران کنترا هرگز مورد پرسش قرار نگرفت. در یک جلسه مطبوعاتی وی اعلام داشت: «تنها کسی، می‌گویم تنها کسی که در دولت ایالات متحده دقیقاً از ماجرا آگاهی داشت (ملاحظه شود که موضوع انتقال منافع حاصل از فروش اسلحه به ایران با فریب تغییر داده شد)، سرهنگ الیور نورث بوده است.»

میس نخستین مقام کاخ سفید بود که مردم امریکا را از عملیات ماجراجویانه‌ای که نورث به اصطلاح به تنهائی آنها را به انجام رسانده، آگاه نمود. شایان گفتن است که میس باید همان شخصیتی باشد که پسانتر رسیدگی به اقدامات غیرقانونی نورث را برعهده گیرد. وی که از جنجال برانگیزترین اعضا دولت ریگان بود، در مقام دادستان کل، یعنی همان مقامی که باید وظیفه آگاه کردن مردم را از عملیات غیرقانونی نورث به انجام برساند، در پنهان داشتن حقایق این ماجرا پیشگام بود.

نویسنده در جریان پژوهشهائی که برای تألیف این کتاب به عمل می‌آورد، میس را که اکنون یکی از اعضاء بنیاد وراثت Heritage Foundation در واشنگتن می‌باشد، ضمن انجام مصاحبه‌ای ملاقات نمود. پس از بازگشت به محل زندگی خود و شنیدن دوباره نواری که از گفتگوهای‌مان ضبط کرده بودم، به

این نتیجه رسیدم که جرج بوش و رونالد گرگ در برابر پرسش‌های روزنامه‌نگاران، هنگامی که نقش خود را در جنجال‌های کاخ سفید انکار می‌کردند، تنها نبودند. ماهیت پرسش‌های من از دادستان کل سابق چندان اهمیت نداشت. زیرا پاسخ‌های وی همواره مشابه هم بودند «من وقایعی را که منجر به آن حادثه شد به درستی به خاطر نمی‌آورم» یا «به خاطر نمی‌آورم در این مورد با من مشورت شده باشد» یا «نه آن از طریق اداره من انجام نشد» «شما بعنوان یک روزنامه‌نگار در آن مورد بیش از من آگاهی دارید» و غیره.

وی برای توجیه اعمال گذشته دولت هیچ گونه کوششی به عمل نیاورد، تنها همه‌چیز را درباره آن جنجال‌ها انکار نمود. این همان شیوه‌ای بود که بوش، گرگ و رابرت گیتس در مدافعاتشان به کار بردند. آنچه واقعاً در این جریان شایان گفتن است آنکه، پاره‌ای از مردم، بلافاصله به دروغ‌پردازی او پی می‌بردند. اما، اکثریت به دلیل اعتباری که این مقامات بعنوان رهبران ملی داشتند، در گفته‌های آنان تردید روا نمی‌داشتند. شاید بتوان تمام مضمون داستان ایران کنترا را در این سخن کوتاه نمود: خیانت به اعتماد همگانی. رهبری سیاسی نباید تنها به اتکاء اشغال سمت‌های بالا، خود را از انجام وظایف همراه با افتخار و اعتماد بازدارد.

الیور به ستیز برابر می‌پردازد

با توجه به فشار سنگینی که بر دوش نورث قرار داشت و با عنایت به انتشار کتابش و ظاهر شدن بر پرده تلویزیون در برنامه نایت لاین، در اکتبر ۱۹۹۱، زمان‌بندی «ظاهر شدن وی در برابر افکار همگانی» تا حدودی غیرعادی به نظر می‌رسید. مجله تایم می‌نویسد: «جریان رسیدگی قضائی، استماع شهود، بدگوئی روزنامه‌ها، محاکمه و محکومیت، تبرئه و آزادی، فشار سنگینی را بر دوش نورث و خانواده‌اش تحمیل نمود.» خود نورث می‌گوید در طول این مدت «از خواب برمی‌خاستم و خود را در قصر ماکیاول می‌دیدم».

اکنون همه‌چیز در پشت‌سر او قرار گرفته بود. تنها یک ماه پیش از انتشار کتاب نورث، دادستان ویژه لارنس والش، از قاضی جی‌ذل درخواست رفع اتهام از او را به عمل آورد. دلیل والش هم آن بود که نمی‌تواند اثبات کند محاکمه نورث تحت‌تأثیر شهادت وی، در برابر کمیتهٔ ایران کنترای کنگره، با استفاده از مصونیت، قرار نگرفته باشد. بدیهی است، پیش از آن که وی از اتهامات وارده مبرا گردد، طرح انتشار کتاب‌اش در راه بود.

زمانی که نورث همه جنجال‌ها را پشت‌سر گذاشت، چه دلیلی سبب گردید در انتشار کتاب خویش اصرار ورزد؟ آنچه روشن است، نخستین اقدام نورث پس از رهائی از فشارهای جنجال ایران کنترا، نوشتن کتابی دربارهٔ آن و بازگرداندن نام

خود به صحنهٔ جنجال بود. بدون گفتگو، نورث در انتخاب نام افرادی که باید مورد نکوهش قرار گیرند، بسیار دوراندیشانه عمل کرده بود. در لایحه ۴۲ صفحه‌ای دفاعیات خود، زیرعنوان «اقرار به واقعیت‌ها» که قبل از رفتن به جایگاه شهود، برای هیئت منصفه قرائت نمود، نه‌تنها خودش که ریگان، شولتز، کیسی و بوش را بعنوان کسانی که از ماجرای فروش اسلحه به ایران و مسلح‌سازی کنترا آگاهی داشته‌اند، نام برد. اما پرسش اینست که چرا وی به نقش بوش در ماجرای ایران کنترا اشاره‌ای به عمل نیاورده بود؟

نورث علیه این ادعا که او تمام ابعاد رخدادها را بیان نداشته، به برابری برخاست. علیرغم آن که کیسی دار فانی را وداع گفته و ریگان هم از سریر قدرت به زیر آمده بود، کافی بود او نکات کوتاه و ارزشمندی درباره جرج بوش و کیسی بر زبان آورد تا از او (ریگان) رفع اتهام شود. او می‌گوید با آن که صدها تلفن بین دفتر او و کیسی ضبط شده اما، از دست اندرکار بودن بوش یا گیتس در کارهای خلاف قانون هیچ آگاهی ندارد. (نقل از روزنامه تایم، مورخ ۲۸ اکتبر ۱۹۹۱)

بوش یکی از اعضا شورای امنیت ملی و گیتس سومین مقام سیا و هردو عمیقاً درگیر عملیات تأمین نیازهای کنترا بوده‌اند. گفتنی است که نورث یادداشتی که حتی کوچکترین اشاره‌ای به این دونفر داشته باشد در اختیار ندارد. او با آن‌که نکوهش‌ها را بر دوش رئیس وفات یافته سیا و رئیس‌جمهور سابق گذارده و در

ضمن جرج شولتز و واینبرگر را هم از جزئیات آگاه اعلام داشته، در کمال حیرت و به گونه‌ای معجزه‌آسا، درباره رئیس‌جمهور کنونی «بوش»[۵] و رئیس فعلی سازمان مرکزی اطلاعات (گیتس) کوچکترین مطلبی به قلم نیاورده است. (چه رخداد مطلوبی برای بوش و گیتس)

ظاهراً هنگامی که نورث به آشکارسازی این جنجال تصمیم می‌گیرد، می‌باید به تشریح تمامی این رخداد و دیدگاههای خویش نیز بپردازد. اما اکنون می‌رفت که به مردم بگوید وی تنها دستورات را اجرا می‌کرده و بعنوان متهم اصلی برایش صحنه‌سازی شده و در همین‌حال، همه و دیگران، از همه جزئیات آگاه بوده‌اند. بدین ترتیب، این احتمال وجود دارد که وی احساس کرده باشد این تنها دولت بوده که در مظان اتهام قرار گرفته و از این بابت خشمگین و ناراحت گردد. اکنون او فرصت داشت که برای دفاع از خویش، مطالبی هم درباره نقش بوش در ماجرای ایران کنترا اظهار نماید. اما این‌بار نیز در نهایت شگفتی، نه‌تنها هیچگونه اظهاری ننمود که سخنانی هم در بی‌گناهی رئیس‌جمهور بر زبان آورد و او را از مهلکه نجات داد. اگر واقعاً نورث از کسانی که «در مبارزه جهانی با تروریسم و کمونیسم به او خیانت کردند» خشمگین بوده باشد، باید نام همه آن

۵ـ در زمان نوشتن کتاب حاضر در سال ۱۹۹۱ هنوز جرج بوش بر کرسی ریاست جمهور امریکا و گیتس بر صندلی ریاست سیا تکیه نزده بودند.

خیانتکاران را افشاء ساخته و تا آنجا که در توان می‌داشت، به تعقیب آنان می‌پرداخت. (نقل از روزنامه تایم مورخ ۲۸ اکتبر ۱۹۹۱)

مشارکت بوش در جنجال ایران کنترا، حتی برای مردم امریکا نیز روشن بود. در یک نظرسنجی که در تاریخ پنجم ماه مه ۱۹۸۹، از جانب مؤسسه کالوپ با مشارکت پانصد نفر از بزرگسالان صورت گرفت، نزدیک به ٦٥ درصد مردم، بر این باور بودند که با توجه به شواهدی که در محاکمه نورث افشاء شد، رئیس‌جمهور بوش، به مراتب بیش از آنچه تاکنون اظهار کرده، درگیر این جنجال بوده است. نزدیک به ۵۵ درصد معتقد بودند که بوش باید از نقش خود در ماجرای ایران کنترا بیشتر سخن بگوید. آیا نورث واقعاً هیچ گونه تردیدی در مورد نقش بوش نداشته است؟ حتی کوچکترین شکی؟

شاید یکی از قابل انفجارترین مدارکی که تاکنون نورث در کتابش و در مصاحبه با برنامه تلویزیونی نایت‌لاین ارائه کرده یک نوار مکالمه صداست که گفته می‌شود بین دو کارمند سیتی بانک در منطقه منتهن نیویورک صورت گرفته است. نوار، در تاریخ هفدهم ژوئن ۱۹۸۷، سه هفته پیش از شهادت دادن نورث، درکمیتهٔ استماع کنگره ثبت گردیده و ظاهراً در راستای اثبات این نکته است که رئیس‌جمهور مطالبی را پنهان داشته است. در تمام طول مکالمه، در متن نوار صدای دو مرد دیگری به گوش می‌رسد که در موضوع آگاهی رئیس‌جمهور از ماجرای ایران

کنترا به گفتگو مشغول‌اند. یک بار دیگر تیر به سوی ریگان رها می‌شود.

متن بخشی از این گفتگو به شرح زیر است:

صدای الف: بله تیری در چله کمان است، ریگان می‌داند.

صدای ب: گوش بده...

صدای الف: من به کمیته گفتم چیزی... وجود ندارد. من به کمیته گفتم... چیزی وجود دارد. آن کاغذها هیچ ارتباطی با من ندارند. الیور نورث در این زمینه آگاهی دارد. ریگان آگاهی دارد... ریگان آگاهی...

صدای ب: گوش بده، او شهادت نخواهد داد.

صدای الف: ... و ... و سایرین کسانی که دست اندرکار بوده‌اند، همه می‌دانند.

صدای ب: (بی‌شعوری)

صدای الف: خوب: پس تو باید به کمیته بروی، باید به کمیته بروی.

صدای ب: گوش بده...

صدای الف: یک کسی باید موضوع را مطرح کند، به نظر من یک کسی باید به آنجا برود. یک کسی باید مسوولیت این موضوع را بپذیرد، ریگان آگاهی دارد، او همه یادداشت‌ها را در اختیار دارد.

صدای ب: او همه یادداشت‌ها را در اختیار دارد! من تصور می‌کردم او همه را پاره کرده و دور ریخته است.

صدای الف: نه او همه یادداشت‌ها را در اختیار دارد و کپی‌های آنها هم موجود است.

صدای ب: آیا تو آنها را نسوزاندی؟

صدای الف: نه.

صدای ب: اوه، خدای من، من به تو هشدار داده بودم.

صدای الف: هیچ کس... نه

صدای ب: از کاغذها به شدت انتقاد خواهد شد.

صدای الف: کسی به من تذکر نداد.

صدای ب: (بی‌احتیاطی)

صدای الف: نه.

صدای ب: در مورد منشی خودت چی؟ آیا او نتوانسته از کاغذها کپی‌برداری کند؟

صدای الف: نه، ابداً.

صدای ب: (بی‌احتیاطی) در مورد ریگان (بی‌احتیاطی).

صدای الف: خوب... من کوشش می‌کنم از این ماجرا بیرون باشم و اگر کسی به سراغ من بیاید، آن وقت همه پرده‌ها را بالا خواهم زد.

صدای ب: من راه را به تو نشان خواهم داد، اگر من غرق شوم، ترا هم با خود به پائین خواهم برد.

صدای الف: خوب، من هم همینطور.

صدای ب: تو و... منشی‌ات... (بی‌احتیاطی)

صدای الف: بهتر است بعداً به شما تلفن کنم. تصور

می‌کنم ما در دام افتاده‌ایم.

صدای ب: من هم همینطور فکر می‌کنم.

صدای الف: خوب خداحافظ.

به نظر می‌رسد این یک مکالمه از پیش برنامه‌ریزی شده باشد. آیا در مقررات سیتی بانک آمده است که مکالمات کارمندان را ضبط کنند؟ همانگونه که ملاحظه شد آیا حیرت‌آور نیست که صدای الف به طور ناگهانی متوجه ضبط صدای خودش شود. وقتی صدای کسی ضبط می‌شود، خود مکالمه‌کننده متوجه نمی‌شوند. نورث اظهار داشته بود که بانک نوار را در اختیار اف. بی. ای گذارده و وی آن را از میان مقدار زیادی شواهد احتمالی که دادستان به نورث داده، پیدا کرده است. روشن نیست که چه زمانی نوار کشف شده، و چه فردی در سازمان بانک و چگونه به دست دادستان رسانده است. نورث اظهار می‌دارد که پس از به دست آوردن نوار، در تاریخ بیست و هشتم جولای ۱۹۸۸، همراه با وکیل مدافع خود آن را به کاخ سفیدِ نزد ارتو ربی. کولوهاوس Arthur B. Culuahouse مشاور رئیس‌جمهور برده است. وکیل مدافع نورث، از ریگان درخواست کرده بود که درباره نوار با وی به گفتگو بنشیند، اما تقاضای وی مورد قبول قرار نگرفته بود. (نقل از مجله تایم مورخ ۲۸ اکتبر سال ۱۹۹۱)

این مکالمه، درست همانند نوار سوم جولای نیکسون در ماجرای واتر گیت، همچون تیری در حال رها شدن باقی ماند. با

این همه، دادستان در کمال بی‌علاقه‌گی آن را در میان انبوهی از شواهد و مدارک احتمالی قرارها که به وکلای مدافع نورث پس داده شود. آیا از این که ممکن بود نوار برای تأئید به کاخ سفید برده شود، تعجب آنان برانگیخته نشده بود؟ اگر این مکالمه‌ها در هفدهم جولای ۱۹۸۷، ضبط شده باشند که درست سه هفته پیش از شهادت دادن نورث در کمیته کنگره است، چگونه آنان از وجود نوار آگاه نشدند. اگر درستی نوار مورد تأئید بوده، پس باید وکلای مدافع نورث، در جریان محاکمه وی، آن را در اختیار مطبوعات قرار می‌دادند. حتی اگر او نمی‌توانست نوار را بعنوان مدرکی ارائه کند، حداقل ادعای وی را که رئیس‌جمهور از همه ماجرا ایران کنترا آگاهی داشته در افکار همگانی تأئید می‌کرد. با وجود این همه اهمیت، تنها زمانی از وجود نوار آگاه می‌شویم که پس از پایان گرفتن محاکمه، به وسیله خود نورث اعلام می‌گردد.

مجله تایم نوار مکالمه را «شبیه تصادفی که باور کردنش غیرممکن است» نامیده است. حقیقت هم همین است. به نظر می‌رسد که این نوار یک هدف روشن داشته است: تأکید بر این باور همگانی مردم امریکا که ماجرای ایران کنترا تنها عبارت از این بوده که آیا رئیس‌جمهور، در مورد جابه‌جائی وجود حاصل از فروش اسلحه، آگاهی داشته است یا خیر؟

الیور نورث پس از جنجال ایران کنترا

چنین به نظر می‌آید که پس از تمام ماجراهائی که نورث از سر گذراند و بعنوان فردی خطاکار در دولت ریگان معرفی شد و مبارزه قانونی که در دفاع از خویش به عمل آورد و با توجه به آنچه بر خانواده‌اش در طول این مدت گذشت، دیگر هیچ پیوندی نتواند وی را با سیاست‌های محافظه‌گرایانه یا خط و مشی‌های جمهوریخواهان همسو سازد. این تصور نادرست از آب درآمد. چراکه نورث بلافاصله در پس پردهٔ نیروی محرکه «اتحادیه آزادی» که یک بنیاد غیرانتفاعی تلقی می‌شود، قرار گرفت. این اتحادیه، داستانهائی در زمینهٔ «ارزش‌های سنتی امریکائی» تنظیم می‌کند و از طریق یک بولتن خبری و صدای رادیوئی، به دست سندیکائی که خود وی بوجود آورده، در اختیار بیش از سیصد ایستگاه رادیوئی در سراسر ایالات متحده، برای پخش قرار می‌دهند. همچنین نورث، در یک مجله هفتگی نوشتن مقاله‌هائی را آغاز کرد که بیش از یک دوجین از روزنامه‌ها، از دالاس تایم هرالد گرفته تا کروکت تایمر در الاسو، تنسی آن را به چاپ می‌رسانند. (نقل از مجله تایم، مورخ ۲۸ اکتبر ۱۹۹۱)

اتحادیه آزادی در بسیاری از فعالیت‌ها مشارکت دارد. به طور نمونه، در جریان جنگ خلیج فارس، متجاوز از ۲۰۷ میلیون دلار هدیه‌های بسته‌ای را میان نظامیان ایالات متحده، در عربستان سعودی توزیع کرد. (به نقل از مجله تایم، مورخ ۲۸ اکتبر

۱۹۹۱)

نورث چه جذابیتی می‌توانست داشته باشد؟ به گفتهٔ مارک مریت Mark Merritt ، یکی از مسوولان اتحادیه آزادی، نورث همانند فردی به نظر می‌رسید که وسیلهٔ دولت بزرگی مورد ظلم قرار گرفته باشد. به همین دلیل، در میان مردم از محبوبیت برخوردار شده بود (نقل از مجله تایم، مورخ ۲۸ اکتبر ۱۹۹۱). این بیان ممکن است درست باشد. اما با توجه به شرایط کنونی‌اش، وی بعنوان فردی که وسیلهٔ «دولت بزرگی مورد ظلم قرار گرفته» اوضاع بدی ندارد. چراکه علیرغم قطع حقوق سالیانه ۲۳۰۰۰ دلاری ارتش، هم‌اکنون در ازاء یک شب سخنرانی، ۲۵۰۰۰ دلار دریافت می‌دارد.

با آن که گفته می‌شود کوششهای اقتصادی اخیر وی برایش موفقیت به ارمغان آورده، اما حقیقت ماجرا چیز دیگری است. نورث، در حال حاضر، ریاست هیئت مدیره شرکت بین‌المللی تکنولوژی‌های نگهبان Guardian Technologies International را که سازنده جلیقه‌های ضدگلوله است، بر عهده دارد. جلیقه‌های ساخت شرکت تکنولوژی نگهبان از ماده سبک‌تری به نام اسپکترا استفاده می‌کند که نسبت به گونه‌های مشابه خود، موثرتر است. معاملات این شرکت در شرایط حاضر، به بیش از یک میلیون دلار در سال می‌رسد و بیشتر به واحدهای انتظامی و مجری قانون، در درون و برون ایالات متحده فروخته می‌شود.

یک سرهنگ سابق در زمینهٔ بازاریابی جلیقه‌های ضدگلوله

چه تخصصی می‌تواند داشته باشد؟

طبیعی است نه چندان زیاد. اما نقش اصلی وی، مسافرت به سراسر ایالات متحده و سایر نقاط جهان و ملاقات با مقامات نیروهای انتظامی محلی و ملی است. نکته شایان توجه در این شرکت، شریک دیگر نورث است. وی خوزه فرناندز، رئیس سابق پایگاه سیا در کاستریکا است.

آخر کار نورث به کجا خواهد انجامید؟

برای آغاز مطلب می‌توان ادعا کرد ـ بدون توجه به تصویری که رسانه‌ها از وی ساخته‌اند ـ او نه‌تنها به وسیلهٔ یک «دولت قدرتمند» مورد ظلم واقع نشده که کمترین ضربه‌ای هم تحمل نکرده است. ظاهراً تنها جرم وی، اجرای دستورات بوده است. شاید بوش و گروه متخصصان رسانه‌ای‌اش، به این نکته آگاهی پیدا کرده بودند که دیگر برای فرد جنجال برانگیزی همچون جان دین[۶] John Dean ، مشاور سابق کاخ سفید، جائی وجود،ندارد. آنان به کسی نیاز داشتند که ضمن پذیرش خطاکاری و پس از تحمل ضربه و احساس نارضایتی، برای استفاده از مصونیت، هرچه می‌داند، ابراز کند (البته جان دین از

۶ـ جان دین، مشاور کاخ سفید در دوران نیکسون بود که در ماجرای واترگیت سر و صدای زیادی برپا کرد و تعدادی از افشاگری‌ها به وسیلهٔ او انجام گرفت. (م)

مصونیت اندکی برخوردار شد و دست آخر به زندان افتاد). در این بازی جای سازش برای تبرئه وجود ندارد.

احتمالاً گروه متخصص رسانه‌ای بوش به نورث گفته بودند: «نگران نباش، ما مطمئناً نخواهیم گذارد کمیته پژوهش کنگره به کمترین حقیقتی دست پیدا کند. ما در مطالب رسانه‌ها چندان مداخله خواهیم کرد که مردم امریکا تو را بعنوان یک قهرمان باور بدارند. ما در دستگاه قضائی چنان نفوذ خواهیم کرد که بر اساس اظهارات پیشین خود در کنگره، بتوانی ادعای دادرسی ناعادلانه درباره خود به عمل آوری. تو ادعا خواهی کرد که بدون دسترسی به مدارک، توان دفاع از خود را نداری. تو ادعا خواهی کرد که باید حجم زیادی از مطالب محرمانه شورای امنیت ملی برملا شود. پس از پایان گرفتن دادرسی، تو به انتقاد روی خواهی آورد، تو برای خود مؤسسه‌ای به وجود خواهی آورد، در روزنامه‌ها مقالاتی خواهی نوشت. سپس ما تو را در راس شرکتی قرار خواهیم داد که بعنوان پایگاه مورد استفاده قرار دهی و از آن طریق، به دور دنیا به سفر بپردازی و برای سیا عامل‌های تماس پیداکنی. ما از تو یک قهرمان خواهیم ساخت. تو مشهور و ثروتمند خواهی شد و همه تو را دوست خواهند داشت.»

نورث در کتاب خود چه پیامی به مردم امریکا رسانده است؟

آن پیام چنین است: تمامی عملیات ایران کنترا، علیرغم آن

که ممکن است با اندکی افراط گوئی همراه بوده باشد، در اساس، اندیشهٔ بدی نبوده است. او یک سرباز شجاعی بوده که همه دستورات را اجرا می‌کرده است. ناگفته پیدا است که این پیام می‌توانست خشم افکار همگانی را نسبت به اقدامات غیرقانونی کاخ سفید، آرامش ببخشد.

الیور نورث یکی دیگر از چشمه‌های فریبکاری‌های دولت ریگان ـ بوش در کاخ سفید بود. چه، هدف از این صحنه‌پردازی‌ها آن بود که توجه تمام کشور را به سوی وی جلب نمایند. این خود در حکم گونه‌ای عمل انحرافی تلقی می‌گردید. زیرا اگر تمامی توجه مردم به سوی وی جلب می‌گردید، این خود در حکم گونه‌ای عمل انحرافی تلقی می‌شد. زیرا اگر مردم تمامی توجه خود را به سوی نورث متمرکز نمی‌کردند، طبیعتاً به مسائل دیگر دولت، و به ویژه رئیس‌جمهور بوش می‌پرداختند. اگر نورث به دادگاه کشیده نمی‌شد، بوش می‌باید به جای او به دادگاه فراخوانده می‌شد. شاید این چنین محاکمه‌ای برای مردم امریکا غیرقابل تحمل می‌بود. در واقع این نورث بود که توانست ماجرای ایران کنترا را بی‌اعتبار سازد. مأموریت او خنثی کردن احساس نامطلوب مردم امریکا بود که به تمرکز احساس و توجه شهرت دارند. نفی موضوع، در پوشالی جلوه دادن آن نهفته بود. «وارونه‌سازی‌ها» به خوبی مؤثر واقع شدند. مردم زبانی را که نورث به کار برده بود، چون حقیقت پذیرا شدند. در اواخر سال ۱۹۸۹ و پس از محاکمه الیور نورث،

در حالیکه مردم دیگر توجهی به موضوع ایران کنترا از خود نشان نمی‌دادند، این ماجرا، حتی از ردیف مسائل انتخاباتی هم خارج گردید و جرج بوش توانست بدون هیچ مانعی به درون کاخ سفید پا گذارد.

نکته تأسف‌بار در تمام این ماجرا این است که امروز، بسیاری و شاید اکثریت مردم امریکا بر این باورند که بر اساس تبلیغات انجام شده، یک سرهنگ در شورای امنیت ملی، به تنهائی و بطور شخصی، عملیات ایران کنترا را در سیاست خارجی برنامه‌ریزی کرده و به اجرا درآورده است. او تنها خطاکار این ماجراست. با این همه، نورث در جریان دادرسی خود، خلاف این تصور را بیان داشت و به روشنی همه اعضاء دولت را دست اندرکار در آن و خود را تنها اجراکننده دستورات نامید.

چرا مردم (حتی چندنفر)، نتوانستند تضادهای موجود در این جنجال را دریابند؟

از آن‌جهت که مردم امریکا به واقعیت دسترسی نداشتند.

آنها با «فریبکاری‌های بوش» از واقعیت دور شده بودند.

فصل چهار

جرج بوش و گروه محرمانهٔ عامل‌های پنهان

آیا دولت‌های ریگان ـ بوش در کاخ سفید، با سوداگران مواد مخدر داد و ستد داشته‌اند؟ این پرسش، نه‌تنها دوران ریاست جمهوری جرج بوش و رونالد ریگان، که تمامی دولت‌های پس از پایان جنگ دوم را در ایالات متحده دربرمی‌گیرد. مؤسسه کرستیک و مؤسس آن دانیل شی‌هان Daniel Sheehan ، برای آشکارسازی پیوندهای خداوندان مواد مخدر با سازمان مرکزی اطلاعات، به ویژه در سالهای حکومت رونالد ریگان، سزاوار تحسین فراوان هستند. مؤسسه کرستیک که در سال ۱۹۸۰، بعنوان یک مؤسسه غیرانتفاعی و حافظ منافع و حقوق همگانی پایه‌گذاری شده بود، در چندسال گذشته، در بررسی پاره‌ای از شکایت‌های مورد علاقهٔ همگانی، از جمله پرونده‌های کارن

سیلک وود Kuren Sillkwood قتل عام گرینز بورو Greens Boro که به دست حزب نازی امریکا صورت گرفت و همچنین کوکلو کس کلان[1] Ku Klux Klan فعالانه مشارکت داشته است. در یکی از مسافرت‌های خود به واشنگتن، دست آخر موفق به ملاقات او شدم. با آن‌که مؤسسه چند خیابان از ایستگاه اتحادیه واشنگتن فاصله ندارد، به نظر می رسد یک‌چنین سازمان غیرانتفاعی که هدفش مبارزه با عامل‌های پنهان بوده و همواره با خطرات بزرگی روبرو است، در یک مکان دورافتاده و مخروب، نزدیک به زاغه‌های پایتخت کشور جای گرفته باشد. علیرغم آن‌که من بعلت پرواز در همان شب، زمان کوتاهی را با شی‌هان گذراندم، اما در همان زمان اندک دریافتم که وی در سراسر ایالات متحده یکی از افراد کمیابی است که توانسته از همکاری سیا با سوداگران مواد مخدر آگاهی‌های دقیقی به دست آورد. به گونه‌ای که وی نام‌ها و رخدادها را به روانی بر زبان می‌آورد، احتمالاً می‌توانست

۱ـ کوکلوکس کلان Ku Klux Klan این سازمان تروریستی در سال ۱۸٦٦ به وسیله جانتان بدفورد فارست Gen. Nathan Bedford Forrest در ایالت تنسی امریکا با هدف از بین بردن سیاهان به وجود آمد. فارست خود یکی از برده‌فروشان گذشته بود که پسانتر به ارتش سلحشوران فدرال پیوست. این گروه که به صورت زیرزمینی فعالیت می‌کند با هدف حفظ برتری نژاد سفید در ایالات جنوبی امریکا، به کشتن و آتش زدن و از بین بردن افراد و مزارع و خانه‌های سیاهان مبادرت می‌ورزیدند. آنها در لباس‌های سفید و با ماسک‌هائی که صورت‌های‌شان را می‌پوشاند معمولاً در شب‌هنگام به تعقیب و کشتار سیاهان می‌پردازند. (م)

در خواب هم آنها را دوباره گوئی کند.

شی‌هان مدعی بود که یک «گروه محرمانه» توطئه‌گر به صورت عامل‌های پنهان وجود دارند که سیاست‌های شخصی خود را، بعنوان سیاست خارجی، که اعتبارات مالی آن اکثراً از راه داد و ستد بین‌المللی مواد مخدر تأمین می‌گردد، تنظیم و به مرحله اجراء درمی‌آورند. مؤسسه کرستیک علیه بیست و نه نفر در ایالت فلوریدا به دادگاه شکایت کرده است. نام پاره‌ای از آنها عبارتند از: سرهنگ الیور نورث، سرتیپ بازنشسته ریچارد سیکورد، جان سینگ لب John Sing Laub از پایوران سابق سیا، تئودور شاکلی Theodor Shackly ، توماس کلینز Thomas Clines ، یکی از تأمین‌کنندگان منابع مالی به نام البرت حکیم، رابرت اون، یکی از دستیاران سابق معاون رئیس‌جمهور به نام کویلی، رهبر چریک‌های کنترا الدوفو کالرو، نظامی مزدور توماس پوزی Thomas Posey ، سوداگر مواد مخدر جان هول و جرج اوکاآ George Ochea

وی می‌گوید: «ما مدارکی گردآوری نموده‌ایم که شبکه تأمین نیازمندی اسلحه کنترا بر اساس عملیات محرمانهٔ جنایت‌آمیز و از جمله انجام جنگ‌های پنهان، برنامه‌های سوءقصد و معاملات قاچاق اسلحه استوار بوده است. بخشی از اعتبارات این فعالیت‌ها، از طریق قاچاق و فروش چندتن کوکائین و سایر فعالیت‌های غیرقانونی مواد مخدر در ایالات متحده تأمین می‌شده است. از آنجاکه کنگره و وزارت دادگستری در دوران ریگان ـ بوش و

همچنین قوه قضائیه در بیشتر موارد، اتهامات بالا را مورد چشم‌پوشی قرار داده بودند، ما شاهدها و مدرک‌های خود را مستقیماً در برابر داوری مردم امریکا قرار دادیم. مردم حق دارند و باید از کوشش‌های غیرقانونی که به وسیله شهروندان ـ بطور خصوصی ـ زیرعنوان سیاست خارجی و به نام شورای امنیت ملی انجام می‌گیرد، آگاهی پیدا کنند.

مؤسسه در شکایت خود از مواد قانونی ار.ای.سی. او که در سال ۱۹۷۰، برای محاکمه سران مافیا از تصویب گذشت (مفاد این قانون اجازه می‌دهد که رهبر یک توطئه را، حتی به اتهام ارتکاب بزه نسبت به زیردستان خود، مورد محاکمه قرار داد)، سود جسته است. مؤسسه توانست رسماً گروه محرمانه دولت ریگان- بوش را، به مناسبت بمباران کنفرانس مطبوعاتی سال ۱۹۸٤ در شهر پنکا در نیکاراگوئه در مظان اتهام قرار دهد. در اوائل سال ۱۹۸٤، پس از تصویب این لایحه، بولاند و الیور نورث به گونه‌ای محرمانه در مورد قطع کمکهای نظامی کنترا پیش‌دستی نمودند. هدف از این اقدام، کوتاه کردن دست سیا از آموزش و مجهز کردن کنترا و انتقال آن به یک شبکه (خصوصی) بود که زیرنظر خود وی، در کاخ سفید به فعالیت مشغول گردد.

یکی از رهبران کنترا به نام ایدن پاستورا که مرکز فعالیت او در کاستریکا قرار داشت، از تهدید سیا برای همگرائی با یکی از گروه‌های بزرگتر کنترا که مورد پشتیبانی دولت امریکا بود،

سرباز زد. سیا به وی گفته بود: «یا با گروه اف. دی. ان متحد شوید و یا خود را برای مقابله با عواقب ناگوار عدم اتحاد آماده سازید.»

در همان کنفرانس مطبوعاتی که پاستورا تصمیم به اعلام عدم اتحاد با گروه‌های دیگر کنترا داشت، بمبی منفجر شد که منجر به کشته شدن هشت نفر و مجروح کردن تعداد بیشتری گردید. پیدا بود که کاخ سفید طبق روال، از دادن هرگونه توضیحی در این‌باره خودداری خواهد نمود.

شی‌هان ترتیب دادن انفجار بمب را به هول، یکی از سوداگران مواد مخدر که الیور نورث را در عملیات تجهیز تسلیحاتی کنترا یاری می‌داد و فلیپ ویدال Felipe Vidal ، یکی دیگر از سوداگران مواد مخدر که برای هول کار می‌کرد، نسبت می‌دهد. جک ترل یکی دیگر از اعضاء شبکه نورث، در یکی از جلسات حساسی که در دسامبر سال ۱۹۸٤، در هتل هیلتون شامروک شهر هیوستون با مشارکت هول و اون تشکیل گردید، مدعی شد که هول به او گفته «پاستورا باید از میان برداشته شود». (نقل از روزنامه پروگرسیو، مورخ مارس ۱۹۹۰)

سیا کوشش نمود از طریق انتشار اخبار نادرست در کاستریکا، موضوع انفجار بمب را پنهان بدارد. در یکی از گزارشات دولت کاستریکا آمده که در سال ۱۹۸٤، یکی از عامل‌های سیا به نام دیمتریوس پاپاس Dimitrius Papas ، یک گرو نخبه پانزده نفری از عناصر اطلاعاتی کاستریکا را بنام

«بچه‌ها» آموزش داده تا آنان بتوانند بطور غیرقانونی به ضبط مکالمات تلفنی پرداخته و از راههای غیرعادی به رهبران کاستریکا پرداخت‌هائی بکنند. (نقل از روزنامه پروگرسیو، مورخ مارس ۱۹۹۰ و مجله نیوزویک، مورخ ۱۲ فوریه سال ۱۹۹۰)

شی‌هان، در جریان آماده‌سازی خویش، با پال هوون Paul Hoven یکی از بازماندگان جنگ ویتنام آشنا شد که وی اداره گروهی بنام «طرح خریدهای نظامی» را بر عهده داشت. این طرح در جهت ایجاد دگرگونی در زمینه‌های خرید و تکمیل سلاح به وجود آمده بود. (نقل از روزنامه اوت آوکنترل Out Of Control ، مقاله داستان جنگ پنهان دولت ریگان در نیکاراگوئه، خط غیرقانونی اسلحه و پیوندهای مواد مخدر کنترا، سال ۱۹۸۷)

هوون موجبات آشنائی شی‌هان را با یک بازنشسته عضو واحد اطلاعات نظامی فراهم آورد. بازنشسته مذکور اطلاعات دست اولی از گروهی از بلندپایگان سابق سیا که برای انجام عملیات پنهان، یک «گروه محرمانه» تأسیس کرده بودند، در اختیار داشت. این گروه که عملیات خود را صرفاً بر پایه داد و ستد انجام می‌داد، پاره‌ای از اعضایش از داشتن هرگونه پیوند با دولت ایالات متحده به دور بوده و به گونه‌ای مستقل فعالیت می‌کردند. اعضاء این گروه در برخی از سوءقصدها و توطئه‌های طراحی شده سیا هم ـ از زمان کندی پسانتر ـ مشارکت داشته‌اند.

عامل سابق اطلاعاتی نظامی به آگاهی شی‌هان می‌رساند که وی زمانی از وجود این گروه محرمانه آگاه شد که کوشش داشت پاره‌ای مزدوران نیمه‌پنهان را برای انجام برنامه‌هائی در امریکای مرکزی و ایران به خدمت بگیرد.

بدین ترتیب شی‌هان از وجود گروه محرمانه اطمینان حاصل کرد و بنابراین درصدد برآمد که از راه مؤسسه خود برای جلوگیری از فعالیت‌های آن کوشش‌هائی به انجام رساند. او بزهکاران را می‌شناخت. زمانی که توانست با دونفر از روزنامه‌نگاران امریکائی به نام های‌تونی اویگران Tony Avigran و مارتا هانی Martha Honey که در جریان انفجار بمب در کاستریکا زخمی شده بودند، ملاقات کند، تصمیم‌اش برای طرح شکایت علیه گروه مذکور قطعی گردید.

شکایت مؤسسه یادشده در تاریخ ۲۹ ماه مه ۱۹۸٦، به دادگاه بخش فلوریدای جنوبی ایالات متحده تسلیم گردید. اتهامات اقامه شده، مجموعه‌ای ازبزه‌های پیچیده، به وسیله افرادی از واحدهای اطلاعاتی و نظامی ایالات متحده، مزدوران، بازرگانان و سوداگران مواد مخدر را که برای کمک‌رسانی به نیروهای کنترا بصورت محرمانه توطئه‌چینی کرده بودند، دربر می‌گرفت. بنابر تصمیم دادگاه، اتهامات آنان که از سال ۱۹۵۹ آغاز و تا به درون سال ۱۹۸۷ ادامه داشته، بر اساس یک بخش‌بندی جغرافیائی شامل کوبا، جنوب شرق آسیا، ایران، افغانستان و نیکاراگوئه، مورد رسیدگی قرار گرفت.

کوبا

بنابر محاسبات شی‌هان، کوشش‌های گروه محرمانه در کوبا، از اواخر سالهای ۱۹۵۰ و اوائل سالهای ۱۹۶۰ آغاز گردید. هدف از انجام این کوششها، ساقط کردن فیدل کاسترو دیکتاتور کوبا، به دلیل نادیده گرفتن قانون بی‌طرفی ایالات متحده تعیین شده بود. بر پایهٔ این طرح، کوبائیهای فراری به خدمت گرفته شده، به یکی از دو اردوگاه پنهان آموزش نظامی که به همین منظور برپا شده بود، اعزام می‌شدند. یکی از اردوگاهها در جنوب میامی در ایالت فلوریدا و دیگری به نام اردوگاه تراکس Trax در ریتامولو در کشور گواتمالا واقع شده بودند.

این نیرو پسانتر، به نام بریگارد ۲۵۰۶ مشهور شد. هدف و مأموریت آنان فراهم کردن مقدمات ورود پنهانی و دوباره کوبائی‌های مهاجر به کشورشان و پایه‌گزاری یک جنبش چریکی که بتواند در مقابل دولت کوبا مقاومت کرده و اقتصاد آن را مختل سازد، برنامه‌ریزی شده بود. از برنامه‌های پسانتر این جنبش، سوءقصد به جان فیدل کاسترو رهبر کوبا بود (نقل از گزارش کمیتهٔ منتخب مطالعه عملیات دولتی با عنایت به فعالیتهای اطلاعاتی و توطئه‌چینی برای سوءقصد به رهبران خارجی، کنگره نهم، ۱۹۷۵). انجام این اقدامات برای به قدرت رسیدن دوباره فلوجینکو باستیا رئیس‌جمهور سابق نیکاراگوئه و همچنین فعالیتهای سوداگران مواد مخدر و قمارخانه‌ائی که به

وسیله پاره‌ای چهره‌های زیرزمینی مانند میور لانسکی Lansky Mayer و سانتو ترافیکانت جونیور Santo Trafolicant داده می‌شد، راه را هموار می‌کرد.

یکی از سیاست‌های بی‌ارزش، دخالت چریکها در سوءقصدی بود که قرار بود زیرنام «عملیات ٤٠» ، به جای حمله نظامی کوبا، در آوریل ۱۹٦۲ در خلیج خوکها صورت گیرد. پس از شکست حمله نظامی به کوبا، از ۱۹٦۲ تا ۱۹٦٥ تئودور شاکلی، رهبری برنامه‌های ضدکوبائی در جبهه‌های پراکنده و انجام توطئه علیه این کشور را بر عهده گرفت. زیر نظر شاکلی، افرادی چون توماس کلینز Thomas Clines ، را فائل کونیترو Rafael Quintero ، لوئیس پوسادا کاریلیز Carrilies Luis Posada ، رافائل و روئل ویلاورد Rafael & Raul Villaverde ، فرانک استورجیس Frank Sturgis (که پسانتر بعنوان یکی از سارقان واترگیت شهرت یافت)، فلیکس رودریگوز و اروین ویلسون، همکاری داشتند. دست آخر، در سال ۱۹٦٥، عملیات معروف به «موج جی. ام.» به علت آن که پاره‌ای از افراد آن به سوداگری مواد مخدر از کوبا به ایالات متحده روی آوردند، به تعطیلی کشیده شد. (نقل از روزنامه نیویورک تایمز، مورخ چهارم ژانویه ۱۹۷٥)

جنوب شرق آسیا

در هنگام پایان‌پذیری عملیات موج جی. ام. شاکلی و

کلینز و رودریگوز، ویلسون و کونیترو پایگاه خود را به لائوس، در جنوب شرق آسیا انتقال دادند. شاکلی تا سال ۱۹۶۹، بعنوان رئیس سیا در ویتنام و کلینز با عنوان رئیس پایگاه لانگ تینگ Long Tieng زیرنظر وی مشغول به کار بودند. (نقل از روزنامه راونز Ravens در مقاله: مردی به سوی جنگ پنهان امریکا به لائوس پرواز کرد، مورخ ۱۹۸۷)

هدف از اجرای این طرح عملیاتی پنهان، آموزش و تأمین اعتبارات مالی یک گروه نظامی از افراد قبیله همونگ Hmong که بطور سنتی صاحب مزارع کشت خشخاش بودند، در راستای مبارزه با نیروهای عصیانگر کمونیست پاتت لائو، تعیین شده بود.

ریاست این عملیات پنهان را ژنرال وانگ‌پائو Vang Paoo که در عین‌حال یکی از تأمین کنند گان اصلی مواد مخدر به شمار می‌آمد، بر عهده داشت. در سال ۱۹۶۰، با سقوط ژنرال فومی ناواسان Phoumi Narasn رئیس دولت وقت که با همکاری گروهی از افسران ارتش و با رهبری گروه چپ‌گرای پاتت لائو و نخست‌وزیر سابق، سووانا فوما Sovana Phouma پا گرفته بود، جنگ داخلی در لائوس آغاز گردید. سووانا، برای تسلط بر مناطق شمالی کشور و با همکاری شاکلی و کلینز، پاتت لائو را به خدمت خود گرفت. شاکلی، کلینز و سیکورد به ازاء مبارزه با کمونیسم و فراهم آوردن پشتیبانی هوائی برای نیروهای چریکی، ژنرال پائو را برای تسلط بر سوداگری مواد مخدر و ایجاد رقابت بین قاچاقچیان، یاری دادند. پائو، به سیکورد اجازه داد که با

استفاده از هواپیماهای شبه نظامیان، تریاک را از کوهستانهای محل کشت به مراکز تبدیل به هروئین حمل نماید. دست آخر، ژنرال وانگ پائو توانست مهار خود را بر سوداگری هروئین در شمال لائوس برقرار سازد. (نقل از گزارش سایه در درون حکومت)

در تایلند در منطقه لانگ تینگ Long Tieng و همچنین در سرزمین مهارشده هوسونگ، شش پایگاه هوائی و باندهای فرود برای استفاده هواپیماهای ار امریکا ساخته شد (نقل از بولتن اطلاعاتی اقدام پنهان، زیرعنوان اداره قاچاق مواد مخدر و جنگها، به قلم دیوید ترانگ شماره ۲۸ ، مورخ تابستان ۱۹۸۷). در سال ۱۹٦۷ شاکلی و کلینز به وانگ پائو یاری رساندند تا با استفاده از پشتیبانی مالی، شرکت خود را به نام شرکت حمل و نقل هوائی زینگ خوان. Zeing khouan Air Transport Co تأسیس نماید. کار این شرکت، حمل تریاک بین منطقه لانگ تینگ و کشور ویتنام بود.

در سال ۱۹٦۸، شاکلی و کلینز در سایگون پایتخت ویتنام، جلسه‌ای با شرکت رئیس مافیا، سانتو ترافیکانت جونیور و ژنرال وانگ پائو تشکیل دادند. هدف از تشکیل این جلسه ایجاد یک شبکه قاچاق هروئین از جنوب شرق آسیا به درون ایالات متحده بود. (نقل از گزارش سیاست هروئین، مورخ ۱۹۷۲)

یکی از مقامات پیشین بنگاه بین‌المللی عمران به نام ران ریکن باخ Ron Richen Bach که از سال ۱۹٦۲ تا ۱۹٦۹ در

لائوس خدمت می‌کرد، چنین نوشته است: «به گمان من تمام آنچه را ما انجام می‌دادیم، به بهترین وجهی حافظ منافع امریکا بود. هرچند در ابتدا قویاً بر این باور بودیم که در اینجا در راه حفظ صلح خدمت می‌کنیم، اما شاید هم به گونه‌ای نه چندان مطلوب، در جنبه‌هائی از قاچاق مواد مخدر درگیر بودیم. مردم آماده بر گرفتن سلاح بودند. ما ناگزیر بودیم که تهدید سرخ را متوقف کنیم». (نقل از برنامه مستند تلویزیونی فرونت لاین، زیرعنوان اسلحه، مواد مخدر و سیا، مورخ ماه مه ۱۹۸۹)

در حالی که ریچارد سیکورد مدعی است: «هیچگونه سوداگری تریاک در کار نبوده است.» ریکن باخ می‌گوید: «من در منطقه‌ای بودم که تریاک حمل و نقل می‌شد. من شخصاً شاهد صحنه‌ای بودم که تریاک به درون هواپیما حمل شد، هواپیمای امریکائی. من خود شاهد پرواز هواپیماهای کوچکی بودم که در مناطق دورافتاده رفت و آمد می‌کردند». یکی از خلبانان سابق شرکت ار امریکا به نام نیل هنزس Neil Hanses می‌گوید: «بله، من آجرهای چسبناکی در درون هواپیما می‌دیدم، اما هیچ کسی به خود اجازه نمی‌داد از حمل کردن آنها طفره رود.» تریاک‌ها، پیش از آن که به درون هواپیماهای سندیکای فرانسوی مواد مخدر به نام کورسی‌کن Corsi Can حمل شده و به درون خلیج سیام رها شوند، با اسلحه مبادله می‌شدند. تریاک‌های رهاشده از هواپیما، پسانتر وسیله قایق‌های ماهیگیری جمع‌آوری و به منطقه جنوبی ویتنام انتقال داده می‌شدند.

گزارشها حکایت دارد که وانگ پائو، بعنوان بخشی از عملیات پنهان خود که با آموزش‌های کونیترو و رودریگوز همراه بود، تعداد زیادی از دست اندرکاران مواد مخدر، عامل‌های نظامی و پشتیبانان پاتت لائو را به قتل رسانده است (نقل ازگزارش سایه در درون حکومت). این عملیات تا سال‌های ۱۹۶۹ که شاکلی و کلینز به سایگون اعزام شدند، ادامه داشت. مأموریت نامبردگان رهبری «عملیات فونیکس» به قصد «خنثی کردن» کوششهای غیرنظامیان ـ غیرجنجگو ویتنامی که در مظان اتهام همکاری با جبهه ملی آزادی‌بخش (کمونیست‌ها) قرار داشتند، تعیین شده بود. پس از این رخدادها ویلیام کلبی رئیس سابق سیا، در یک جلسه کمیته استماع سنا شهادت داد که بین اگوست سال ۱۹۶۸ تا ماه مه ۱۹۷۱، در چارچوب عملیات فونیکس، متجاوز از ۲۰۵۸۷ نفر ویتنامی کشته و ۲۸۹۷۸ نفر روانه زندان گردیدند (نقل از فری پرس، در مقالهٔ پلیس ویتنام جنوبی و نظام زندانها: ارتباط ایالات متحده، مورخ ۱۹۷۸).

آلفرد مک کوی Alfred Mc Coy یکی از استادان دانشگاه ویسکانسن، که کتابی زیرعنوان «سیاست هروئین در جنوب شرق آسیا»، در همین زمینه به رشته تحریر درآورده بود، در سال ۱۹۹۱ ، در پیگیری موضوع، کتاب دیگری به نام «سیاست هروئین: پیچیدگی شیوه‌های سیا در سوداگری جهانی مواد مخدر» به نگارش درآورد.

مک کوی که در زمینهٔ پیوندهای تاریخی سیا با داد و ستد

بین‌المللی مواد مخدر تجربهٔ کافی به دست آورد، همواره بر این نکته تأکید دارد که پیوندهای سازمانی سیا در آسیا، به سالهای ۱۹۴۰، زمانی که مائوتسه‌تونگ جمهوری خلق چین را تأسیس کرد، برمی‌گردد. سیا با نیروهای «کومیتناگ» که به منطقه‌شان در ایالات شمالی برمه انتقال یافته و علیه چین توطئه‌گری به عمل می‌آوردند، همکاری مستمر داشته است. آنان از طریق اعزام کاروان‌های مواد مخدر به لائوس و فروش آنها نیازهای مالی خود را تأمین می‌کردند.

مک‌کوی بر این باور است که «هرگاه سیا عملیات یک گروه عصیانگر را در ناآرامی‌های منطقه‌ای مورد پشیبانی قرار دهد، پیوند آن عملیات با قاچاق مواد مخدر افزایش می‌یابد». درست بر همین شیوه، در سالهای ۱۹۵۰، زمانی که سیا گارد ملی چین را مورد پشتیبانی قرار داد، کشت تریاک روز به روز افزایش یافت. مشابه همین روش، در سالهای ۱۹۸۰، در مورد مجاهدین افغان رخ داد و تولید تریاک در افغانستان فزونی گرفت. (نقل از روزنامه پروگرسیو، مورخ جولای ۱۹۹۱)

ویکتور مارچیتی Victor Marchetti که تا سال ۱۹۶۸، در زمان ریاست ریچارد هلمز بر سیا، مدت چهارده سال سمت معاون اجرائی آن سازمان را برعهده داشت در حال حاضر، از بزرگترین انتقادکنندگان فعالیت‌های «پنهان» سیا می‌باشد.

نامبرده که شاهد رهبری همه این فعالیت‌ها از درون سازمان یادشده بوده، در سال ۱۹۷۵ کتابی زیرعنوان «سیا و فرقهٔ

اطلاعات گرا» به رشته تحریر درآورد. این نخستین کتابی است که از شیوهٔ کوششهای سازمانی سیا در ایالات متحده پرده برمی‌دارد. کتاب مورد اشاره در پاره‌ای از دوایر ویژه، بصورت یک کتاب منبع درآمده است. به همین دلیل، در هیجدهم آوریل سال ۱۹۷۲، مارچیتی، نخستین نویسنده امریکائی بود که رسماً به حکم دادگاه ایالات متحده به سانسور کردن مطالب و جلوگیری از انتشار اطلاعاتی دربارهٔ سیا محکوم گردید، هرچند که دست آخر حکم به مرحله اجراء درنیامد.

یک روز صبح در قهوه‌خانه ساختمان ملی روزنامه‌نگاران، مارچیتی را ملاقات نمودم. او به من گفت: «گمان می‌کنم مردم کتاب مرا دوست دارند. هرچندگاه یک‌بار، چکی به مبلغ چندصد دلار بعنوان حق تألیف از سوی ناشران به دستم می‌رسد.»

مارچیتی یکی از متخصصان در زمینه امور نظامی اتحاد شوروی بود. در یک مقطع زمانی ویژه، شاید وی بالاترین متخصص ایالات متحده در زمینهٔ کمک‌های نظامی اتحاد شوروی به کشورهای جهان سوم بشمار می‌آمد. پس از ترک خدمت در سیا، درباره کاستی‌های آن به قلم‌فرسائی پرداخت. علت ترک خدمت وی، احساس ناتوانی در ایجاد دگرگونی‌های لازم و عدم علاقمندی رئیس‌جمهور به ایجاد دگرگونی‌هائی در این سازمان بود. به گمان مارچیتی، دولت این سازمان را بعنوان یک دارائی شخصی به‌شمار می‌آورد.

از میان خیل بی‌شمار کسانی که برای نگارش کتاب حاضر مورد گفتگو قرار داده‌ام، شاید مارچیتی با بینش‌ترین آنها باشد. وی درباره عملیات پنهان و خط. مشی‌های محرمانه دولت‌های ریگان ـ بوش به همان صراحتی سخن می‌راند که دیگران از نتایج بازی فوتبال. او می‌گوید: «از این که تاریخ سیا در سراسر جهان همواره با گاه‌شمار جنائی و مواد مخدر همراه بوده، نباید تعجب کرد. این پیوند به نخستین سازمان جاسوسی پیش از سیا، یعنی او. اس. اس یا اداره خدمات استراتژیک باز می‌گردد.» علت تاریخی این پیوند نیز، هم‌آمیزی او. اس. اس با مافیای ایتالیا و کوستانوسترا در سیسل و جنوب ایتالیا بوده است. سازمان یادشده در زمانی که علیه کمونیسم در فرانسه مبارزه می‌کرد، با انجمن برادری کودسیکن که در آن هنگام غرق در سوداگری مواد مخدر بودند، آغاز به همکاری نمود.

در سالهای ۱۹۴۰، هنگامی که او. اس. اس به گونه‌ای پنهان، رهبران چپ‌گرای اتحادیه باراندازان مارسی را جابه‌جا نمود، بسیاری از این پیوندها جان تازه‌ای گرفتند. در آن زمان تصور می‌رفت که اتحادیه یادشده بتواند در بحران کشتی‌رانی امریکا تأثیر بگذارند. (نقل از روزنامه دی نیشن، مورخ ۲۹ اگوست ۱۹۸۷)

از آنجا که گسترش داد و ستد مواد مخدر، ظرفیت عملیاتی پنهان سیا را افزایش می‌دهد، هرگاه این سازمان بنام مبارزه با کمونیسم به کشور یا منطقه‌ای وارد شود، نخستین هدف

آن جستجوی منابع و همیارانی خواهد بود که بتوانند همچنان در پرده پنهان باقی بمانند. مشارکت متحدان سیا در بازار فروش مواد مخدر، از آن جهت که با اقتصاد محلی و منطقه‌ای آمیختگی پیدا کرده و در نقدینگی آن کشورها تأثیر می‌گذارند، ظرفیت عملیاتی‌شان هم افزایش می‌یابد. هر گروهی که این قلمرو را در اختیار داشته باشد، از توان سیاسی قابل ملاحظه‌ای برخوردار می‌گردد که از دیدگاه سیا، بسیار سودمند و قابل استفاده است. خداوندان سوداگری مواد مخدر، می‌توانند مردم را تا مرز تن دادن به مرگ به جنب و جوش وادارند. خرید این مقدار ظرفیت عملیاتی با هیچ مبلغی امکان‌پذیر نیست.

الفرد مک‌کوی می‌گوید: «در سلسله کوههای نوار جنوبی آسیا، چه افغانستان باشد چه برمه یا لائوس، تریاک نقش پول رایج در بازرگانی خارجی را بازی می‌کند. به همین مناسبت، این منبع کلیدی، همواره بعنوان توان سیاسی مورد توجه قرار دارد. سیا، معمولاً متحدان خود را زیر چتر پشتیبانی خویش قرار می‌دهد. بدین ترتیب است که یک رئیس قبیله مسلح، در پناه این پشتیبانی، کمتر در معرض خطر بازداشت یک دادستان قرار می‌گیرد. چراکه او می‌تواند به اتکاء متحد امریکائی خود، سهم بیشتری از سوداگری محلی تریاک را بدست آورد. (نقل از کتاب سیاست هروئین، سال ۱۹۹۱)

مارچیتی با این نظر موافق است که «سوداگران مواد مخدر در موضعی قرار دارند که می‌توانند از همه‌چیز باخبر باشند

و کارها را به انجام رسانند. در حقیقت آنها در استفاده از توانمندی خویش تردید به خود راه نمی‌دهند و این همان عاملی است که برای فعالیت‌های پنهان جذابیت لازم را بوجود می‌آورد».

بانک نوگان هند Nugan Hand Bank

عملیات پنهان، همانند هر فعالیت دیگر، به پول و استفاده از ابزارهای اعتباری نیاز دارد. به همان شیوه‌ای که بانک بین‌المللی اعتبارات بازرگانی BCCI در خدمت فعالیت‌های پنهان بسیاری از کشورها و رهبران دیکتاتورشان قرار داشت، در سالهای ۱۹۷۰ ، گروه پنهان‌بر آن شد که برای عملیات پنهان، اینبار بانک ویژهٔ خود را به وجود آورد.

بنابر گفتهٔ دانیل شی‌هان، وی اطلاعاتی گردآوری نموده که نشان می‌دهد کلینز، سیکورد، شاکلی و کونیترو درصدی از درآمدهای ناشی از فروش تریاک، بوسیله ژنرال وانگ پائو را به حساب محرمانه‌ای در بانک نوگان هند استرالیا انتقال می‌دادند.

بانک نوگان هند در سال ۱۹۷٦، به وسیله فرانسیس جان نوگان و میشل جان نوگان تأسیس گردید. هند یکی از اعضاء نیروهای ویژه ایالات متحده در لائوس و از عامل‌های ویژه سابق سیا، معروف به گرین برت بود. بلافاصله پس از تأسیس بانک مبلغ ۲۵ میلیون دلار در اختیار وی قرار داده شد. اعضاء هیئت مدیره بانک یادشده را افراد جالبی تشکیل می‌دادند.

ریاست هیئت مدیره آن با دریادار ایرل اف. یتس F.Yates Earl رئیس سابق واحد برنامه‌گزاری استراتژیک ستاد مشترک نیروهای مسلح ایالات متحده در منطقه آسیا و اقیانوسیه بود. رئیس بانک نوگان هند هاوائی، ژنرال اروین اف. بلاک فرمانده نیروهای ایالات متحده در تایلند، در جریان جنگ ویتنام و سپس معاون ریاست ستاد نیروهای مسلح ایالات متحده در منطقه اقیانوس آرام بود. نماینده بانک نوگان هند در عربستان، برنی هوگتون یکی از عامل‌های اطلاعاتی نیروی دریائی بود.

از دیگر مدیران بانک نوگان هند، دل هالم‌گری Dale Halmgree یکی از کارمندان سابق شرکت حمل و نقل هوائی سیویل ار بود. شرکت یادشده پس از آن که در هواپیمائی امریکا که متعلق به سیا بود، ادغام گردید، حمل تریاک از مثلث طلائی به سایگون، هنگ کنگ و بانکوک را بر عهده گرفت. شعبه بانک نوگان هند در واشنگتن دی. سی را جورج فاریس George Farris ، یکی از عامل‌های ویژه گرین برت در پایگاه ویتنام برعهده داشت. ریاست شعبه بانک در مانیل برعهدهٔ فرمانده سابق ستاد مشترک نیروهای ایالات متحده در منطقه اقیانوس آرام، ژنرال لی روی جی. منور Le Roy . J. Manor قرار داشت. مشاورت حقوقی بانک با ویلیام کلبی، رئیس سابق سیا بود. مدیران واحد گسترش بانک مرکزی که شعبات آن را در اطراف تأسیس می‌کردند عبارت بودند از: گرانت والتر Walter Grant ، رابرت پیترسون Robert Peterson ، دیوید ام. هوتون

David M. Houton و اسپنسر اسمیت Spencer Smith . نشانی پستی آنان به این شرح فهرست شده بود: وسیله شرکت ار امریکا، اداره پست ارتش، سان فرانسیسکو، کالیفرنیا. (نقل از کندین دایمن‌شن مورخ سپتامبر ۱۹۸۷)

علیرغم آن‌که بانک نوگان هند، در سراسر جهان دارای شعباتی بود، اما پیوند و فعالیت‌های آن در امور جاری بانکی بسیار اندک می‌نمود. در واقع، این بانک در مقیاس کوچکتری، همانند بی. سی. سی. ای در شش قاره گستردگی داشت و در عملیات مواد مخدر، جهانی کردن وجوه، گریز از مالیات و فعالیت‌های غیرقانونی دست اندرکار بود. این بانک نه تنها بعنوان مرکزی برای جابه‌جائی منافع سیا در سوداگری مواد مخدر در جنوب شرق آسیا بکار گرفته می‌شد که، وجوه مورد نیاز نیروهای مورد پشتیبانی امریکا را که در آنگولا می‌جنگیدند نیز، تأمین می‌نمود.

در تاریخ ۲۷ ژانویه ۱۹۸۰ ، به علت کشته شدن فرانک نوگان بوسیله شلیک گلوله‌ای در اتومبیل مرسدس بنزش، نام بانک یادشده به صفحات روزنامه‌ها کشیده شد. پلیس در کیف جیبی نوگان، کارت ویزیت وکیل وی ویلیام‌کلبی (رئیس سابق سیا) و تاریخ سفر قریب‌الوقوع‌اش را به شرق دور پیدا کرد. در کیف اداری وی، فهرستی از اسامی پنجاه و شش هزار نفر دولتمردان و شخصیت‌های بازرگانی کشورهای شرق دور، با ذکر ارقام دلاری که بصورت دست‌نویش ذکر شده بود، بدست

آمد. (نقل از مادر جونز Mother Jones ، مورخ سپتامبر ۱۹۸۷)

واسطهٔ آشنائی هند و نوگان یک وکیل محلی و وارث یک مؤسسه تولید مواد غذائی بود که هرگز مورد بازجوئی قرار نگرفت. هند در یک بازپرسی دادگاهی، با ادای سوگند اظهار داشته بود که موجبات آشنائی خود را با نوگان بخاطر نمی‌آورد.

بانک با گسترشی که پیدا کرد در متجاوز از سیزده کشور نمایندگی و شعبه تأسیس نمود. بنابر اظهارات جاناتان کویتنی Jonathan Kwitny در کتابش زیرعنوان «مواد مخدر، درآمدهای کثیف و سیاه، جنایات وطن‌پرستان، سال ۱۹۸۷ » فعالیتهای بانک را با ارائه اسناد و مدارک اندک خوانده است. با این همه، در مدت هفت سال فعالیت، بانک مقدار قابل ملاحظه‌ای وجوه را گردآوری، توزیع و جابجا نموده است. در سال ۱۹۸۰، درست در زمانی که بازپرسان تصمیم رسیدگی به مسائل بانک را اتخاذ نمودند، اضمحلال آن اعلام گردید. کویتنی مشاهده نمود که بلافاصله پس از مرگ نوگان، خانه وی به وسیله هند، تیس و هاگتون تصرف شده و تمام پرونده‌ها نیز جمع آوری گردیدند (در کارتن یا در گوشه انبار و یا به وسیله ماشین خردکن از میان برده شده بودند). (نقل از مادر جونز، مورخ اگوست سپتامبر ۱۹۸۷)

کویتنی می‌نویسد مرموزترین فعالیت‌های بانک در شعبه چیانگ می در تایلند بوده است. یک بانک قانونی فعال، به‌طور طبیعی باید شعبه‌ای در چیانگ می که یک منطقه پرجنب و

جوش در داد و ستد رو به افزایش تریاک است، بگشاید.

بنابر پژوهش‌های کویتنی، شعبهٔ چیانگ می بانک نوگان هند، در همان طبقه‌ای قرار داشته که دفتر اداره مبارزه با مواد مخدر ایالات متحده مستقر گردیده بود. کویتنی دربارهٔ این موضوع از اداره مبارزه با مواد مخدر پرسش می‌کند اما، کسی پاسخی ارائه نمی‌دارد. کویتنی دست آخر به این نتیجه راهبر می‌شود که به هرطرف روی می‌آورد، با درهای بسته روبرو می‌گردد.

وی پس از جستجوی فراوان با نیل ایوانز Neil Evans یک استرالیائی که بعنوان مدیر شعبه تایلند بانک نوگان هند انتخاب شده بود، برخورد می‌کند. بنابر گفتههای ایوانز به کویتنی، در مدت هفت ماهی که مسوولیت بانک را بر عهده داشته، هند به او دستور داده ۲/٦ میلیون دلار از شش سوداگر مواد مخدر به حساب بانک واریز نماید. یکی دیگر از کارکنان شعبه بانکوک اظهار داشته بود که «به جز پول فروش مواد مخدر، پول دیگری وارد بانک نمی‌شده است». (نیروی ویژه مشترک مبارزه با مواد مخدر، در یک پژوهشی که به وسیله دولت استرالیا به انجام رسیده بود، پیش از آن که برای آگاهی همگان انتشار یابد، ده صفحه از گزارش یادشده را در باب فعالیت‌های شعبه تایلند، حذف نمود.)

بانک در حالی‌که ۵۰ میلیون دلار مقروض بود، فرو پاشید. به جهت آن‌که تمامی واریزهای بانک به مصارف

فعالیتهای غیرقانونی می‌رسیده، هیچ‌یک از آنان قابل بیمه کردن نبودند. از جمله واریزکنندگان به بانک: پرسنل نظامی امریکا در عربستان سعودی بودند که با وعده‌های توخالی نزدیک به ده میلیون دلار حقوق ماهیانه خود را به بانک مذکور سپردند. بانک تعدادی از افراد را زیرعنوان «مشاوران سرمایه‌گذاری» به مؤسساتی در عربستان سعودی که امریکائیان در آنجا اشتغال داشتند، روانه می‌کرد و از آنان درخواست می‌کرد که حقوق را در شعبه هنگ‌کنگ بانک نوگان هند در خرید اوراق قرضه دولتی سرمایه‌گذاری کنند.

دست آخر با پژوهش‌های دولت استرالیا در مورد فروپاشی این بانک، آشکار گردید که میلیون‌ها دلار از وجوه بانک مفقود و در دفاتر قانونی آن هم ثبت نشده است. دولت استرالیا روشن ساخت که واریزکنندگان اصلی بانک، با سوداگران مواد مخدر در خاورمیانه و آسیا در پیوند بوده و سیا از اعتبارات بانک نوگان هند برای انجام عملیات پنهان بصورت‌های گوناگون سود می‌جسته است. پژوهشگران دولتی همچنین دریافتند که بین بانک نوگان هند و سندیکاهای هروئین، پیوندهائی وجود داشته است. گزارشها حکایت از آن داشت که ۲۶ نفر از کسانی که با سوداگران مرگ در ارتباط بودند، از مشتریان بانک به شمار می‌آمدند.

در سال ۱۹۸۳، نیروهای ویژه مشترک مبارزه با مواد مخدر استرالیا دربارهٔ فعالیتهای بانک نوگان هند گزارشی به

پارلمان تسلیم داشتند. در گزارش مذکور آمده بود که شاکلی، سیکورد، کلینز، کونیترو و ویلسون کسانی بوده‌اند که پیشینه آنها «با فعالیتهای غیرقانونی گروه نوگان هند و دیگر کسان مربوط به این گروه همسوئی داشته است».

پژوهشگران همچنین جزئیات پیوند نوگان هند را در فروش کشتی جاسوسی به ایران[2] و ارسال محموله‌های اسلحه برای نیروهای مورد پشتیبانی افریقای جنوبی که از حمایت سیا نیز برخوردار بودند، آشکار نمودند. اداره این عملیات با ادوین ویلسون یکی از عوامل حرفه‌ای سیا بود که در سال ۱۹۸۳ دوران پنجاه و دو سالهٔ محکومیت خود را به جرم فروش اسلحه و آموزش نظامیان لیبیائی آغاز نمود. ویلسون مدعی است برای آن که او را از منافع عملیات پنهان گروه محرمانه محروم سازند، توطئه‌ای برایش برپا داشته‌اند.

در سال ۱۹۸۳، یکی از همکاران ویلسون به نام فرانک ترپیل Frank Terpil برای افشاء کردن فعالیت‌های غیرقانونی نوگان هند به یکی از روزنامه‌نگاران به نام جیم هوگان Jim Hougan توضیحاتی داد که حتی چند نکته‌ای را نیز دربارهٔ خود افشاء نمود:

۲ـ با توجه به آنکه ایران در زمینهٔ به کارگیری ناوگان جاسوسی در نیروی دریائی خود کوششی نداشته است بنابراین عنوان خرید کشتی جاسوسی از جانب ایران نمی‌تواند درست باشد.

«اهمیت شهر میامی در استقرار سندیکای مواد مخدر است. آنجا پایگاه است. شاکلی، کلینز و برادران ویلاردز، چی چی، رودریگوز و تمام کسانی که من در سازمان (سیا) آنان را استخدام نمودم، همگی در آنجا هستند. رئیس کلینز کیست؟ شاکلی از کجا آمده است؟ از لائوس. پولها از کجا آمده است؟ از بانک نوگان هند. تمام نظام لعنتی به اینجا انتقال یافته‌اند... کلینز امور مواد مخدر را سازماندهی می‌کرد... خلبانی هواپیما را در آسیا دیک سیکورد برعهده داشت... وی خلبان کاپیتان در نیروی هوائی بود... محموله هواپیما چه بود؟ طلا و بعد هم باز میلیون‌ها دلار طلا. وی به منطقه مثلث طلائی می‌رفت که به تأمین‌کنندگان مواد مخدر بهاء آن را پرداخت کند. وقت پرداخت و وام مواد مخدر رسیده بود... اکنون با تریاک‌ها چه باید کرد؟ آنها را به فروش رسانده و در عملیات خود سرمایه‌گذاری می‌کردند. میلیاردها دلار... نه میلیون‌ها دلار.»
(نقل از بولتن اطلاعاتی، مقاله‌ای زیرعنوان: عملیات پنهان مورخ تابستان ۱۹۸۶)

هیچ‌یک ازکسانی که درگیر این جنجال بودند، به جرم هیچیک از جنایات خود محکوم نشدند. مارچیتی می‌گوید نوگان هند نمونه خوبی از گونۀ منحصر به فرد عملیات پنهانی است که گروهی با پیوندهائی با سیا برای خود داد و ستد می‌کنند و در همان حال برای سیا هم به فعالیت مشغولند. گروه یادشده در موقعیتی قرار دارند که می‌توانند خدمات ویژه‌ای همانند صاف

کردن وجوه ناشی از فروش مواد مخدر یا ایجاد پوشش برای عملیات پنهان آن انجام دهند. سازمان نیز به نوبه خود، از نفوذ خویش برای بالا بردن حجم معاملات، با پشتیبانی شرکت[۳] در برابر تحقیقات جنائی سود می‌جوید (نقل از مادر جونز، شماره اگوست و سپتامبر ۱۹۸۶)

با توجه به جنجال یادشده، کویتنی چنین نتیجه‌گیری نمود که «به نام شورای امنیت ملی، پروانه مبادرت به جنایات، خیلی ساده و بدون محدودیت صادر می‌شود». وی پاره‌ای پرسش‌های متناسبی را هم مطرح می‌سازد که شاید برای مردم امریکا نیز شنیدنی باشد: عوامل اطلاعاتی ایالات متحده هنگامی به دزدی دست می‌زند، که دست اندرکار قاچاق مواد مخدر باشند. مصونیت‌هائی که از جانب نهادهای ملی زیرعنوان «میهن‌دوستی» به اشخاص داده می‌شود تا کجا می‌تواند آنان را در پناه خود بگیرد؟ آیا عاملی که در حین خدمت، به نام شورای امنیت ملی جیب خویش را بی‌نصیب نمی‌گذارد، باز هم باید از این مصونیت‌ها استفاده کند؟

ایران

در سال ۱۹۷۵، پس از فروپاشی سایگون، مرکز توجه

۳ـ در اصطلاح سازمان‌های اطلاعاتی به ویژه سیا به جای نام سازمان معمولاً «واژه» شرکت به کار برده می‌شود. (م)

عملیات گروه محرمانه به خاورمیانه انتقال یافت. شاکلی با سمت معاون مدیر، در بخش مدیریت عملیات به واشنگتن بازگشت. کلینز هم به همین ترتیب با سمت رئیس بخش آموزش سیا در واشنگتن مستقر گردید. ریچارد سیکورد بعنوان رئیس گروه مشاوران کمکهای نظامی نیروی هوائی ایالات متحده که در عین حال نمایندگی شرکت‌های فروشنده اسلحه را هم بر عهده داشت، منصوب گردید. در برنامهٔ فعالیت وی، فروش سلاح به ارتش ایران و آموزش پرسنل آن برای استفاده از این تجهیزات نظامی نیز قرار داشت. در همین راستا، گروه محرمانه، مشاورت شاه ایران برای استفاده نیروهای پلیس مخفی از وسائل پیچیده مخابراتی، به ویژه در برابر مخالفان نظام را بر عهده گرفت. یکی از قراردادهائی که در این دوران با کمک گروه محرمانه منعقد گردید، طرح مربوط به وسائل بازرسی الکترونیکی و فتوگرافیک، با هدف گردآوری اطلاعات، نه تنها برای سراسر ایران که تمامی منطقه و از جمله اتحاد جماهیر شوروی وقت بود. این طرح بنام راکول انترناشنال ایبکس International Ibex Rockwell خوانده می‌شد. در ۲۸ اگوست ۱۹۷۶، سه نفر از مدیران سطح بالای این طرح، در حال رانندگی در تهران به ضرب گلوله به قتل رسیدند. مقامات رسمی ایران در آن زمان چریک‌های مارکسیست اسلامی[4] را که در لیبی آموزش دیده

۴ـ گروهی از منشعب شدگان از کمونیست‌ها که در پی اغتشاش آفرینی

بودند، بعنوان عامل‌های این سوءقصد معرفی نمودند (نقل از روزنامه واشنگتن پست، مورخ ۳۰ و ۲۸ اگوست ۱۹۷۶). جین ویتون یکی از پژوهشگران قدیمی ارتش ایالات متحده و یکی از مدیران پیشین بخش امنیتی طرح ایبکس اظهار می‌دارد که قتل این افراد، با پنهان داشتن وجوه حاصل از منافع فروش تجهیزات طرح ایبکس، پیوند داشته است.

طرح ایبکس از آغاز، خود با فساد آمیخته بود. بنابر یکی از گزارشاتی که در روزنامه واشنگتن پست انتشار یافت یک‌ماه پیش از سوءقصد به مأموران امریکائی در ایران، سفیر وقت امریکا ریچارد هلمز و رئیس سابق سیا، طی یک یادداشت دستی شکایت‌آمیز به رئیس وقت سیا جرج بوش، در مورد چگونگی انجام طرح هشدار داد و از وی درخواست نمود فوراً دستور پژوهشی را در زمینه اتهامات وارده به طرح ایبکس صادر نماید. (نقل از روزنامه دی نیشن مورخ ۲۷ اگوست ۱۹۸۸)

ویتون در تحقیقات خود به این نتیجه رسید که سیکورد، کلینز و کوینترو و البرت حکیم پیشینه ممتدی در به جیب زدن منافع حاصل از طرحهای نظامی داشته‌اند و مبالغ هنگفتی از

مسلحانه بودند و پسانتر خود را به اصطلاح مجاهدین خلق نامیدند، برای سوءاستفاده از ایمان و باورهای دینی جوانان ولی در واقع گسترش آشوب و ناامنی، به اسلام‌گرائی تظاهر می‌کردند. ولی دیری نپائید که فریب آنان از پرده برون افتاد و حتی روحانیونی که در ابتدا آنها را مسلمان می‌پنداشتند به مارکسیست بودن آنان فتوی دادند.

پرداخت‌های طرحهای نظامی در خاورمیانه را از طریق حسابهای خود در بانکهای سوئیس تطهیر نموده و به جیب زده‌اند. جین ویتون در گزارشی که برای مؤسسه کرستیک آماده نمود، روشن ساخت که سه نفر از کارکنان طرح ایبکس در تهران «بعلت رفتارهای خلاف قانون به قتل رسیده‌اند و البرت حکیم هم در آن طرح نقش واسطه را داشته است. تمام این برنامه خود بخشی از شبکه اد ویلسون Ed Willson بوده است». او در این گزارش ادعا نموده که فرانک ترپیل پس از انجام سوءقصد به جان هارپر John Harper که از نوامبر ۱۹۷۶ تا ماه مه ۱۹۷۷ رئیس بخش امنیتی طرح مذکور بوده، گفته است: «موضوع راکول» با نتیجه رضایت‌بخش حل شد.

افغانستان

در سال ۱۹۸۰، دکتر دیوید موستو Dr. David Musto، یکی از استادان روانکاوی در دانشگاه یل و مشاور کاخ سفید در مواد مخدر، پی برد که سیا و سایر سازمانهای اطلاعاتی از پذیرش توصیه‌های «شورای استراتژیک در زمینهٔ استعمال مواد مخدر» سر باز می‌زنند. وی هشدار داده بود که آنچه در لائوس رخ داد، در افغانستان نیز بروز خواهد کرد. یکی دیگر از اعضاء همین شورا به نام دکتر جوئیس لوینستون Dr. Joyce Lowinston در مقاله‌ای در روزنامه نیویورک تایمز بطور دقیق این پرسش را مطرح ساخته بود که «آیا ما در همکاری با این قبایل آنها را

گمراه نمی‌کنیم؟ (منظور افراد قبایل عصیانگر افغانستان و پاکستان است). آیا این همان روشی نیست که در لائوس بکار بردیم و شرکت هوائی ار امریکا در حمل تریاک خام با پاره‌ای افراد در نقاط قبیله‌نشین این کشور همکاری نزدیک پیدا کردند؟»

هردوی این افراد درست اندیشیده بودند. از دسامبر ۱۹۷۹، درست زمانی که رئیس جمهور کارتر تحویل سلاح به مجاهدین افغانی را آغاز نمود، مرگ‌های مشکوک ناشی از فعالیتهای مواد مخدر در شهر نیویورک به ۷۷ درصد افزایش یافت (نقل از روزنامه دی پروگرسیو، مورخ جولای ۱۹۹۱). در سال ۱۹۸۲ ، منطقه جنوبی آسیا که تا آن زمان هیچ فعالیتی در زمینه مواد مخدر نداشت، نزدیک به ۶۰ درصد هروئین مورد نیاز ایالات متحده را تأمین می‌کرد. آلفرد مک کوی Alfred Mc Coy استاد دانشگاه ویسکانسن می‌گوید در طول بیش از ده سال پشتیبانی سیا از مقاومت مجاهدین افغان، دولت ریگان ـ بوش و رسانه‌های اصلی، کوچکترین اشاره‌ای به دست اندرکار بودن چریک‌های افغان و ارتش پاکستان، در سوداگری هروئین به‌عمل نیاوردند.

در پیگیری موضوع، مک کوی با پیوندهای میان سیا و سوداگری مواد مخدر در افغانستان و پاکستان آشنا می‌گردد. وی همچنین به وجود جلسه‌ای در ماه می ۱۹۷۹، در پیشاور پاکستان، ایالت شمال شرقی اشاره دارد که میان نماینده سیا و رهبران نیروهای مقاومت افغان با مشارکت سازمان خدمات

جاسوسی (خدمات اطلاعاتی درون مرزی) پاکستان تشکیل گردید. در این جلسه سازمان خدمات اطلاعاتی درون مرزی پاکستان، به‌جای انتخاب رهبران گروههای بزرگتر، به گلبدین حکمتیار رهبر گروه کوچکی بنام حزب اسلامی، پیشنهاد اتحاد و همکاری به عمل آورد.

دربارهٔ بالا بردن سطح روابط پاکستان و ایالات متحده پس از به قدرت رسیدن ریگان ـ بوش، هرگز توضیحی داده نشد. تا آن زمان نزدیک به سه میلیارد دلار کمک نظامی ایالات متحده، از جمله جنگنده‌های اف ـ ۱۶ به ارتش ضیاءالحق تحویل داده شده بود. در برابر، ضیاءالحق اجازه داد سیا یک پایگاه الکترونیک جاسوسی در شمال پاکستان با هدف گردآوری اطلاعات از اتحاد جماهیر شوروی وقت تأسیس نماید. این امر پروازهای جاسوسی ایالات متحده را بر فراز اقیانوس هند، از پایگاههای هوائی پاکستان، نزدیک به خلیج فارس امکان‌پذیر می‌ساخت.

با پشتیبانی سیا و دولت پاکستان، حکمتیار به صورت چهره طراز اول قاچاق مواد مخدر درآمد. در ماه می ۱۹۹۰، روزنامه واشنگتن پست به انتشار یک سلسله مقاله‌هائی دست زد که چگونگی نادیده انگاشتن شکایت افغانی‌ها را در مورد سوداگری مواد مخدر به وسیله حکمتیار تشریح می‌کرد. مقاله‌های یادشده گزارش می‌دادند که فرمانده‌هان زیرنظر حکمتیار که با سازمان خدمات جاسوسی درون مرزی پاکستان

نزدیک بودند، آزمایشگاههای تولید هروئین را در جنوب شرق پاکستان، با همکاری سازمان اشاره شده در بالا برپا داشتند.

مک‌کوی اظهار می‌دارد، در دورانی که سیا از مجاهدین افغان پشتیبانی می‌نمود، کشت خشخاش آنان به دو برابر یعنی ۵۷۵ تن افزایش یافت. پس از آنکه مجاهدین تریاک را به نزدیک مرز می‌رساندند، آن را به نمایندگان آزمایشگاههای تولید هروئین که در زیر چتر پشتیبانی دولت پاکستان قرار داشتند، به فروش می‌رساندند. (نقل از دی پروگرسیو، مورخ جولای ۱۹۹۱)

در سپتامبر سال ۱۹۸۵، روزنامه پاکستانی هرالد Herald گزارش داد: «مواد مخدر در کامیون‌های واحد پشتیبانی ملی (بخشی از ارتش پاکستان) بصورت بسته‌بندی شده، بدون بازرسی پلیس، از مرزهای شمال شرقی حمل می‌گردد». مقامات اداره مبارزه با مواد مخدر امریکا اعتراف دارند که حمل محموله‌های اسلحه به درون پاکستان، نقش کلیدی در گسترش سوداگری آزادانه هروئین ایفاء کرده است. یکی از عامل‌ها به روزنامه فیلادلفیا اینکوارر گفته است، پیش از سال ۱۹۷۹، در پاکستان هیچ آزمایشگاه تولید هروئین وجود نداشت. اما هم‌اکنون در این کشور «بیش از همه کشورهای دیگر جهان هروئین تولید و صادر می‌شود».

جریان آزاد هروئین، تأثیر مخربی بر مردم پاکستان داشته است. اعتیاد از ۵۰۰۰ مورد در سال ۱۹۸۰، به ۷۰،۰۰۰ در سال ۱۹۸۳، و به ۱/۳ میلیون مورد در سال ۱۹۸۵ افزایش یافته

است. فروش ده میلیارد دلاری سالانه هروئین، بیش از ده درصد درآمد ناخالص پاکستان را تشکیل می‌دهد.

لاری لیف شولتز Larry Lifschultz ، یکی از روزنامه‌نگاران، پس از مدتی پژوهش، درباره پیوندهای ژنرال ضیاءالحق با سوداگری مواد مخدر افغانها، مشاهده نمود که تحقیقات اروپائیان و پژوهشگران پلیس بین‌المللی انترپول دربارهٔ سوداگران اصلی مواد مخدر، در بالاترین سطوح مقام‌های دولت پاکستان جریان دارد. هفده نفر از عامل‌های اداره مبارزه با مواد مخدر ایالات متحده هم که در سفارت امریکا در اسلام‌آباد فعالیت داشتند، گزارشاتی در مورد چهل نفر از سوداگران مواد مخدر در پاکستان گردآوری نموده‌اند. یکی از گزارشهائی که اقدام‌های دولت ایالات متحده را علیه سوداگری هروئین در پاکستان متوقف ساخته بود، گزارش تیم سالانه وزارت امور خارجه امریکا بود که در سپتامبر ۱۹۸۸ انتشار یافت. در این گزارش آمده است که ضیاءالحق، یکی از پشتیبانان محکم فعالیتهای مبارزه با مواد مخدر در پاکستان است.

مک کوی می‌گوید: «وقتی سیا حیثیت خود را در یکی از آن افراد سطح بالای سوداگری مواد مخدر سرمایه‌گذاری می‌کند، دیگر نمی‌تواند عملیات پنهان اصلی را به پژوهش بگذارد. با توجه به آن که عملیات سیا برای امنیت ملی اهمیت حیاتی دارد، اداره مبارزه با مواد مخدر همواره فاصله خود را با سرمایه‌گذاری‌های سیا، اگرچه آنها از خداوندان سوداگری مواد

مخدر هم باشند، حفظ می‌کند.»

نیکاراگوئه

فعالیتهای گروه پنهان می‌تواند از کوبا به لائوس و از طریق ایران به نیکاراگوئه پیوند داده شود. آنان در همه‌جا همان شبکه، همان افراد و همان عملیات پنهان را تشکیل می‌دهند. دلائلی که در امریکای مرکزی سیا را با مواد مخدر آلوده ساخت، همانها بودند که در برمه و لائوس آن را به میدان همکاری با سوداگران این مواد کشاندند. ویکتور مارچیتی می‌گوید سیا از آن جهت در برمه به دنیای مواد مخدر روی‌آور شد که گروه سوداگران کومینگتانگ Koumintag ، که در اصل در زمینهٔ مواد مخدر فعالیت داشتند، در جهتی هم با کمونیسم در آن کشور در تعارض بودند. مشابه همین رویکرد، در جنوب شرق آسیا و در سالهای ۱۹۸۰ در امریکای لاتین رخ داد.

او اظهار می‌دارد: «درست همان کسانی که بهترین منابع اطلاعاتی به شمار رفته و توان انجام مبارزه جدی با جنبش‌های کمونیستی را داشتند، به گونهٔ شگفت‌آوری با دنیای بزه‌کاری هم سر و کار پیدا می‌کردند. سیا مستمراً با این گونه افراد، نه به منظور سوداگری مواد مخدر یا بهره‌برداری‌های آنی، که برای دستیابی به هدفهای والای ایدئولوژیک مبارزه با کمونیسم، آمیختگی می‌یابد». (نقل از روزنامه فورنت لاین، ماه مه ۱۹۸۹)

در سال ۱۹۸۹، در کمیته فرعی روابط خارجی سنای

امریکا در زمینه مواد مخدر و تروریسم، تأئید شد که از منافع مواد مخدر، برای تأمین اعتبارات جنگ کنترا، استفاده به عمل می‌آمده است. پژوهش‌های یادشده مذکور به ریاست سناتور جای کری از ایالت ماساچوست، روشن ساخت که کنترا از طریق یک شبکه پیوندهای بازرگانی با کارتل‌های مواد مخدر امریکای لاتین، از جهات «پول نقد، اسلحه، هواپیما، خلبان و خدمات هواپیمائی» تأمین می‌شدند. در کمیتهٔ فرعی آشکار شد که مقامات بلندپایه در حکومت ریگان ـ بوش در کاخ سفید، از انتقال و قاچاق مواد مخدر به وسیله کنترا، به درون مرزهای ایالات متحده آگاهی داشته، اما برای جلوگیری از آن هیچگونه اقدامی به عمل نمی‌آوردند.

گزارش کمیته فرعی چنین بیان می‌دارد: «چگونگی تأمین نیازهای فوری کنترا از راه دریافت وجوه مواد مخدر، از جانب شماری از کسانی که با امور کنترا سر و کار پیدا کردند، مورد توجه قرار گرفت. حقیقت موضوع آن است که تصمیم گیران سیاست خارجی ایالات متحده، در برابر به کار بردن وجوه ناشی از فروش مواد مخدر به عنوان یکی از با زحمت‌ترین راهها برای رفع مشکلات مالی کنترا، مقاومت چندانی از خود نشان ندادند».

دانیل شی‌هان می‌گوید شواهد نشان می‌دهد که اتهامات قاچاق مواد مخدر، به وسیله کنترا و مرکز پشتیبانی آنان در سه جهت است. نخست آن که یک رشته عملیات اصلی «مبادله مواد

مخدر با اسلحه» میان شمال، مرکز و جنوب قاره امریکا وجود داشته که هزینه‌های جنگ کنترا از آن طریق تأمین می‌شده است. دوم آن که رهبران کنترا از جانب سوداگران اصلی مواد مخدر، مستقیماً مورد حمایت مالی قرار می‌گرفتند و سوم آن که پاره‌ای از رهبران کنترا شخصاً در قاچاق مواد مخدر مشارکت داشته‌اند.

پاره‌ای از این اتهامات از منابع نه چندان مطمئن سرچشمه گرفته‌اند. به طور نمونه، جرج مورالز George Morales یکی از خلبانان می‌گوید: پس از آن که در بهار ۱۹۸٤، به جرم حمل مواد مخدر محکومیت یافت، رهبران کنترا با او ارتباط برقرار نموده و به وی پیشنهاد «معامله»ای را به عمل می‌آوردند. آنان به وی گفته بودند اگر یک شبکه عملیات قاچاق مواد مخدر را سازمان‌دهی کند، موضوع محکومیت‌اش «به وسیله کارکنان دفتر معاون رئیس‌جمهور بوش با راه‌حل خوبی به پایان خواهد رسید». او موافقت خود را اعلام می‌دارد و به حمل اسلحه به مزرعه جان هول (یکی از واسطه‌های کنترا که پیش از این از او سخن گفتیم) و انتقال مواد مخدر در راه بازگشت، مبادرت می‌ورزد (نقل از اخبار شبکه سی. بی. اس برنامه خیابان پنجاه و هفتم، مورخ ٦ آوریل، ١٩٨٦). مورالز به روشنی گفته است که هواپیماهای او در مررعه جان هول در کاستریکا فرود می‌آمدند.

گری بتزنر Gary Betzner یکی از خلبانان مورالز می‌گوید: «من شخصاً یک محموله دو تنی اسلحه را با یک هواپیمای کوچک پرواز دادم و در بازگشت به فلوریدا، هزارها کیلوگرم

کوکائین را همراه آوردم (نقل از اوت آو کنترل). یکی دیگر از خلبانان به نام میشل تالیور Micheal Tolliver ، در مارس ۱۹۸۶، ۱۴۰۰۰ کیلوگرم اسلحه را به هندوراس حمل کرده و در بازگشت به جنوب فلوریدا، ۱۴۰۰۰ کیلوگرم ماری جوانا با خود همراه می‌آورد (نقل از نیوزدی Newsday مورخ ۶ آوریل ۱۹۸۷). بتزنر مدعی است: «من سهم خود را از مواد غیرقانونی، قاچاق می‌کردم. اما در برابر، سهم اسلحه خود را هم برای کنترا می‌بردم. این اقدامات با آگاهی کامل و کمک و همکاری اداره مبارزه با مواد مخدر و سیا صورت می‌گرفت». (مجله نیوزویک، ۲۶ ژانویه ۱۹۸۷)

کوکائین مورد معامله از جانب پابلو اسکوبار Escobar Pablo و جورج اوکوآ George Ochoa سوداگران کلمبیائی که در خدمت کارتل کوکائین مدلین بودند، تأمین می‌شد. مواد مخدر نخست به مزرعه جان هول و سپس به ایالات متحده حمل می‌گردید. دو امریکائی کوبائی‌تبار به نام‌های فلیپ ویدال Vidal Felip و رنه کورووو Rene Corvo ترتیب انتقال وجوه آنها را می‌دادند. در شکایتی که مؤسسه کرستیک تسلیم دادگاه فدرال در فلوریدا نموده، ویدال، اوکوآ، اسکوبار و کورووو در مظان اتهام قرار گرفته‌اند.

روسن می‌لین رودریگوز رئیس حسابداری کارتل کلمبیائی کوکائین مدلین که در حال حاضر دوران ۴۳ ساله محکومیت خود را به جرم صافی کردن وجوه مواد مخدر می‌گذراند، به

شبکه خبری سی. بی. اس گفت از سال ۱۹۸۲ تا ۱۹۸٤ شخصاً ترتیب پرداخت ده میلیون دلار از محل مواد مخدر کلمبیائی را به کنترا داده‌ام. می‌لین رودریگوز به پژوهشگران کنگره امریکا گفت: «کارتل حساب می‌کرد با این عمل اندکی دوستی خریداری می‌کند. ده میلیون دلار لعنتی چه ارزشی دارد؟ آنان می‌پنداشتند که اندکی حسن نیت خریداری می‌کنند که می‌تواند اندکی از مقدار فشارها بکاهد». (نقل از روزنامه نیوزدی، مورخ ۲۸ ژوئن ۱۹۸۷)

در سال ۱۹۸٤، هنگامیکه کنگره به قطع کمک‌ها به کنترا رأی داد، می‌باید منبع دیگری برای تأمین نیازهای مالی آنان جستجو می‌شد. می‌لین رودریگوز شهادت داد، علیرغم آن که تا سال ۱۹۸۲ پرداخت‌های خارجی سیا را تطهیر می‌کرده اما، یکبار دیگر آنها برای انجام همین امر به وی مراجعه نمودند (نقل از برنامه تلویزیونی فورنت لاین). او همچنین می‌گوید از شرکتهای جبهه مقدمی که زیر نظارت کوبائی‌ها در شهر میامی قرار داشتند، برای رساندن وجوه به کنترا سود می‌جست و از خط مستقیمی هم که وسیله خود سیا ترتیب داده شده بود، از طریق فلیکس رودریگوز، استفاده می‌کرده است. رودریگوز هربار برای تحویل پول، نشان محل جدیدی را به وی ارائه می‌داد.

می‌لین رودریگوز اشاره می‌کند: «داشتن افرادی مانند من در محلی که در مواقع لازم بتوانند مورد استفاده قرار گیرند، کاملاً مطلوب طبع آنان است. سازمان، اموری دارد که به حق

هرگز نمی‌تواند در برابر عناصر خارج از خود درباره آنها توجیهی ارائه کند. تنها راهی که می‌توان اعتبارات لازم را برای انجام آن امور فراهم ساخت، استفاده از وجوه مواد مخدر یا وجوه پنهانی است که از راههای گوناگون به دست می‌آید (نقل از برنامه فورنت لاین). ژنرال پال گرومن، فرمانده نیروهای ایالات متحده در پاناما، در سالهای بین ۱۹۸۲ تا ۱۹۸۵، در همین راستا می‌افزاید: «اگر کسی بخواهد یک نیروی مسلح مقاومت یا نیروی مسلحی برای رسیدن به هر هدف دیگری مهیا سازد، بهترین‌جا و آسان‌ترین راه، دست یافتن به امکانات دنیای مواد مخدر است».

شاید تأسف‌بارترین جنبه پیوند دولت ریگان بوش با ماجرای مواد مخدر ـ در راستای تأمین نیازهای کنترا ـ برخورد کنگره با این موضوع باشد. بطور نمونه در ۲۳ ماه جولای ۱۹۸۷، رابرت بیرمنگهام Robert Birmengham ، پژوهشگر سنا و کمیته منتخب کنگره در زمینه امور ایران کنترا طی یادداشتی از رؤسای مشترک کمیته، سناتور دانیل اینوئی Daniel Inouye و لی هامیلتون Lee Hamilton نماینده مجلس، درخواست صدور بیانیه‌ای را نمود که کارکنان پژوهشی نتوانند هیچ گونه شاهدی، دال بر پیوند کنترا و مواد مخدر به دست آورند. این درخواست در زمانی به عمل آمد که بیرمنگهام حتی فرصت مشورت کردن با پژوهشگران کمیتهٔ روابط خارجی را که مشغول تحقیق دربارهٔ پیوند کنترا و مواد مخدر بودند، به دست نیاورد. (نقل از روزنامه

باستون گلاب مورخ ۲۹ جولای ۱۹۸۷) پاره‌ای از دولتمردان مانند سناتور جان‌کری John Kerry ، برای کسب وجه شخصی، به انجام پژوهشهائی در زمینه ایران کنترا تن در دادند. وی آگاهی یافته بود که پاره‌ای کسان خواستار رسیدن به حقیقت، در این‌باره نیستند. وی همچنین آگاه شده بود که ریچارد مسیک Messick Richard یکی از کارکنان ستادی کمیته، عضو حزب جمهوریخواه، مدارک و اطلاعاتی در اختیار وزارت دادگستری قرار می‌داده است (نقل از روزنامه ویلج ویس Village Voice ، مورخ ١٤ جولای ۱۹۸۷). مسیک بر همین روال، برای بی‌اعتبار کردن شهودی که در کمیته حاضر می‌شدند، اطلاعات نادرستی را از وزارت دادگستری دریافت و شایع می‌ساخته است.

کارکنان مؤسسه کرستیک، تنها پژوهشگرانی بودند که توانستند پرونده شکایت خود را تا رسیدن به دادگاه پیگیری نمایند. شکایت آنان هم دست آخر، بوسیله دادگاه شهر میامی ناوارد تشخیص داده شد. شی‌هان بر این باور است که مداخله وزارت دادگستری موجب صدور چنین رأیی شده بود.

پیش از این رأی، دوید کرن David Corn طی مقاله‌ای در روزنامه دی نیشن (مورخ ۲ جولای ۱۹۸۸)، زیرعنوان «آیا واقعاً یک گروه پنهان وجود دارد؟» به تشریح تمامی ماجرای ایران کنترا پرداخت. کرن در این مقاله از مؤسسه کرستیک انتقاد فراوان به عمل آورده بود. از دیدگاه وی، شی‌هان برای آنکه بتواند شکایتی را به کرسی بنشاند و مردم امریکا را به ابزارهای

شیطان گونهٔ شورای امنیت ملی آشنا ساخته و مخالفت‌شان را برانگیزد، به انجام کوششی بیش از حد لازم دست یازیده بود. او می‌نویسد: «آن اهداف گوناگون، می‌توانند در تضاد با یکدیگر قرار گیرند. ادعا وجود یک گروه پنهان ممکن است در خارج از نظام، تا حدودی قابل طرح باشد. اما از جانب دیگر، هدف مؤسسه کرستیک را که آشنا ساختن مردم امریکا است بی‌اعتبار می‌سازد. دلیل آن هم اینست که هدف‌های مورد نظر کرستیک، موقعیت امنیت ملی و سیاست خارجی ایالات متحده را به طور کلی زیر پرسش قرار می‌دهند». کرن استدلال می‌کند که اگر انجام این رخدادها را به طور قطع به گروه پنهان نسبت دهیم، در آنصورت مسوولیت‌های سیا، پنتاگون، وزارت امور خارجه و سایر بخش‌های دولتی را نادیده انگاشته‌ایم. بطور نمونه، جنگ پنهان در لائوس یکی از عملیات رسمی سیا بود که با همکاری کامل اکثر سازمانهای دولتی انجام گرفت. این عملیات نمی‌توانست تنها دست آورد فعالیتهای عامل‌های شخصی «گروه پنهان» به شمار آید.

یکی از وکلای دعاوی مؤسسه کرستیک به نام ادیث هولیمن Edith Holeman می‌گوید: این ءملیات را باید غیردولتی به شمار آورد. زیرا افراد دست اندرکار، کوششی خارج از قلمرو مسوولیت‌شان انجام می‌دادند. حتی اگر آنان از کارمندان دولت ایالات متحده هم می‌بودند، باز وظایفی بیرون از قلمرو تعیین شده کارشان انجام داده‌اند. وی می‌گوید: «اشتباه روزنامه‌نگاران در

آن است که موضوع را از دیدگاه قانونی نمی‌نگرند.» او می‌افزاید: «شکایت‌ها تنها جهت ثبت در کتاب تاریخ نیستند، بلکه بخشی از آن به شمار می‌روند. برای آن که روشن سازیم آیا رخدادهای اشاره شده پژواکی از روش قانونی دولت‌اند، باید به آنها از دیدگاه یک متخصص علوم سیاسی، یا از زاویه دورنمای تاریخی نگاه کنیم. به طور نمونه، آیا جلسه دادگاه می‌تواند محل تصمیم‌گیری درباره موضوع‌های حساس و بررسیهای سیاسی باشد؟»

کرن تردید خویش را از این نکته که آیا افراد گروه پنهان به ابتکار خود دست به اقدام زده‌اند یا آنکه از جانب «شرکت» مأموریت داشته‌اند؟ پنهان نمی‌دارد. واژه شرکت را به جای سازمان سیا، پس از آن که چندبار در جلسات استماع ایران کنترا به کار برده شده، مؤسسه کرستیک نیز به گونه‌ای رایج مورد استفاده قرار داد.

کرن می‌نویسد: «مؤسسه کرستیک، با پذیرش و تبلیغ دربارهٔ نظریهٔ گروه پنهان، خود را در بن‌بست قرار داده است. اگر آن رخدادها، تنها نتیجه اعمال خصوصی چند فرد باشد دیگر جای نگرانی برای نظام امنیت ملی وجود ندارد. اساساً نتیجه اعمال چندنفر، چه تأثیری می‌تواند در اساس نظام داشته باشد؟ اگر چیزی به نام گروه پنهان وجود داشته باشد... در آن صورت خوبی و بدی آنان قابل پرسش نیست، در واقع این خود نظام است که بذر آنها را پاشیده است». به باور کرن، گروه پنهان

نباید مورد نکوهش قرار گیرد. چراکه در بیشتر موارد، این تصمیم رئیس‌جمهور و معاون اوست که از جانب تمامی دیوان سالاری امنیت ملی، به وجود آمدن گروه پنهان را مورد پشتیبانی قرار می‌دهد (نقل از روزنامه دی نیشن، مورخ ۲۷ ژانویه ۱۹۹۲). پرسش اصلی این است آیا نظامی که بذر گروه پنهان را می‌پاشد، می‌تواند ریشه‌کنی آن را هم برعهده گیرد؟

پرسش مهم‌تر این است: آیا جرج بوش می‌دانست که دفتر وی، از طریق مشاورش در شورای امنیت ملی دونالد گرگ، با همکاری عناصر قاچاقی امریکای لاتین، به انجام عملیات مشترکی مبادرت ورزیده‌اند؟ اگر چنین است، پس دولت ریگان ـ بوش دربارهٔ شعار خود که آن را «جنگ علیه مواد مخدر» نامیده‌اند، چه می‌توانند بگویند؟

فصل پنجم

دولت ریگان بوش واقعاً چه مقدار اسلحه به ایران فروخته‌اند؟

نزدیک به بیش از یک دهه است که سیاست کاخ سفید در دولت ریگان بوش، در قبال جنگ ایران و عراق، از چشم مردم امریکا پنهان نگاه داشته شده است. تاکنون هیچ روزنامه‌نگاری در این زمینه پرسش‌های جدی مطرح ننموده است. هیچ اتهامی اقامه نشده و هیچ گفتگوی همگانی در آن‌باره صورت نگرفته است. این سیاست چنان ماهرانه به کار برده شده که می‌تواند در آینده، بعنوان نمونه‌ای از مخفی‌کاری فعالیت‌های عامل‌های پنهان و به کار بستن یک خط مشی محرمانه با جلوه‌ای حقیقت‌آمیز، به مرحله اجراء گذارده شود.

هدف هر خط مشی پنهان، پنهان داشتن هدف‌های

سیاست‌های مورد نظر، از دیدگاه مردم است. برای رسیدن به چنین مقصودی، نخست باید پندارهای همگانی را چنان مورد دست‌کاری قرار داد که مردم، یک سیاست ویژهٔ ارائه شده را به جای واقعیت بپذیرند. پس از آن است که می‌توان یک سیاست پنهان را به دور از چشم همگان به مرحله اجرا درآورد. عامل سابق سیا ویکتور مارچیتی می‌گوید: کلید موفقیت عملیات پنهان در این است که دولت بتواند جریان آنچه رخ می‌دهد از چشم مردم دور نگاه دارد.

او می‌گوید: «اگر این اقدام صورت نگیرد، بحث این که آیا دولت باید یا نباید سیاست ویژه‌ای را پیگیری کند، در معرض داوری همگان قرار می‌گیرد. اگر این آگاهی همگانی به وجود آید، در آن‌صورت مردم از خود می‌پرسند، آیا کاخ سفید کار خوبی انجام داده یا نه؟ دلیل آن که دولت ریگان تا این حد سیاست خارجی خود را پنهان نگاه می‌داشت، بدان معناست که از داوری و انتقاد مردم به دور بماند».

مشکل کاخ سفید در دولت ریگان ـ بوش در دوران جنگ ایران عراق هم در همین نکته نهفته بود. در مدت هشت سال دوران جنگ، کاخ سفید به مردم اعلام می‌داشت که امریکا خود را در موضع بی‌طرفی قرار داده و به هیچ‌یک از دو طرف سلاح نخواهد فروخت.

این خود یک دروغ محض بود. دولت ایالات متحده رأساً و بطور قانونی میلیاردها دلار اسلحه به عراق تحویل داد.

این هم دروغی بیش نبود. چه کاخ سفید دز زمان ریگان ـ بوش ، تمامی نیازهای جنگی صدام را از لباسهای یونیفورم نظامی گرفته تا هلیکوپترهای جنگی تأمین می‌نمود.

چرا دولت ریگان ـ بوش در حالی که به ایران و عراق سلاح می‌فروخت، به مردم امریکا خلاف آن را اعلام می‌داشت؟ بدانجهت که فروش سلاح، در تأمین اعتبار و گسترش سیاست‌های پنهان نقش حیاتی بازی می‌کند و برای پنهان نگاهداشتن عملیات پنهان، هیچ راهی بهتر از استفاده از وجوه بازار سیاه بنظر نمی‌رسید. چه در صورت استفاده از اعتبارات رسمی عمومی، باید روزی حساب و کتاب آنها مورد رسیدگی قرار گرفت. از آنجا که فروش پنهان اسلحه، از چشم همه سازمانهای رسمی به دور انجام می‌گیرد، وجوه حاصل از آن هم می‌تواند به هر شیوه‌ای که فروشندگان اراده می‌کنند، به مصرف برسد. با این همه، فروش اسلحه به ایران و عراق از جانب دولت، تنها بخاطر تأمین پول برای انجام عملیات پنهان نمی‌توانست باشد. آنان بر گسترش آرمانهای ژئوپلتیکی کاخ سفید کمر بسته بودند که در عین حال، آشکار شدن آنها را به مصلحت نمی‌پنداشتند.

مارچیتی می‌گوید: «دلیلی وجود ندارد باور کنیم که امریکائیان به مطالبی که مورد توجه اسرائیل قرار داشت، یعنی ادامه جنگ، گرایش نداشتند. در کاخ سفید و پنتاگون کسانی بودند که برای جانبداری از هردو طرف درگیر، استدلال اقامه می‌کردند. شاید در آنجا کسی چنین می‌اندیشید که «بگذارید از

غیرقانونی بودن آن از اینجا آشکار بود که کنگره امریکا، از موضوع ناآگاه نگاه داشته شده بود. بنابر قانون مهار صادرات سلاح و مهمات، هرگاه بدون آگاهی کنگره، به کشوری بیش از چهارده میلیون دلار اسلحه فروخته شود، عملی برخلاف قانون انجام گرفته است.

بوش بر آن بود که مردم امریکا را به این تصور راهبر شود که کوششهای خود را بر اساس «مبارزه با تروریسم» استوار ساخته است. لذا در ماه مه ۱۹۸۳، کاخ سفید عملیات بند Stunch Operation را به مرحله عمل گذارد. به موجب این برنامه، به علت پشتیبانی ایران از تروریسم بین‌المللی، نامش در فهرست کشورهای تحریم شده فروش اسلحه قرار داده شد. افزون بر آن، ایالات متحده، تمامی کشورها، به ویژه کشورهای عضو ناتو را برای تحریم فروش اسلحه به ایران زیرفشار قرار داد. با عنایت به آنکه در زمان شاه تمامی تجهیزات نظامی ایران از جانب امریکا تأمین می‌گردید، گمان بر آن بود که عدم دسترسی ایران به سلاح‌های ساخت امریکا و قطعات یدکی، ظرفیت‌های نظامی ایران را کاهش خواهد داد. حقیقت امر آن بود که «عملیات بند» دروغی بیش نبود. چراکه در همین دوران، امریکائیان خود میلیاردها دلار سلاح به ایران فروخته بودند.

همچنین دولت به مردم امریکا اعلام نمود که به علت پیشینهٔ نامساعد صدام حسین در امور حقوق بشر، از فروش سلاح یا پشتیبانی‌های دیپلماتیک از وی خودداری خواهد کرد.

هردو طرف جانبداری کرده و هردوی آنها را هم به ادامه جنگ ترغیب کنیم، تا بتوانیم به هردو طرف اسلحه بفروشیم». پاره‌ای از کارکنان پنتاگون، با افرادی که در زمان شاه دست اندرکار امور نظامی بودند، پیوندهای خود را حفظ کرده بودند. بنابر این بصورت ظاهر، اگر پنتاگون، از طریق انبارهای ناتو به ایران اسلحه ارسال می‌داشت، چندان غیرعادی بنظر نمی‌آمد.[۱]

همان‌گونه که بوش بر اساس آرمان‌گرائی توسطه‌طلبی اسکول و بونز خویش، برای حل مسائل درون مرزی از کوششهای عملی سود می‌جست، برای گام نهادن در قلمرو مسائل برون مرزی هم به بروز بحران نیاز داشت تا بتواند رخدادهای منطقه‌ای را با آرمان‌های خود همسو سازد.

اطلاعات جاسوسی، در دست کسانی که به شیوهٔ فریبکاری اتکاء دارند، سلاح بسیار توانمندی به شمار می‌آید. استفاده از این روش، حتی در نزد کشورهائی که از پشتیبانی پنهان امریکا برخوردارند، «تردید» می‌آفریند. جز آن، چگونه می‌توان سیاست این دولت را در مورد مبادله اطلاعات جاسوسی، به ویژه دادن عکس‌های ماهواره‌ای به هردو طرف جنگ توجیه نمود؟ در دورانی که جنگ خلیج‌فارس به پایان خود نزدیک می‌شد، منابع اطلاعاتی امریکا دچار شیوه‌های گمراه‌کننده‌ای

۱ـ در مورد بی‌اساس بودن این ادعا اشاره به این نکته کافی است که از پایوران دوره شاه، به ویژه در نیروهای مسلح جمهوری اسلامی کسی باقی نمانده بود که بتواند امکانات فروش سلاح امریکائی به ایران را فراهم آورد.

شده و جزئیات کار آنان اندک اندک به روزنامه‌ها کشیده شد. روزنامه نیویورک تایمز به نقل از یکی از مقامات اطلاعاتی می‌نویسد: به هردو کشور ایران و عراق «عمداً اطلاعات جاسوسی ماهواره‌ای نادرست و مخدوش» داده می‌شد. به ادعای منابع مذکور، پاره‌ای اطلاعات که از عکس‌های ماهواره‌ای به دست می‌آمد، پیش از آنکه در اختیار عراق قرار گیرد، به منظور انحراف آن کشور، دگرگون‌سازی می‌شد. بطور نمونه، برای آنکه جزئیات تصاویر دیده نشوند، آنها کوچک‌سازی شده و سپس به عراق داده می‌شد. (نقل از روزنامه نیویورک تایمز، مورخ ۱۲ ژانویه ۱۹۸۷)

بنابر اظهار یکی از مقامات رسمی دولت، عملیات پنهانی که در مورد ایران و عراق به اجرا درمی‌آمد، اکثراً در تضاد با یکدیگر و سایر هدف‌هائی بود که در وزارت امور خارجه مورد پی‌گیری قرار می‌گرفت. هنگامی که در مورد سیاست کلی امریکا در منطقه پرسش به عمل آمد، یکی از مقاماتی که در این عملیات مشارکت داشت پاسخ گفت: «شما باید آنجا می‌بودید.» (نقل از نیویورک تایمز، مورخ ۱۲ ژانویه سال ۱۹۸۷)

با عنایت به آنکه اکثر امریکائیان در آنجا نبودند و با توجه به استفاده موثر از پخش اخباری همانند عملیات «بند» و جابجا کردن مطالب در رسانه‌ها و به کارگیری بهانه‌هائی چون «مبارزه با تروریسم» و جز آن، دولت مطلبی را به مردم اعلام می‌داشت و در همان حال، خود به انجام موضوع دیگری، یعنی

پی‌گیری خط و مشی پنهان خود، سرگرم بود.

فروش سلاح امریکائی به ایران

در سالهای ۱۹۸۰، ایران و عراق گرم‌ترین بازارهای فروش اسلحه به‌شمار می‌آمدند. ایران بصورت بزرگترین بازار سیاه اسلحه درآمده بود. کنث تیمرمن Kenneth Timmerman، یکی از دست اندرکاران فروش اسلحه به ایران و عراق می‌گوید: «گاهی اوقات اسلحه‌ها تا ده برابر قیمت واقعی به فروش می‌رسیدند.» (دی نیشن، مورخ ۲۵ تا ۱۸ جولای ۱۹۸۶)

در ماه اگوست ۱۹۸۷، والتر استوتزل Walter Stuetzle، مدیر مؤسسه بین‌المللی پژوهشی صلح استکهلم آشکار ساخت که سوداگری و صدور اسلحه به منطقه خلیج فارس به حالت انفجاری رسیده است. در سال ۱۹۸٤ تعداد کشورهای صادرکننده اسلحه به ایران به ٤۰ می‌رسیدند. امروز تعداد آنها از مرز ۵۳ گذشته است (نقل از روزنامه روترز Reuters مورخ ٤ اگوست ۱۹۸۷). استوتزل اشاره می‌کند که علیرغم انجام «عملیات بند» کشورهای الجزیره، آرژانتین، کانادا، کنیا، دانمارک، فنلاند، اسرائیل، کره جنوبی، لیبی، یمن، مکزیک، تایوان، سنگاپور، سوریه، ترکیه، ویتنام همگی در تأمین نیازهای تسلیحاتی ایران مشارکت داشتند.

سهم دولت امریکا از این بازار چقدر بود؟

در این اواخر، در باب فروش اسلحه اسرائیلی به ایران، با موافقت ایالات متحده، پس از ژانویه ۱۹۸۱، بعنوان بخشی از عملیات «شگفتی اکتبر» مطالب گونا گونی گفته شده است. بر اساس ترتیباتی که در آن زمان ویلیام کیسی رئیس ستاد انتخاباتی ریگان با ایرانی‌ها داده بود، آزادی پنجاه و دو نفر گروگان امریکائی که در دست سپاهیان انقلاب آیت‌الله خمینی (ره) اسیر بودند، باید تا چهارم نوامبر ۱۹۷۹ به تعویق می‌افتاد.[۲] در کتاب «شگفتی اکتبر» باربارا هونی‌گر و همچنین در کتاب گری سیک Gary Sick که زیرعنوان «شگفتی اکتبر: گروگان‌گیری در ایران و انتخابات رونالد ریگان» نگارش یافته، درباره فروش سلاحهای اشاره شده در بالا، مطالب فراوانی به رشته تحریر درآمده است.

در هرحال، اگر نظریهٔ «شگفتی اکتبر» تا حدودی درست باشد و اسرائیل با موافقت ایالات متحده به ایران سلاح فروخته باشد[۳]، باید به رخدادهای پس از دسامبر ۱۹۸۲ ، توجه دقیق‌تری

۲ـ افراد سفارت امریکا که در ایران به گروگان گرفته شدند، به دست دانشجویان مسلمان پیرو خط امام بوذ و سپاهیان انقلاب در آن نقشی نداشتند. از جانب دیگر اظهارات نویسنده در مورد ترتیبات نگاهداری عمدی گروگانها تا ٤ نوامبر فاقد مدرک و دلیل مثبت است.

۳ـ در چند سطر بالا نویسنده خود تعداد کشورهائی را که در تأمین تجهیزات دفاعی ایران در دوران جنگ تحمیلی مشارکت داشته‌اند ۵۳ کشور نام می‌برد اما برای برانگیختن حساسیت و به دلیل آگاه بودن از تنفر ایرانیان از اسرائیل و امریکا این دو کشور را نیز در ردیف کشورهای فروشندهٔ سلاح به ایران جا می‌زند.

مبذول داشت. از آنجا که بنابر اظهارات اوراهام تمر Tamer Avraham ، مدیر کل وقت وزارت خارجه اسرائیل، اجازه فروش اسلحه امریکائی از جانب آن کشور به ایران در همان تاریخ به پایان می‌رسیده است (مصاحبه نویسنده با اوراهام تمر، در ژانویه سال ۱۹۹۸)، گمان‌زنی بر آن است که ادامه فروش سلاح به ایران باید بر اساس توافق‌هائی باشد که در جریان آزادسازی گروگانهای امریکائی در سال ۱۹۸۰ بین ایران و امریکا صورت گرفته باشد. گمان بر آن است که در سال ۱۹۸۲، احتمالاً یکی از مقامات کاخ سفید باید به این فکر افتاده باشد که می‌توان منافع حاصل از فروش اسلحه به ایران را به جای اسرائیل، مستقیماً به خود امریکا برگرداند. این اقدام در عین‌حال، می‌توانست در راستای تأمین منابع اعتبار عملیات پنهان هم مورد استفاده قرار گیرد. تعبیر ویلیام کیسی از این گونه عملیات پنهان که با وجوه خارج از اعتبارات دولتی انجام گیرد، «عملیات خارج از کتاب» می‌باشد.

آیا امریکا بین سالهای ۱۹۸۱ و ۱۹۸۵ به ایران تسلیحات نظامی فروخته است؟

پاسخ به این پرسش به همان درستی است که «عملیات بند» و سیاست رسمی کاخ سفید را مشابه خرید سیم ظرفشوئی از جانب زنان خانه‌دار بدانیم. اگر فرضاً چنین باشد، باز باید بگوئیم چهرهٔ دیگری از خط مشی پیچیده کاخ سفید در زمان ریگان ـ بوش را نشان می‌دهد.

عملیات دماوند

با آنکه «عملیات دماوند» هرگز بطور گسترده در روزنامه‌ها مورد بحث قرار نگرفت، اما در روزنامه‌هائی همچون، دی نیشن، ویلج ویس، دی پروگرسیو و این دور تایمز مقاله‌های نسبتاً بلندی را به خود اختصاص داد. عملیات دماوند که نام آن از یکی از کوههای مرتفع ایران گرفته شده با هدف فروش انبوه اسلحه، به گونهٔ پنهان و غیرقانونی، از جانب کاخ سفید شکل داده شد.

باربارا هونی‌گر در کتاب «شگفتی اکتبر»، نخستین گزارشهای فروش انبوه اسلحه را از جانب ایالات متحده به ایران به چپ رسانده است.[۴] علیرغم آن که در نوشتارهای باربارا، نام بسیاری از منابع ناگفته مانده اما، پژوهش او دربارهٔ یکی از خط مشی‌هائی که تا آن زمان آشکار نشده بود، شایان خوب‌گوئی است. منبع مورد استفاده هونی‌گر، به وی اظهار داشته بود که از ۱۹۸۱ تا ۱۹۸٦، متجاوز از ۱۵ میلیارد دلار تسلیحات نظامی امریکائی به ایران حمل شده است. وی از ریچارد مولر Muller Richard سرهنگ سابق نیروهای ذخیره تفنگدار دریائی نقل

٤ـ بدون گفتگو اغراق‌گوئی امریکائیان درباره اقدامات ضد ایرانی‌شان در همان روزهای پس از پیروزی انقلاب آشکار بوده و هنوز نیز ادامه دارد. اینکه ایران در دوران جنگ تحمیلی برای نیرومندسازی بنیهٔ دفاعی خویش از تمام منابع قابل دسترس استفاده می‌نموده، نمی‌تواند برای نویسنده مجوزی باشد که امریکا را در مرکز کوششهای خریدهای دفاعی ایران قرار دهد.

می‌کند که تمامی سلاح‌های موجود در انبارهای دور از چشم ناتو در سراسر اروپا، به ایران و برای نیروهای مورد پشتیبانی دولت امریکا در انگولا، افغانستان و امریکای مرکزی ارسال گردید. وجوه حاصل از فروش این سلاحها، برای انجام فعالیت‌های محرمانه به حساب «اعتبارات سیاه» پنتاگون واریز گردید.

بنظر می‌رسد، یک جنبه از این عملیات در پژوهش‌های هونی‌گر به حساب گرفته نشده است. چراکه ایالات متحده با آگاهی کامل (و با تخلیه انبارهای اسلحه)، اروپا را در برابر حمله‌های احتمالی تسلیحات سنتی کشورهای عضو پیمان ورشو بی‌دفاع گذارده بود. منطق تخلیه انبارهای سلاحهای سنتی آن بود که سازمان ناتو بتواند پیش از اتخاذ تصمیم برای استفاده از سلاح‌های هسته‌ای، فرصت اضافی در اختیار نداشته باشد.

یکی از منابع بارباra، مأمور سیا در پایگاه آلمان بود که دست آخر به پرسش‌های وی پاسخ گفت. بنابر گفتهٔ این مأمور، نیت اصلی عبارت بود از تخلیه انبارهای ناتو به گونه‌ای که در صورت بروز هر رخدادی، فرماندهان ناتو ناگزیر از به کارگیری سلاحهای هسته‌ای گردند. اگر شورویها هم به همین روشنی از موضوع آگاهی پیدا می‌کردند، احتمالاً از برتری خود در زمینهٔ نیروهای نظامی سنتی، سود می‌جستند. به باور منبع بالا، همین نکته، یعنی اضطرار در به کارگیری سلاح هسته‌ای، کشورهای ناتو بود که شوروی‌ها را به پای میزهای مذاکره در سطح جهانی کشانید. روشن است که همهٔ کشورهای هم پیمان امریکا، با انجام

چنین طرحی همسوئی نداشتند. اما از آنجا که درباره مقدار سلاحهای موجود در انبارها، اطلاعات و فهرست‌های نادرست به آنان داده شده بود، ناگزیر می‌باید چنین همسوئی را از خود نشان می‌دادند.

منبع مذکور اظهار می‌دارد، در سال ۱۹۸۶، پس از مبادله یک جاسوس بلوک شرق به نام کوچر Koccher با ناتان شرانسکی Natan Sharansky ، موضوع به آگاهی شورویها رسانده شد. کوچر موضوع تخلیه انبارهای ناتو در اروپا را به رؤسای خود در ورشو اطلاع داد. گزارش‌های نخستین هانی‌گر دربارهٔ پیچیدگی فروش تسلیحات از جانب دولت ایالات متحده به ایران، به وسیله پژوهشهای دیگر روزنامه‌نگاران هم، مورد تأئید قرار گرفت[۵] و پیر سالنجر Pierre Salinger نماینده اروپائی شبکه ا. بی. سی. به نقل قول از یک سوداگر اسلحه از اهالی دانمارک به نام سون کلانگ Seven Klang می‌گوید: در برنامه حمل سلاح به ایران که از جانب دولت ریگان ـ بوش ترتیب داده شده، دست اندرکار بوده است. بنابر اظهار کلانگ در سال ۱۹۸۱، وی موتورهای جنگنده‌های اف ـ ٤ را از انبارهای ناتو، از طریق پایگاه شرکت اسکو Asco در بلژیک به ایران ارسال می‌داشته است.

۵ـ با توجه به یک دست بودن آگاهی‌های منابع مورد استفاده گزارشگر یادشده، چنین به نظر می‌رسد که آنها در یک توطئه خبری بر ضد جمهوری اسلامی هم‌آهنگ شده باشند.

در سال ۱۹۸۱، یکی از گزارشگران برنامه تلویزیونی نیوزدی News Day آگاهی پیدا کرد که مأموران گمرک ایالات متحده مستقر در سفارت آن کشور در لندن به مقامات وزارت امور خارجه گفته‌اند که دونفر از سوداگران ایرانی‌تبار تجهیزات نظامی امریکا را به ایران حمل می‌کردند. از جانب وزارت امور خارجه به مأموران گمرک دستور داده شد که از پیگیری موضوع صرفنظر نمایند. روزنامه‌ها نیز گزارشی را انتشار دادند که در تابستان ۱۹۸۲، ناخدای یکی از کشتی‌های بازرگانی انگلیسی بنام توماس اسکریچ Thomas Screech، محموله‌ای مرکب از ۲۰۰۰ فیوز موشک‌های هوائی را همراه با محموله‌های دیگر، از مبداء انبارهای مهمات امریکا در پرتغال، به ایران حمل کرده است. پس از آنکه اسکریچ تحویل این محموله‌ها را به سفارت امریکا در لندن گزارش داد، وزارت امور خارجه امریکا دستور نادیده گرفتن گزارش یاد شده را به سفارت خود در لندن صادر کرد. (کتاب هونی‌گر صفحه ۱۹۵ ـ ۹۶)

یکی از عامل‌های «عملیات دماوند» که در پایگاه سفارت امریکا در پاریس فعالیت داشته، مدعی است که ۴۰۰ میلیون دلار منافع حاصل از فروش اسلحه، برای خریدهای تسلیحاتی جنگ‌آوران مورد پشتیبانی امریکا در نیکاراگوئه، افغانستان، انگولا و اتیوپی به مصرف رسیده بود.

جزئیات این خط ارسال تسلیحات زمانی آشکار گردید که در اگوست سال ۱۹۸۶، ویلیام جیلاسپی William Gillespie ۴۶

ساله، متخصص موشک، فارغ‌التحصیل دانشگاه نظامی وست پونت[۶] و دوبار شرکت‌کننده در جنگ ویتنام، در حین عملیات در اورلاند و فلوریدا به دام افتاد. جیلاسپی از سال ۱۹۸۲، در طرحهای مشترک نظامی ایالات متحده و کشورهای ناتو در فرماندهی مواد و مهمات در الکساندریا، ایالت ویرجینیا بکار مشغول بود.

سرهنگ رالف بورمن Rolph Borman که در آن زمان رئیس دفتر همکاری‌های دفاعی پنتاگون در پاریس بود، با واسطه گروهی و شرکتی بنام همکاران دفاعی اروپا، با استفاده از عملیات «بند» انواع تسلیحات را به ایران صادر می‌کردند. در یکی از معاملاتی که شرکت همکاری‌های دفاعی اروپا واسطه آن بود، متجاوز از یک میلیارد دلار تسلیحات ساخت امریکا، از جمله تانک، موشک، زیردریائی[۷] و جت‌های جنگنده، از انبارهای آن کشور از اروپا به ایران حمل گردید.

جیلاسپی و پال کاتر Paul Cutter که در میانهٔ سالهای ۱۹۶۰، بعنوان مأموران سیا در اتحاد جماهیر شوروی خدمت

۶ـ وست پونت West Point عالی‌ترین دانشگاه نظامی ارتش ایالات متحده است که فارغ‌التحصیلان آن اکثراً به مقامات بالای نظامی ارتقاء می‌یابند. (م)

۷ـ از آنجاکه ایران جز تا همین اواخر از شناورهای زیردریائی استفاده نمی‌کرده، فروش چنین تسلیحاتی از جانب شرکت یادشده به جمهوری اسلامی قابل پذیرش نمی‌تواند باشد.

می‌کردند و مدت پنج سال هم از سال ۱۹۷۶ تا ۱۹۸۱ به علت وارد کردن انواع تفنگ به یوگسلاوی، در زندان به سر برده بودند، به همراه سه نفر دیگر، در حالی که کوشش داشتند حدود ۴۰ میلیون دلار تسلیحات از جمله موشک‌های سایدویند اسپارو، هارپون، فونیکس و موشک اگزوست ساخت فرانسه را به مأمور به ظاهر گمرک بفروشند، به وسیله همان مأمور دستگیر شدند. ویلیام موت چهارم William Mott TV یکی از مأموران در پایگاه سفارت امریکا در لندن و مؤسس شرکتی به نام اسپردهد اتلانتیک Spreadhead Atlantic ، ضمن همکاری با کاتر و جیلاسپی، معامله‌ای هم با شرکت همکاران دفاعی اروپا انجام داد. (نقل از کتاب هانی‌گر صفحه ۲ ـ ۲۰۱)

در سال ۱۹۸۶، هنگامی که کاتر روانه زندان شد، نسبت به همه‌چیز سکوت اختیار کرد. پس از آن بود که متوجه شد جیلاسپی و دیگران، شیوه‌ای برخلاف او در پیش گرفته‌اند. نامبردگان در دادگاه اظهار کردند، چون کاتر خود را یک مأمور دولت معرفی کرده بود، آنان گمان می‌کردند که با تأئید دولت در این فعالیت شرکت دارند. این شهادت، اساس بی‌گناهی آنان قرار گرفت و همگی آزاد شدند. کاتر به این نتیجه رسید که وی در دام افتاده و ضمن بیان اظهارات خود به روزنامه‌نگاران مدعی شد: «ما همه زیر پوشش وزارت دفاع ایالات متحده کار می‌کردیم» (نقل از نیویورک تایمز، مورخ ۵ دسامبر ۱۹۸۶). وی همچنین اظهار داشت که در عملیات زیرنظر او، به تنهائی یک

میلیارد و نیم دلار تجهیزات نظامی از انبارهای اروپائی ناتو به ایران فروخته شده است.

ایتالیا یکی دیگر از نقاط اصلی حمل سلاح به ایران گفته شده است. در نوامبر سال ۱۹۸۶، نخست‌وزیر وقت ایتالیا بینتو کراکسی Benito Croxi ، دستور تحقیقاتی را در زمینهٔ گزارشهائی که بدون آگاهی دولت، از دو بندر کوچک ایتالیا برای حمل سلاح به ایران استفاده می‌شده، صادر کرد.

اظهارات رسمی دفتر نخست‌وزیر و وزیر دفاع ایتالیا جیوانی اسپادو لینی Giovanni Spadolini حکایت از آن دارد که در مورد این نقل و انتقال، دولت ایتالیا کوچکترین توافقی با دولت ایالات متحده به عمل نیاورده بود. در سال ۱۹۸۶، نمایندگان مخالف در پارلمان ایتالیا مدعی شدند که شصت فروند کشتی با تجهیزات نظامی از بندر کوچک ایتالیائی تالامون Talamon به مقصد ایران بارگیری شده‌اند (نقل از روزنامه نیویورک تایمز، مورخ ۱۲ نوامبر ۱۹۸۶). از آنجا که دولت ایتالیا هیچگونه پیشینه‌ای از وجود این محمولات در اختیار نداشت، گفته می‌شود که احتمالاً آنها از ذخائر نظامی امریکا در انبارهای ایتالیا بوده که

قاضی کارلو پالرمو Carlo Palermo در گزارش ۶۰۰۰ صفحه‌ای خود روشن ساخته که پایگاه مرکزی سیا در ایتالیا و سفارت آن کشور در رم و پایگاههای نظامی و همچنین نیروی دریائی ایالات متحده واقع در مادالنا، ساردینا در جریان این فعالیت‌ها همکاری داشته‌اند.

جرج بوش در پیوند با ارسال تجهیزات ساخت امریکا به ایران مدعی است «خارج از دایره» بوده است. با این همه، پرسشی که هرگز از جانب وی و دیگر مقامات رسمی دولتی پاسخ داده نشده این است که پیش از بروز ماجرای ایران گیت، آیا مقامات دولت ایالات متحده هیچ کوششی برای فروش تسلیحات به ایران به عمل آورده بودند؟ تعبیر مقامات رسمی در مورد رخداد فروش تسلیحات ساخت امریکا به ایران، تنها از سال ۱۹۸۵، با فروش موشک‌های هاواک امریکایی آغاز گردید. از ژانویه سال ۱۹۸٦، تا آشکار شدن جنجال ایران گیت، یعنی نوامبر ۱۹۸٦، تعدادی محموله‌های تسلیحاتی از طریق الیور نورث، به ازاء آزادی گروگان‌های امریکائی که به‌دست افراط گرایان مسلمان لبنانی اسیر بودند، ارسال شده بود.

آگاهی مردم امریکا درباره ایران کنترا تا همین مرحله بیش نبوده است. اینکه گفته شده ایالات متحده، پیش از سال ۱۹۸۵، هرگز تسلیحاتی به ایران نفروخته، دروغ محض است و یکی دیگر از فریبکاری‌های دولت امریکا. فروش انبوه تسلیحات در دوران دولت ریگان ـ بوش، تقریباً بلافاصله پس از مراسم ادای سوگند ریگان در کاخ سفید صورت گرفته است.[۸]

در سال ۱۹۸٤، جین ویتون یکی از پژوهشگران پیشین

۸ـ در مورد کذب بودن ادعای فروش اسلحه از سوی امریکا به جمهوری اسلامی پیش از این توضیح کافی داده شده است.

بزه کاری‌های ارتش، به این نتیجه رسید که هواپیمائی‌های شرکت پان اوی‌یشن متعلق به یکی از سوداگران اسلحه به نام سرکیس سونوکاناهان Sarkis Sonokanahan ، تجهیزات نظامی به عراق حمل می‌کرده‌اند. ویتون بر این باور بود که این یافته با واقعیت بصورت پنهان فروخته شده‌اند.
سازگاری دارد. چراکه در آن زمان، مسلح ساختن عراق به وسیلهٔ سیاء یکی از محرمانه‌ترین عملیات نظامی جهان به شمار می‌آمد. پس از آن، وی آگاهی یافت که هواپیماهای شرکت پان اوی‌یشن راه خود را منحرف کرده و به ایران هم سلاح حمل می‌کردند. ویتون می‌گوید: «نخست بر این گمان بودم که سونوکاناهان دولت ایالات متحده را فریب می‌دهد. منطق حکم نمی‌کرد که در سال ۱۹۸٤، ما می‌توانستیم موافقت بالاترین مقامات دولتی را برای فروش اسلحه به ایران به دست آوریم.»

الیور نورث بهای اعمال خود را می‌پردازد

ویتون، افزون بر سمت اشاره شده در بالا، در پرونده عارف دورانی Arif Durrani هم بعنوان وکیل تسخیری هم انتخاب شده بود. عارف دورانی شهادت داده بود که من خود ناظر فروش انبوه تسلیحات امریکائی، از انبارهای ذخیره ناتو به ایران بوده‌ام. علیرغم آنکه خود نورث به زندان محکوم نشد اما، افراد دیگری به جهت اجرای دستورات وی به زندانهای درازمدت محکوم شدند. یکی از آن اشخاص عارف دورانی بود.

نخستین‌بار که در مورد دورانی مطالبی شنیدم، در مارس ۱۹۹۱، از لاری لیف شولتز Larry Lifschultz بود. لیف شولتز یکی از گزارشگران سابق مجله فار ایسترن اکونامیک ریویو Far Eastern Economic Review بود که اعتقاد داشت، دورانی بدون دلیل محکومیت یافته است. پژوهش لیف شولتز، نزدیک به یک سال به درازا انجامید. وی در پایان پژوهشهایش به این باور رهنمون شد که جزئیات یک سوداگری تسلیحاتی پنهان را، در پیوند با جنجال فروش سلاح کشف کرده است. نتیجه‌گیری وی، بخشی ناگفته مانده، از داستان ایران کنترا بود.

لیف شولتز می‌گوید: «من آگاهی پیدا کردم که قلمرو و حجم فروش سلاحهای غیرقانونی به ایران، از انبارها و ذخایر ناتو صدها بار بیشتر از آن است که در کمیته استماع ایران کنترا در کنگره آشکار شده بود. دورانی با استفاده از ابتکار عمل شخصی خودش، بیش از هفتصد و پنجاه میلیون دلار تسلیحات به ایران فروخته بود». (نقل از پامفاترز پرس Pamphater's Press ، ایت هون، کنتیکات، مورخ سپتامبر ۱۹۹۱)

داستان دورانی از آنجا آغاز می‌گردد که اداره خرید اسرائیل در نیویورک، از وی می‌خواهد با مانوئل خوزه پیرس Manual Jose Pires یکی از سوداگران اسلحه، از اهالی پرتغال ملاقات کند. پیرس در آن زمان برای تهیه متجاوز از دویست و چهل قطعهٔ لوازم یدکی تجهیزات نظامی که سخت مورد نیاز ایرانی‌ها بود، با آنان همکاری می‌کرد. دورانی از طریق پیرس، با

مقامات رسمی دولت ایالات متحده از جمله الیور نورث ملاقات‌هائی به عمل آورد. در سپتامبر ۱۹۸٦، پیرس از دورانی خواست تا برای گفتگو در زمینه برنامه‌های آینده فروش تسلیحات، به لندن سفر کرده و در هتل هیلتون با الیور نورث ملاقات کند. نورث به آگاهی آنان رسانده بود که قطعات یدکی آماده حمل بوده و در مورد پروانه صدور نیز مشکلی وجود نخواهد داشت. وی چنین ادامه می‌دهد: «شما به پروانه صدور نیازی ندارید. اجازه خواهید داشت همه محموله را حمل کنید.» (نقل از پامفاترز پرس صفحه ۱۲)

در دوم اکتبر سال ۱۹۸٦، دورانی که به گونهٔ غیرقانونی مجوزهای لازم صدور را بدست آورده بود، ترتیبات حمل قطعات یدکی موشکهای هاواک را از طریق بلژیک فراهم آورد. درست یک روز پسانتر از حمل موشک‌ها و یک هفته پیش از بروز ماجرای فروش اسلحه، مأموران گمرک وی را در دان بوری ایالت کنتیکات بازداشت کردند. در جریان محاکمه وی در بهار سال ۱۹۸۷، مقامات شورای امنیت ملی و سیا در دادگاه شهر بریج پورت کنتیکات، هرگونه پیوندی را میان فعالیتهای دورانی و دولت ایالات متحده انکار نمودند. هیئت منصفه هم مطالب مقامات یادشده را تأئید نموده و دورانی چهل و یک ساله و تبعه پاکستان را به ده سال زندان و پرداخت ۲ میلیون دلار جریمه محکوم کردند.

شایان گفتن است که قاضی دادگاه، به وکلای مدافع

دورانی، اجازه ارائه گزارش کمیسیون تاور را نداد. چه در گزارش آمده بود که الیور نورث در پی تدارک قطعاتی از موشک هاواک بوده که ایران تا آن زمان امکان تهیه آنها را نداشته است. افزون بر آن، قاضی دادگاه، ارائه هیچیک از مدارک طبقه‌بندی شده‌ای را که بی‌گناهی دورانی را اثبات می‌کرد، مجاز نساخت. در حکم صادره از جانب قاضی تی. جیل روی دیلی T. Gilroy Daly آمده است: «شاید اعمال دورانی در شرایط دیگری، بعنوان (مبادرت به خیانت) تلقی نمی‌گردید».
لیف شولتز و گروه او، پی بردند که تنها کلید اثبات بی‌گناهی دورانی در دست پیرس است. با مطالعهٔ پیشینهٔ وی، آنها به مدارکی دال بر مشارکت او در فروش اسلحه به ایران، با پروانه‌ای که از طرف وزارت دفاع برزیل به مقصد ایران صادر شده بود، دست یافتند (نقل از روزنامه ال تیمپو El Teimpo مورخ ۲۶ دسامبر ۱۹۸۸). افزون بر آن، پیرس در فروش تسلیحات به کشورهای تحریم شده، همچون افریقای جنوبی تخصص یافته بود. آنان همچنین آگاه شدند که پیرس در فوریه ۱۹۸۶، با معاون دادستان کل هولی فیتز سیمونس Holly Fitzsimmons و مأموران گمرک ایالات متحده هم ملاقاتی داشته است. علیرغم آن که نوار ضبط شده مکالمه وی با دورانی هرگز مورد توجه قرار نگرفت اما، وی آن را به مقامات دادستانی تسلیم نمود. مکالمات ضبط شده نوار به وجود پیوندی میان پیرس و دولت ایالات متحده اشاره دارد.

لیف شولتز توانست یک گزارش ۴۰۰ صفحه‌ای از تحقیقات پلیس بروکسل را در بلژیک بدست آورد. به موجب این گزارش سوداگران اسلحه، شهر بروکسل را بعنوان بازار سیاه مورد استفاده قرار داده بودند. بروکسل مرکز اصلی معاملات پیرس برای فروش اسلحه به شمار می‌آمد. یکی از این معاملات در سال ۱۹۸۵، فروش ۱۰۰۰۰ موشک تاو به ایران، بوده است.

تولید ۱۰۰۰۰ موشک تاو بصورت پنهان کار آسانی نیست. تنها در انبارهای ایالات متحده و ناتو چنین ذخیره‌ای را می‌توان سراغ گرفت. گزارش رسمی ایران کنترا حکایت از فروش موشک‌های مذکور از جانب ایالات متحده و اسرائیل به ایران دارد.[۹]

در سال ۱۹۸۷، کن تیمرمن ken Timmerman یکی از متخصصان بین‌المللی سوداگری اسلحه، در گزارشی (نقل از روزنامه دی نیشن، مورخ ۲۵ ـ ۱۸ جولای ۱۹۸۷)، به گونه‌ای آشکار از عملیات قاچاق موشک‌های تاو از انبارهای ذخیره

۹ـ یکی از کسانیکه در بازار سیاه اسلحه فعالیت گسترده داشته است، اریل شارون Ariel Sharon وزیر کشاورزی و دفاع اسبق اسرائیل بود. نامبرده با همکاری مایک حراری Mike Herarri و سازمان مرکزی اطلاعات امریکا شبکهٔ گستردهٔ فروش سلاح قاچاق را در سراسر جهان اداره می‌کردند. خریداران سلاح از شبکه یادشده کشورهای امریکای لاتین، گواتمالا و مکزیک بودند. اما برای ایجاد پوشش بر کوششهای سوداگری خود، شارون اکثراً نام لیبی و جمهوری اسلامی را هم بر فهرست خریداران خود می‌افزود (نقل از کتاب بهره‌های جنگ).

اروپائی ناتو، متعلق به ایالات متحده در درون منطقه ممنوعه گمرک فرودگاه بین‌المللی زاون تم در بروکسل سخن به میان می‌آورد.

وی به نقل از منابع اطلاعاتی فرانسه و آلمان اظهار می‌دارد، ژنرال برنارد راجرز Bernard Ragers ، فرمانده وقت ستاد مشترک ناتو و فرمانده نیروهای ایالات متحده در اروپا، در سال ۱۹۸٦، دستور یک پژوهش درون سازمانی را در زمینهٔ گزارشهای حمل موشک‌های تاو از انبارهای ناتو در آلمان غربی به ایران صادر کرده بود. وی همچنین اظهارات یکی از سخنگویان فرماندهی عالی نیروهای متحده در اروپا را نقل می‌کند که تحقیقات یادشده «یک مسئله سیاسی» بوده و پنتاگون به ما دستور داده بود در آن‌باره اظهارنظری ابراز نکنیم». مقامات اطلاعاتی می‌گویند: «ژنرال راجرز از این که تسلیحات ناتو، بدون آگاهی وی، به ایران فروخته شده، به حیرت آمده بود.»

تیمرمن با استناد به مدارک گمرک بلژیک می‌گوید در این عملیات، حداقل ۳۰۰۰ موشک تاو نقل و انتقال یافته‌اند. هواپیماهای باری از مبداء ایالات متحده، کلاهک‌های موشک‌های یادشده را نیز با خود حمل می‌کردند. پس از ورود کلاهک‌ها به محوطه گمرک، هواپیماهای دیگری حامل فیوزها و موتورها، از انبارهای باویریا در آلمان، در کنار آنها به زمین می‌نشستند. با توجه به آن که کلاهک‌ها هرگز تخلیه نمی‌شدند، عملاً جنبه وارداتی به خود نمی‌گرفتند و بنابراین، نیاز به ترخیص

یا ارائه مدارکی از گمرک بلژیک نداشتند. روزنامه بلژیکی لوسوار Lesoir که به تهیه گزارشی از مدارک گمرکی پرداخته بود، نتیجه‌گیری نمود که عملیات «با دعای خیر پنتاگون» همراه بوده است. (نقل از روزنامه دی نیشن، مورخ ۲۵ ـ ۱۸ جولای ۱۹۸۷)

رابرت مک فارلن Robert Mc Farlane مشاور سابق شورای امنیت ملی، در کمیسیون تاور شهادت داد که وی و دیوید کیمچ David Kimch مدیرکل وزارت خارجه اسرائیل، درخواست جانشین کردن حداقل ۵۰۰ موشک تاو از ذخایر آن کشور را مورد گفتگو قرار داده بودند. لیف شولتز در پرونده پلیس بلژیک، قراردادی به تاریخ اول اگوست ۱۹۸۵ را مشاهده کرده که میان شرکت بین‌المللی کنراد پاناما و یک مؤسسه یونانی برای فروش ۵۰۰۰ موشک تاو منعقد گردیده است. بازرسان پلیس به لیف شولتز اظهار داشتند آنان بر این باورند که شرکت بین‌المللی کنراد پاناما یک شرکت صوری است که اسرائیل بتواند بدان وسیله موشک‌های تاو را به مؤسسه یونانی بفروشد و آنان به نوبه خود مالکیت موشک را، پیش از حمل به ایران در لیسبون، به پیرس واگذار نمایند. تمام این عملیات در جهت پنهان نگاه داشتن منبع اصلی تأمین این موشک‌ها برنامه‌گزاری شده بودند.

نتیجه‌گیری این است که تعداد موشک‌هائی که اسرائیل، بعنوان بخشی از عملیات خط مستقیم پرز ـ یعقوب نیمرودی ـ الشومیر در آخر اگوست و اوائل سپتامبر ۱۹۸۵ تحویل داده‌اند،

برخلاف آمارهای ارائه شده، به جای ۵۰۰ عدد، ۵۰۰۰ عدد بوده است.

لیف شولتز یکی از منابع دیگر به نام ماکس Max را به خاطر می‌آورد که مدعی شده اطلاعات دست اولی از موضوع فروش موشک‌ها در اختیار دارد. در مصاحبه با لیف شولتز در تاریخ ۲۳ مارس ۱۹۹۰، ماکس مسافرت‌های نورث را در سپتامبر و اکتبر ۱۹۸٦ به اروپا شرح می‌هد. در طول این مدت، یکی از همکاران نزدیک‌اش که در مؤسسه وی به کار مشغول بود، شخصاً پیرس و نورث را با یکدیگر مشاهده کرده بود. وی از قول نورث گفته بود: «شما همگی برای دولت ایالات متحده کار می‌کنید، شما کارمند رئیس کل هستید، نگران نباشید. هیچ مشکلی شما را تهدید نمی‌کند».

ویلی دوگریف Willy de Greef که دفتر بروکسل پیرس را به مدت سه سال اداره می‌کرد، به لیف شولتز از قول پیرس گفته بود که دوبار الیور نورث را در لندن ملاقات کرده و به وی گفته است، همه‌چیز را برای حمل موشک‌های تاو به ایران آماده نموده است. پرونده پلیس بلژیک چگونگی استفاده از پایگاه‌های نظامی آدیس بابا در اتیوپی را برای حمل موشک‌های تاو اروپا، به بندرعباس در ایران، در سال ۱۹۸۵، آشکار می‌سازد. پیرس، شرکت ترانس یوروپین ارویز Trans European Airways را که متعلق به جرج میتلمن George Mittleman بود برای حمل موشک‌ها مورد استفاده قرار می‌داده است. میتلمن که یک یهودی

ارتدکس است، ثروت خود را از راه ترتیب پروازهای حجاج مسلمانان به مکه به دست آورده است. این شرکت همان است که در سال ۱۹۸٤، در «عملیات موزز»، یهودیان اتیوپی را از آن کشور خارج و به اسرائیل رسانید. دورانی مدعی است «همان هواپیمائی که محموله‌های تسلیحاتی را از آدیس بابا به ایران حمل می‌کردند، در میانه راه، یهودیان اتیوپی را هم به کشور اسرائیل انتقال می‌دادند».

چرا دولت ایالات متحده نسبت به بازداشت یا حداقل تحقیقاتی در زمینه همکاری پیرس و دورانی به عمل نیاورد؟ به گمان لیف شولتز: پیرس افزون بر داشتن «آگاهی‌هائی بیش از اندازه» دربارهٔ همکاری اسرائیل با پاره‌ای کشورهای عربی، دارای پیشینه بلندمدت سوداگری اسلحه بوده و امکان آوردن وی به یک دادگاه علنی وجود نداشته است. سه هفته پسانتر از صدور رأی محکومیت دورانی، در نهم جولای ۱۹۸۷، پیرس در زندان فدرال در فونیکس اریزونا از وی ملاقات به عمل آورد. پیرس به آگاهی دورانی رساند که مکالمات آنان روی نوار ضبط شده است. وی کوشش نمود که دورانی را وادار به بیان مطالبی در جنبه‌های گوناگون معاملات خود نماید. دورانی، برای آنکه پیرس در جریان محاکمه‌اش به یاری او نیامده، وی را مورد نکوهش قرار داد. پیرس در پاسخ، ضمن تأئید گفته‌های دورانی گفت تصور نمی‌کرده که او به ده سال زندان محکوم گردد. پیرس چنین بیان داشته بود «قرار نبود که وقایع به این صورت

درآید».

ویلیام بلاس William Bloss وکیل دورانی، از اینکه پیرس ـ بدون وابستگی سببی ـ توانسته بود اجازه ملاقات با موکل وی را دریافت دارد، به حیرت افتاده بود. چراکه در این‌گونه موارد ـ بدون بازرسی‌های گسترده پیشینهٔ ملاقات‌کننده ـ دریافت اجازه ملاقات امر کاملاً غیرعادی است. بیان او چنین است: «هیچ شهروند بیگانه با همهٔ بخت یاری نمی‌تواند به زندان فدرال مراجعه کرده، بگوید (می‌خواهم با دوست خود ملاقات کنم) و بعد مسوول زندان بگوید (هیچ اشکالی ندارد، بفرمائید به درون). چنین امری امکان‌پذیر نیست». مسوولان زندان به دورانی گفته بودند که ترتیب ملاقات پیرس، به درخواست یک وکیل مدافع «خانمی از ایالت کنتیکات» داده شده بود.

آیا پیرس از مسافرت به امریکا و امکان بازداشت خود، نگران نبوده است؟ به گمان بلاس، با پیش‌بینی‌های قبلی، گونه‌ای مصونیت قضائی به پیرس داده شده بود. لیف شولتز در گفتگو با یکی از مقامات زندان، اطلاع یافته بود که پیرس در شهر فونیکس با نماینده گمرک و معاون دادستان ایالات متحده هولی فیتزمونس Holly fitzsimmons هم ملاقات نموده و «در موارد محرمانه‌ای» در خدمت دولت امریکا بوده است. فیتز سیمونس ملاقات خود را با پیرس انکار نکرد. و هم ملاقات وی با دورانی را تأئید نمود. فیتز سیمونس در مصاحبه‌ای که لیف شولتز با وی به عمل آورد اظهار داشت، حضور همزمان پیرس و نماینده

گمرک استیو اوردا Steve Aurrda و خود من در فونیکس تصادفی نبوده است. اما با توجه به آنکه پیرس، پیش از محاکمه، یک شاهد دولت فدرال به شمار می‌آمده، بنابر «مقررات معمول» نمی‌تواند در این مورد سخنی بگوید. حتی از ادای توضیح در مورد اینکه آیا اداره کل گمرکات ایالات متحده، ملاقات وی را با دورانی ترتیب داده، پوزش خواسته بود.

پس از آن بود که، لیف شولتز دریافت که ملاقات پیرس، با ادامه تحقیقات گمرک ایالات متحده در مورد موشک‌های هاواک پیوند پیدا می‌کند. مأموران گمرک، بر این باور بودند که معامله مربوط به موشک‌ها در نقطهٔ پنهانی در درون ایالات متحده صورت گرفته و حضور پیرس در شهر فونیکس بعنوان مطلع در این امر بوده است. کوشش اداره گمرک بر آن بود که بوسیله پیرس، دورانی را به آشکار کردن محل اختفای موشکها وادار سازد...

لیف شولتز می‌گوید: «حداقل این است که دولت امریکا با پیرس همکاری به عمل می‌آورده، اما تا چه زمانی نمی‌دانم». در مصاحبه‌ای در اکتبر ۱۹۹۰، پیرس اظهار داشت وی «از راههای رسمی و قانونی...» با دورانی ملاقات نموده است. او مدعی بود که از بابت چند محموله پیشین از دورانی طلبکار است. وی ملاقات خود با فیتز سیمونس و نماینده گمرک را انکار نمود. هنگامی که لیف شولتز با در دست داشتن اقرار فیتز سیمونس به انجام ملاقات فونیکس اشاره نمود، پیرس داستان خود را تغییر

داد و گفت تنها با تلفن با یکدیگر گفتگو کرده‌اند. با توجه به محکومیت الیور نورث (با داشتن مقام بالاتر و اتهام سنگین‌تر) به پرداخت ۱۵۰،۰۰۰ دلار و دو سال حبس تعلیقی و ۱۲۰۰ ساعت کار خدماتی در اصلاح معتادان، باید اذعان کرد که حکم صادره درباره دورانی، منصفانه نبوده است. هنوز پرسش‌های بیشتری هم وجود دارد. از جمله آن که، آیا فروش تسلیحات به ایران چندین برابر آنچه به مردم گفته شده، نبوده است و اگر پنتاگون در این‌باره آگاه بوده، آیا خود آنان در هنگام انتقال محمولات از انبارهای ناتو در اروپا بر مقدار و تعداد آن افزود ننمودند؟

اسلحه نفتی

کاهش دادن قیمت نفت، یکی از خط مشی‌های محرمانه کاخ سفید و از سیاست‌های اصلی ایالات متحده در دوران جنگ تحمیلی ایران و عراق به‌شمار می‌آمد.

بنیان این سیاست بر مبنای توصیه‌های ادوارد لات واک Edward Luttwak ، یکی از اندیشمندان معتبر مرکز بین‌المللی مطالعات استراتژیک، از دانشگاه جورج تاون بوده است. دانشگاه جورج تاون یکی از پایگاه‌های «منبع اندیشه‌ای» واشنگتن است. در اگوست سال ۱۹۸۰، وی مدعی بود که مهار قیمت‌های نفت «یکی و تنها مشکلی است» که دولت ریگان باید از همکاری کشورهای عضو ناتو به گونه‌ای جدی سود جوید و

همچنین «برای حصول اطمینان از جریان بدون تعطیل نفت، به وجود آوردن نیروهای نظامی مداخله‌گر سریع از الزامات فوری است». (نقل از روزنامهٔ در این روزها In These Times مورخ ۲۱ ژانویه، ۱۹۸۷)

از دیگر اقداماتی که کمتر جنبهٔ نظامی داشت، ترغیب عربستان سعودی به تولید نفت بیش از حد و اشباع بازار به‌گونه‌ای که قیمت نفت کاهش یابد. به گمان بسیاری از صاحبان نظران، دلیل اصلی سقوط نفت در میانهٔ سالهای ۱۹۸۰ ، اعمال همین سیاست بوده است.

یکی از جنبه‌های ماجرای ایران گیت که تاکنون در زیر ذره‌بین هیچ گزارشگری قرار نگرفته، نقشی است که امریکا در کاهش قیمت نفت در مذاکرات محرمانه رهبران ایران و ایالات متحده ایفاء کرده است.[۱۰] در مقاله‌ای که در سال ۱۹۸٦، در روزنامه واشنگتن پست به وسیله ادوین روچیلد Edwin Rothschild معاون مدیر سازمان «انرژی شهروندان و ائتلاف کارگران» که یک سازمان تعدیل کننده سیاست‌های انرژی دولت ایالات متحده است، به نگارش درآمد، ادعا شده که دولت امریکا در سال ۱۹۸۵، دولت عربستان را به قلمرو «استراتژی جنگ قیمت‌ها»

۱۰ـ پس از انقلاب اسلامی بین مقامات جمهوری اسلامی و امریکا هیچ‌گاه مذاکره‌ای چه به صورت محرمانه و چه به صورت علنی انجام نگرفته است. گذشته از آن، کاهش درآمدهای نفتی ایران که با توطئه عربستان و امریکا به انجام رسید، خلاف این گفته را نشان می‌دهد.

علیه ایران و کاهش قیمت نفت وادار نموده است. هدف از اعمال این روش، پائین آوردن درآمدهای ایران و ناتوان ساختن بنیه مالی این کشور، در تدارک تجهیزات نظامی علیه عراق بوده است. در اکتبر سال ۱۹۸۵، عربستان سعودی علیرغم توافق نامه‌های اوپک، به افزایش تولید نفت، بالاتر از سقف تعیین شده مبادرت ورزید. درآمد ایران از محل فروش نفت که پیش از آن سالانه ۲۵ میلیارد دلار بود، در میانهٔ سال ۱۹۸۶ به سطح ۶ میلیارد دلار کاهش یافت.

در فوریه سال ۱۹۸۶، ایران پس از پیروزی در تصرف دماغه فاو که حدود ۲۵ کیلومتر با مرز کویت فاصله دارد، کویت و عربستان سعودی را مورد تهدید نیروی زمینی خود قرار داد. در هنگام حمله به فاو گفته شد که پویندکستر مشاور امنیت ملی با در اختیار گذاردن جزئیات آرایش نیروهای عراقی که از طریق عکس‌های هوائی به دست آمده بود، پیروزی ایران را در این حمله تضمین نمود.[11]

آیا ممکن است در یک سیاست کاملاً وارونه، کاخ سفید، ایران را برای افزایش قیمت نفت، به منظور دست‌یابی به امکانات مالی و ادامه جنگ تشویق کرده باشد؟

با توجه به آن که در آن زمان قیمت هر بشکه نفت ۱۰/۹

۱۱ـ حمله به دماغه فاو و تصرف آن، یکی از حماسه‌های غرورآفرین رزمندگان ایران اسلامی است که نمی‌تواند به این گونه تحریف‌ها آلوده گردد.

دلار بود، جرج بوش کوشش نمود عربستان سعودی را در جلوگیری از تولید بیشتر متقاعد سازد. در آوریل ۱۹۸٦، در تلاشی که به اظهار آگاهان «بستن در چاه‌های نفت عربستان» خوانده می‌شد. جرج بوش شخصاً به عربستان مسافرت نمود و با اعداد و ارقام ملک فهد را متقاعد ساخت که «در زمینهٔ نفت، منافع ملی امریکا و عربستان تفاوت دارد». بوش به آمارهائی اشاره نمود که به موجب آن سطح بیکاری در صنایع انرژی امریکا افزایش یافته و «از دیدگاه منافع ملی، امریکا به گسترش صنعت نفت در درون مرزهای خود نیازمند است» (نقل از وال استریت جورنال، مورخ ۷ آوریل ۱۹۸٦). در نخستین کنفرانس مطبوعاتی ماه آوریل، بوش به بیان اظهاراتی همانند سخنگوی اوپک یا نماینده بازار آزاد که ایالات متحده مبلغ آن است مبادرت ورزید. گفته‌های بوش از این قرار بودند: «به گمان من گفتگو دربارهٔ ثبات قیمت جهانی نفت الزامی است. ما نمی‌توانیم ناظر بر سقوط مستمر قیمت‌ها، همانند چتربازی که بدون چتر پرواز می‌کند، باشیم.» یک احتمال دیگر هم وجود دارد که مسافرت بوش به عربستان سعودی در جهت کمک‌رسانی به تولیدکنندگان امریکائی بوده باشد. اما همزمانی این مسافرت با رخداد ایران گیت، باید مورد پژوهش بیشتری قرار گیرد. چه چهار ماه پس از آن، در جلسهٔ اوپک که در ژنو تشکیل گردید، ایران با کاهش تولید در جهت افزایش قیمت نفت موافقت خود را اعلام داشت. درست در همان روز، رئیس‌جمهور ریگان دستوری

را به شورای امنیت ملی برای فروش ۶/۵ میلیون دلار قطعات یدکی موشک‌های ضدهواپیما هاواک به ایران صادر نمود. این گام به برتری هوائی عراق پایان داد.

روچیلد مدعی است پس از پایان جنگ ایران و عراق و با نزدیک شدن انتخابات ریاست جمهوری در ایالات متحده، بوش درصدد مداخلهٔ دوباره در قیمت‌های نفت برآمد. هدف مداخله این‌بار، رساندن قیمت نفت به زیر بشکه‌ای ۲۰ دلار بود. بوش تأکید نمود: «در زمستان گذشته (۱۹۸۷)، وزیر انرژی جان هرینگتون John Herrington به عربستان سعودی اعزام گردید تا قیمت‌های نفت را بین ۱۸ تا ۱۵ دلار در هر بشکه ثابت نگاه دارد و اطمینان حاصل کند که در تابستان پیش از انتخابات، قیمت‌های نفت، برای مصرف کنندگان امریکائی افزایش نخواهد یافت». (دی نیشن مورخ ۱۱ جولای ۱۹۸۸)

مردم امریکا همواره بر این باور بوده‌اند که قیمت بنزینی که آنان در اتومبیل خود مصرف می‌کنند، نتیجه تصمیم‌گیری شیخ‌نشین‌هاست. در حالیکه این یک پندار نادرست و بیشتر ره‌آورد یک فریبکاری است. در اینجا می‌توان با اطمینان گفت که خط و مشی‌های محرمانه و بلندپروازی‌های سیاسی جرج بوش بود که قیمت بنزین را در جایگاههای مصرف تعیین می‌نمود.

بعد دیگری از ماجرای ایران گیت

تاکنون بسیاری از منابع و از جمله روزنامه‌ها و دولت اسرائیل کوشش کرده‌اند که اظهارات آری بن مناش Manache Ari Ben افسر سابق سازمان جاسوسی اسرائیل را بی‌اعتبار سازند. نکته در سمت گیری‌ها یا مقدار درگیری که وی مدعی است در ماجرا ایران کنترا داشته، نیست. بلکه آنچه بیشتر اهمیت دارد، کیفیت اطلاعاتی است که وی از آنها آگاهی دارد. شمار فراوانی با دشمنی، او را مردی دو چهره و فریبکار می‌نامند. مهم آن نیست که وی چه اعمالی انجام داده یا نداده و یا آنکه آگاهی‌های خود را از چه منابعی به دست آورده باشد. اهمیت موضوع در رخدادهائی است که وی شرح آنها را بیان داشته است. شاید بتوان سخن وی را تنها دریچه‌ای به درون دنیای عملیات پنهان نامید. اثبات و مدلل ساختن اظهارات وی، بر عهده روزنامه‌نگاران پژوهشگر و کمیته‌های تحقیقاتی کنگره است. نخستین‌باری که مؤلف در مارس ۱۹۹۱، بن مناش را ملاقات کرد، او تمام یک صبح و بخش بیشتر بعدازظهر همان روز را به بحث و گفتگو دربارهٔ ده سال خط مشی‌های پنهان ریگان و بوش در کاخ سفید پرداخت. در میان موضوع‌های مورد گفتگو، می‌توان از نقش رئیس وقت سیا رابرت گیتس در یاری‌رسانی به عراق، برای دست‌یابی به سلاح‌های شیمیائی، اتهامات اعضاء ستاد انتخاباتی ریگان و طرح عملیات معروف به «شگفتی اکتبر» که به موجب آن، آزادسازی ۵۲ گروگان امریکائی از

ایران با تأخیر عمدی صورت گرفت و همچنین موضوع اینسلاو INSLAW ، یک شرکت کامپیوتری واقع در واشنگتن که جایزه اول مسابقات نرم‌افزاری آن، بوسیله یکی از دوستان نزدیک اروین میس دادستان کل به سرقت برده شد، نام برد. بن مناش تأکید دارد که فروش اسلحه امریکا و اسرائیل به ایران به مراتب بیش از آن است که به آگاهی مردم رسیده است. زیرا چنانکه ادعا شده دولت اسرائیل به تنهائی متجاوز از ۸۰۰ میلیون دلار، کمیسیون فروش بیش از ۸۰ میلیارد دلار فروش سلاح به ایران را در طول هشت سال جنگ دریافت داشته است.[۱۲] به ادعای وی وجوه حاصل از فروش اسلحه در چند کشور امریکای لاتین و بلوک شرق توزیع می‌شده است.

در آوریل ۱۹۸۹، در جریان انجام یک معامله فروش اسلحه، وی از جانب مأموران گمرک ایالات متحده بازداشت و به جرم توطئه و شکستن قانون مهار صادرات تسلیحات متهم گردید. در آن زمان وی کوشش داشت سه فروند هواپیمای سی-۱۳۰ هرکولس متعلق به اسرائیل را بدون موافقت وزارت امور خارجه (که برای فروش تسلیحات ساخت امریکا الزامی بود) به ایران بفروشد. در هرحال، نامبرده پس از شش هفته محاکمه در نوامبر سال ۱۹۹۰، تبرئه و آزاد گردید. بن مناش با تأکید

۱۲ـ خواننده باید توجه داشته باشد که تأکید بر اصل فروش اسلحه به ایران از جانب اسرائیل یا امریکا و ارائه ارقام به شرحی که در بالا اظهار می‌شود از گونهٔ همان ترفندهائی است که نویسنده این کتاب تلاش در توصیف آنها دارد.

می‌گوید از سال ۱۹۸۷ تا ۱۹۸۹، عضویت یک گروه بلندپایهٔ اطلاعاتی اسرائیلی را بر عهده داشته که زیرنظر مستقیم نخست‌وزیر اسحاق شامیر و مدیریت مستقیم اوی پازنر Pazner Avi مشاور وی اداره می‌شده است. به گفتهٔ او، فروش سه هواپیمای سی - ۱۳۰ بخشی از موافقت‌نامه «اسلحه به ازاء آزادی گروگان» های اسرائیلی در لبنان به شمار می‌آمده است.[۱۳]

وی همچنین ادعا می‌کند که عضو گروه ویژه‌ای بوده که در نوامبر ۱۹۸۰ زیرعنوان «کمیته مشترک نیروهای اطلاعاتی دفاع نظامی اسرائیل - موساد ناظر بر روابط ایران و اسرائیل» در راستای طرح «شگفتی اکتبر» و فروش تسلیحات ساخت امریکا به ایران از طریق اسرائیل، به وجود آمده است. عملیات یادشده به وسیلهٔ موساد و واحد اطلاعات نظامی ارتش اسرائیل بصورت مشترک اداره می‌شده است.

بن مناش ضمن توصیف رخدادهای گوناگون، به شرح واقعه‌ای می‌پردازد که در اوائل جولای ۱۹۸۷ به وقوع پیوسته بود. رابرت گیتس رئیس وقت سیا و وزیر دفاع ایران[۱۴] در شهر

۱۳ـ اری بن مناش که خود یکی از افسران اطلاعاتی اسرائیل بود، به اشاره سیا بخشی از فعالیت‌های سوداگری سلاح را که به اصطلاح خود او در راستای به وجود آوردن «سرمایه سیاه» انجام می‌گرفته، به معامله با ایران و عراق نسبت می‌دهد.

۱٤ـ مسافرت وزیر دفاع جمهوری اسلامی به کشوری که با آن دارای روابط دیپلماتیک نمی‌باشد، ادعای باطلی است.

کنزاس میسوری، در هتل ویستا Vista Hotel برای خرید مقدار قابل ملاحظه‌ای تسلیحات نظامی ملاقات می‌کنند. وی مدعی است بعنوان حافظ منافع اسرائیل در آن جلسه حضور داشته است.[۱۵] قرارداد بصورت «میان‌بر Pass Through» به معنای فروش از ذخائر اسرائیل، با تعهد جانشین کردن آنها به وسیله واشنگتن، تنظیم شده بود. (نقل از بولتن امور خارجه اسرائیل، مورخ دوم اکتبر ۱۹۹۱)

بنابر ادعای بن مناش حتی پس از آشکار شدن ماجرای ایران گیت، امریکا و اسرائیل هنوز به فروش اسلحه به ایران ادامه می‌دادند.

با توجه به آن که در ۲۳ فوریه ۱۹۸۷، شعبه گمرکات ایالات متحده در سفارت امریکا در رم، ضمن تلگرافی، به کوششهای اسرائیلی‌ها برای حمل موشک‌ها تاو به ایران اشاره نموده، دیدگاههای بن مناش تا حدودی مورد تأئید قرار می‌گیرد. در گزارش یادشده آمده است که «یک دولت خارجی کوشش دارد برای خرید ۱۰۰۰۰ موشک تاو (برای مصرف در خارج)، از دولت ایتالیا گواهی به دست آورد». مقرر بود معامله یادشده در سوئیس انجام پذیرد.

بن مناش می‌گوید در آن معامله، اسرائیلی‌ها جمعاً ۱۲۰۰۰

۱۵ـ در جلسه‌ای که یک وزیر و رئیس سیا شرکت داشته باشند، حضور فردی مانند مناش در سطح کارشناس یک کشور سوم، عقلاً پذیرفتنی نیست.

موشک تاو ساخت امریکا در محموله‌های ٤۰۰۰ عددی به ایران فروختند. در ۸ نوامبر سال ۱۹۸۷، روزنامه انترناشنال هرالد تریبون گزارش داد که «ممکن است اسرائیل در پایان تابستان گذشته در مورد فروش ۷۵۰ میلیون دلار تجهیزات نظامی با ایران، به توافق رسیده باشد». گفته می‌شود محموله یادشده شامل موشک‌های ضد تانک تاو ساخت امریکا، موشک‌های گابریل هوا به سطح ساخت اسرائیل، موتورهای جت‌های جنگنده اف ـ ٤ و اف ـ ٥، تانک و اتومبیل جیپ بوده باشند. معامله از طریق واسطه سومی در شهر ژنو، کشور سوئیس به انجام رسیده بود.

در جریان آن تابستان، اسرائیلی‌ها با یک هیئت بلندپایه ایرانی در سه جلسه متوالی ملاقات نمودند (نقل از روزنامه ار سوئیس مورخ ١٤ اگوست ۱۹۸۷). جلسات دو روزه مذکور بدون اطلاع سفیر ایران در دفتر اروپائی سازمان ملل و یا کنسول آن کشور در ژنو تشکیل گردید. ایرانی‌ها هیئتی در سطح اعضاء کابینه برای ادامه گفتگوها و برقراری تماس با اسرائیلی‌ها و امریکائیان اعزام داشتند[16] (نقل از روزنامه میدل ایست اینسایدر Middle East Insider، مورخ ۱۷ اگوست ۱۹۸۷). دو طرف همچنین مهاجرت یهودیان ایرانی را به اسرائیل به ازاء تحویل

١٦ـ از هنگام به ثمر رسیدن انقلاب اسلامی، شعار و اقدامات ضد صهیونیستی ایران در سراسر جهان طنین‌افکن بوده است. با توجه به این پیشینه تصور هرگونه ارتباط میان ایران و اسرائیل و امریکا ناممکن و غیرمحتمل است.

سلاح به ایران مورد گفتگو قرار دادند. بر اساس توافق دو طرف مقرر گردید ۲۵۰۰۰ یهودی ایرانی در مدت شش ماه، ایران را ترک نمایند. (نقل از روزنامه لندن اوبزرور، مورخ ۱۳ سپتامبر ۱۹۸۷)

شایان گفتن است که فروش این مقدار موشک‌های تاو ساخت امریکا، بدون تأئید آن کشور ـ حتی اگر اسرائیل به نمایندگی امریکا عمل کرده باشد ـ غیرممکن است.[۱۷]

لاری لیف شولتز روزنامه‌نگاری که پرونده عارف دورانی را از نزدیک پی‌گیری می‌کرد، آگاه شده بود که اطلاعات بن مناش در یکی از جنبه‌های کمتر شناخته‌شدهٔ ماجرای ایران گیت، از اعتبار ویژه‌ای برخوردار است.

لیف شولتز در طی بررسی‌های خود دریافت که در میانهٔ سالهای ۱۹۸۰، چگونه پاکستان واسطه فروش میلیون‌ها دلار تسلیحات ساخت امریکا به ایران شده و چگونه دو میلیارد دلار تجهیزاتی که کاخ سفید برای مجاهدین افغان پیش‌بینی کرده، به مصرف کنترای نیکاراگوئه و عملیات پنهان رسیده بود. (ایسترن اکونامیک ریویو، دسامبر ۱۹۹۱)

۱۷ـ در اینجا حتی خود نویسنده به عملی نبودن برنامه‌هائی که به شرح و بسط آنها همت گماشته، اعتراف دارد و بدین صورت بی‌پایه بودن تمامی نکات مربوط به فروش سلاح از سوی امریکا یا هر کشور دیگری را به ایران آشکار می‌سازد.

بن مناش می‌گوید یک گروه پشتیبانی و مشاوره که ترتیبات ارسال تسلیحات به ایران را به طور پنهان می‌دادند، مدت سه سال در پاکستان مستقر بودند. داستان لیف شولتز به وسیله دو منبع پاکستانی که خود در عملیات شرکت داشتند و یک عضو دیگر که در واحد ملی پشتیبانی، از واحدهای تابع ارتش پاکستان خدمت می‌کرده و خود وی نیز از عامل‌های انتقال اسلحه به ایران بوده، مورد تأئید قرار گرفته است. یک منبع دیگر هم که از چهره‌های شناخته شده جامعهٔ تشیع پاکستان بوده و با بخش اطلاعاتی درون سازمانی یا ISI پاکستان پیوند داشته، موارد بالا را تائید می‌کند.

یکی از اعضاء پیشین واحد اطلاعات پاکستان، شبکه یادشده را از (پنهانی‌ترین) عملیات اسلام‌آباد می‌داند. (روزنامه نیودهلی، مورخ ۲۴، ۱۹۹۱)

در یکی از این نقل و انتقال‌ها، تسلیحاتی که محموله‌ای به ارزش ۳۰۰ میلیون دلار از جانب کنگره برای کمک به مجاهدین افغان ارسال شده بود، پس از رسیدن محموله به پیشاور و حرکت به مقصد تعیین شده، به جانب ایران فرستاده شد. دولت ایران ۳۰۰ میلیون دلار ارزش این محموله را بصورت نقد به یکی از بانک‌های لوکزامبورگ واریز نمود.

بن مناش به لیف شولتز اظهار داشت: «این یکی از نخستین گام‌های پایه‌ای بود که برای جوشان کردن پول بیشتر و یاری‌رسانی به کنترا از سوی عامل‌های اطلاعاتی امریکا آفریده

شد)).

این نخستین‌بار در وارونه کردن و غیرقانونی مصرف کردن اعتبارات دولتی ایالات متحده نبوده و آخرین‌بار نیز نخواهد بود. در سال ۱۹۸۷، از سوی فدراسیون اقدام آمریکائیان افغانی‌تبار، اتهاماتی عنوان شد که از جمع ۱۰۰۹ میلیون دلار کمکهای مصوبه کنگره برای مجاهدین افغان، تنها ۳۹۵ میلیون دلار به آنان رسیده است. رئیس هیئت مدیره گروه یاد شده اندرو اویا Andrew Evia می‌گوید، بین سالهای ۱۹۸۰ تا ۱۹۸٤ از مبلغ ۳٤۲ میلیون دلار تخصیصی کنگره، تنها ۳٦ میلیون دلار بصورت کمکهای نظامی به افغانستان حمل گردیده است. اویا بر این باور است که ۷۰ درصد از جمع کمکهای مصوبه، هرگز بدست چریک‌های مجاهد افغان نرسیده است.

نکته شایان توجه این است که هنوز بطور یقین آشکار نشده که آیا باقی مانده کمکهائی که از سوی کنگره برای افغان‌ها به تصویب رسیده حتی به دست کنترای نیکاراگوئه هم رسیده باشد. اویا اظهار می‌دارد: ((شاید پاره‌ای بی‌میل نبودند که باقیمانده کمکها به کنترا داده شود. اما، رهبران کنترا در برابر می‌گویند، آنان حتی کمکهای مورد ادعای الیور نورث را هم دریافت نداشته‌اند)). لذا پرسش اصلی این است: وجوه در کجا هستند؟ ۷۰۰ میلیون دلار کمکهای مصوبه به چه کسی داده شده است؟ (نقل از روزنامه ساندی تایمز هند مورخ ۲٤ نوامبر ۱۹۹۱)

پاسخ اینست که وجوه یادشده به گونه‌ای به درون

عملیات پنهان سرازیر شده‌اند که احتمالاً تا زمان حاضر نیز آشکار شدن آنها به مصلحت نمی‌نماید.

ظهور دوباره: «شگفتی اکتبر»

بدون بررسی کافی دربارهٔ نظریهٔ «شگفتی اکتبر»، هیچ پژوهشی در روابط ایران و امریکا کامل نخواهد بود. پژوهشگران توانسته‌اند اشاراتی مبنی بر وجود سازشی میان گروه ستاد انتخاباتی ریگان، برای نگاهداری گروگان‌های امریکائی تا ۱۹۸۰، بدست آورند. در سال ۱۹۹۱، گری سیک Gory Sick یکی از اعضاء مرکز امنیت ملی در امور ایران در دولت کارتر و استاد سیاست در امور خاورمیانه در دانشگاه کلمبیا، تا حدودی موضوع را آشکار ساخت. تا آن زمان، آگاهی چندانی در این باره در دست نبود. وی طی مقاله‌ای در روزنامه نیویورک تایمز موضوع آن را در برابر افکار همگانی قرار داد. بیشتر روزنامه‌نگاران پژوهشگر که مدتها درصدد افشا کردن «شگفتی اکتبر» بودند، در هنگام انتشار مقاله گری سیک، زمان را برای انجام پژوهشهای خویش مناسب یافتند.

برای دولت، بی‌اعتبار خواندن روزنامه‌نگاران چپ‌گرا و یا پیشرو آسان بود. اما تسری دادن این پندار به گری سیک به راحتی امکان‌پذیر نبود. سیک در سال ۱۹۸۵، در کتابی زیرعنوان «همه‌چیز فرو پاشید»، درباره بحران گروگان‌گیری سال ۱۹۸۰، به افشاگری پرداخت.

سیک، پس از آنکه پژوهشهائی را در مورد ایران کنترا آغاز نمود، به نکات کنجکاوانه‌ای دست یافت که چشم‌پوشی و حتی افشاگری در مورد آنها امکان‌پذیر نمی‌نمود. بدین‌ترتیب، سمت‌گیری منطقی وی چنین بود که پیش از آغاز قلم‌فرسائی در مورد جنجال ایران کنترا، نخست باید در باب تقدم بروز ماجرای «شگفتی اکتبر» آگاهی‌های لازم بدست می‌آورد. پس از آن که مقالهٔ سیک در نیویورک تایمز انتشار یافت، نویسنده با او ملاقات کرد. این ملاقات درست پس از آن دست داد که من با اری بن مناش[۱۸] عامل اطلاعاتی اسرائیل مصاحبه‌ای را به آخر رسانده بودم. در این مصاحبه بن مناش مدعی بود که آگاهی‌های شخصی دست اولی از ملاقات‌های امریکائیان، ایرانیان و اسرائیلی‌ها در ماه اکتبر در پاریس دارد. این خود در ملاقات من و سیک مبنائی برای گفتگو بود. هرکسی که با بن مناش گفتگوئی انجام داده باشد، به خوبی می‌داند که برای ارزیابی درجه اعتبار ادعاهای او، باید با روزنامه‌نگاران دیگری که وی را مورد مصاحبه قرار داده‌اند، گفتگو به عمل آورد. سیک و من در یک مورد همسوئی داشتیم: ممکن است پاره‌ای بن مناش را سطل سوراخ شده بدانند، اما آگاهی‌هائی که وی ابراز می‌دارد، عالی و دست

۱۸ـ بدون تردید تعریف نویسنده از بن مناش عامل صهیونیستی تنها از بابت پرداختن به داستانی است که به صورت کتابی قابل انتشار باشد. والا میان مقامات ایرانی با امریکائیان و اسرائیلیان از ابتدای انقلاب اسلامی ملاقاتی رخ نداده است.

اول‌اند.[۱۹]

سیک می‌گوید: «درباره پاره‌ای جزئیاتی که او ابراز می‌دارد، به حیرت می‌افتم. او گاهی اوقات به نکاتی اشاره می‌کند که در مورد واقعی بودن آنها دچار تردید می‌شوم. اما هنگامی که درباره آنها به بررسی می‌پردازم. آنها را حقیقی می‌یابم». پس از انتشار کتاب سیک در اکتبر ۱۹۹۱، تعدادی از نشریات و پاره‌ای مقالات بر آن شدند که اساساً رخداد «شگفتی اکتبر» را «نفی» کنند.

از آنجا که برخی از منابع مورد استفاده سیک، سوداگران اسلحه و یا عامل‌های اطلاعاتی بوده‌اند، اتکاء به گفته‌های آنان چندان اطمینان‌بخش به‌شمار نمی‌آمد. از این روی، روزنامه‌ها همگی فریاد برآوردند که «شگفتی اکتبر»ی وجود نداشته است. گویا کوشش روزنامه بر آن بوده که بگویند «بوش، میس والن هرگز به مردم امریکا دروغ نگفته و بدون هیچ تردید، سازشهای پنهانی و فسادی هم در دولت ریگان وجود نداشته است».

یکی از روزنامه‌نگاران پژوهشگر به نام کرسیتوفر هایچنز Christopher Hichens ، بر این باور است که برخی از نشریه‌ها مانند نیوزویک و نیوریپاپلیک، ممکن است به دلیل پشتیبانی خویش از سیاستهای کشور و همچنین «غرور حرفه‌ای» اساساً

۱۹ـ اری بن مناش Ary Ben Manash اسرائیلی ایرانی‌الاصل که کتابی زیرعنوان «سرمایهٔ جنگ» در سال ۱۹۹۲ در امریکا انتشار داد.

توطئه «شگفتی اکتبر» را نادیده گرفته و لذا از واقعیت داستان بخوبی آگاهی پیدا نکرده باشند. (نقل از دی نیشن مورخ دوم دسامبر ۱۹۹۱)

در پاسخ به ایرادهای کسانی که می‌گویند «سیک» از منابع نه چندان معتبر استفاده کرده، هایچنز وی را مورد تأئید کامل قرار داده و بعنوان یاری در کنارش باقی ماند. هایچنز اظهار می‌دارد: «می‌گوئید منبع قابل اعتمادی نیست. آیا او تاکنون فرد درستکار و صدیقی نبوده است؟ آیا درستی یا نادرستی اطلاعاتی که وی ارائه داده، تاکنون مورد بررسی مرجعی قرار گرفته است؟» او همچنین استدلال می‌کند که از دیدگاه روزنامه تایم یا مجله نیوزویک، افراد قدرتمندی چون ادوین میس، ریچارد الن، جرج بوش و رابرت مک فارلن علیرغم نقش‌شان در عملیات پنهان، یا حتی فعالیتهای غیرقانونی، دروغ‌پرداز یا حقه‌باز تلقی نمی‌شوند.

اگر کسی ادعا کند که «گروه ریگان، هیچ گاه به چنین اقدامات خیانت‌آمیزی مبادرت نورزیده»، بدون شک از دوران قدرتمداری آنان در کاخ سفید آگاهی کافی ندارد.

با توجه به آنکه در جنجال ایران کنترا، روزنامه‌نگاران همواره بر آن بوده‌اند که «نظریه توطئه احمقانه» را به بازپرسان نسبت دهند، دو پرسش اساسی در اینجا، بدون پاسخ می‌ماند. علیرغم تمام اقدامات مداخله‌گرانه، آیا هنوز باید این فرض را بپذیریم که ستاد انتخاباتی ریگان، در کوششهای آزادسازی

گروگان‌ها که از سوی کارتر به عمل می‌آمد، مداخله نداشته است؟ آیا انتصاب مجدد دونالد گرگ که در زمان کارتر هم در مقام مشاور امنیت خدمت می‌کرد، بعنوان مشاور امنیت ملی معاون رئیس‌جمهور بوش، یک امر کاملاً اتفاقی بوده است؟

افزون بر اینها، در اطراف جنجال «شگفتی اکتبر» نکات اسرارآمیز دیگری هم پراکنده‌اند که با منطق همسوئی ندارند. اجازه دهید برای یک لحظه گمان‌زنی کنیم که در مورد دیر آزاد کردن گروگان‌های امریکائی در ایران، گونه‌ای سازش در کار بوده است. به علت پشتیبانی کارتر از شاه، انقلابیون ایرانی به شدت از او تنفر داشته و مایل نبودند در انتخابات دوباره برنده شود. بدین سبب، ایرانی‌ها با ستاد انتخاباتی ریگان برای آزاد نکردن گروگان‌ها ـ تا پس از انجام انتخابات ـ قرار و مداری می‌گذارند. اکنون باید پرسید پس چرا آنان حتی پس از قرارداد، تا هفته سوم ژانویه از آزاد کردن گروگان‌ها خودداری نمودند؟ آیا با نگاهداری بیشتر گروگان‌ها پس از انتخابات، آنان به دنبال گرفتن امتیازات بیشتری نبودند؟ اگر ستاد انتخاباتی ریگان، سازشی با ایرانی‌ها به عمل آورده باشد، آیا پیش‌بینی کرده بودند که آزادی گروگان‌ها در لحظه ادای سوگند ریگان، ممکن است اندکی غیرعادی بنظر آید؟ ناگفته پیدا است که آزاد کردن گروگان‌ها در میانه ماه نوامبر، شکست کارتر را به دست ایرانی‌ها قطعی می‌ساخت.

اگر ستاد انتخاباتی ریگان سازشی با ایرانی‌ها به عمل

آورده باشد، چه عاملی می‌توانست آنها را به قول و قرارشان پایبند سازد؟ این پرسش از آن جهت شایان توجه است که پس از آزادی گروگان‌ها، ایرانی‌ها دیگر حربه‌ای در دست نمی‌داشتند. چه در صورت انتخاب شدن ریگان به مقام ریاست جمهور، تمام قول و قرارهای پیش از انتخابات، بنظر بدون اثر می‌رسیدند. مگر آن که دولت تازه به قول خویش وفادار می‌ماند و تعهدات متقابل خود را به انجام می‌رساند.

اکنون باید اذعان کرد که واقعیت هم دقیقاً بر همین روال رخ داده است. دولت تازه بعنوان بخشی از تعهدات «شگفتی اکتبر» خویش، نسبت به ایرانی‌ها، تا پایان سال ۱۹۸۲، امکانات فروش تسلیحات ساخت امریکا را به ایران فراهم آورده بود. بنابر اظهارات اوراهام تامیر Avraham Tamir ، مدیرکل سابق وزارت امور خارجه اسرائیل، اجازه فروش تسلیحات ساخت امریکا به ایران در دسامبر ۱۹۸۲، به پایان می‌رسید. در این زمان بود که امریکا در جنگ هشت ساله، به مسلح ساختن عراق در برابر ایران پرداخت. این اقدام، یک نتیجه‌گیری منطقی به همراه داشت که اسرائیل باید فروش تسلیحات را به ایران متوقف سازد.

با آنکه پیدا کردن راه چاره چندان هم پیچیده نبوده، اما احتمالاً مدتی طول می‌کشید تا ایرانی‌ها به آن دست می‌یافتند. آنان پیش از این، با گروگان گیری توانسته بودند امریکائیان را به فروش اسلحه وادار سازند. اکنون هم با گروگان گرفتن ویلیام باکلی William Backley رئیس پایگاه سیا در بیروت و دیگر

امریکائیان، در راه ادامه خرید تسلیحات گام برمی‌داشتند. داستان خود را دوباره تکرار می‌کرد: ایرانی‌ها به اسلحه نیاز داشتند و امریکائیان آزادی گروگان‌های خود را خواستار بودند. تنها تفاوت در اینجا، نبودن زمان انتخابات، بعنوان محور سازش بود.

از دیدگاه پژوهندگان عملیات پنهان، آنچه اهمیت دارد اقدامات ریگان و بوش پس از انتخابات ریاست جمهوری است. اگر هر آینه انجام سازشی بین آنان و ایرانی‌ها در آینده افشاء گردد، در تمام دوران طولانی اعمال خط مشی محرمانه دولت‌های ریگان و بوش، یک سازش قابل اشاره، «شگفتی اکتبر» خواهد بود.

فصل ششم

مسلح کردن عراق

در اگوست سال ۱۹۹۰، هنگامی که رئیس‌جمهور بوش اعزام سربازان امریکائی را به خلیج فارس، برای دفاع از عربستان سعودی اعلام داشت، مردم امریکا بر این باور بودند که جنگ علیه یک مستبد خونخوار صورت می‌گیرد. اما، آنچه مردم از تشخیص آن ناتوان بودند، سیاست کاخ سفید نسبت به عراق بود که از آن‌چه تاکنون اعلام شده، پیچیده‌تر به نظر می‌رسید. هدف‌های سیاست کاخ سفید نسبت به ایران روشن بود. فروش اسلحه و جانشین کردن ذخائر تسلیحاتی ناتو و تأمین اعتبار برای عملیات پنهان. اما در مورد عراق این هدف بیشتر جنبهٔ ژئوپلتیکی پیدا کرده بود. به سخن دیگر، حصول اطمینان از عدم پیروزی ایران در جنگ با عراق بود. نکته‌ای که در این بررسی از قلمرو

توجه به دور مانده، تلاشهای سخت‌کوشانه و روزافزون مسلح کردن صدام حسین، در پاره‌ای از زمینه‌ها، پس از اعلام آتش بس میان دو کشور، در اگوست ۱۹۸۸ است.

فرانک کارلوچی Frank Carluchi ، در زمان وزارت دفاع کاسپر واینبرگر، بین سالهای ۱۹۸۲ ـ ۱۹۸۱ معاون وی، و در سال ۱۹۸۷ ، مشاور امنیت ملی رئیس‌جمهور بود. او با خوشحالی اظهار می‌دارد «با عراقی‌ها تبادل اطلاعاتی گسترده‌ای» داشتیم و «هیچ‌یک از سلاحهای امریکائی که به آنان فروخته شده، ظرفیت‌های چندان قابل اشاره‌ای به آنان نمی‌بخشد». (نقل از مصاحبه با مؤلف کتاب مورخ ۲۱ نوامبر، ۱۹۹۱)

دولت ایالات متحده در تمامی دوران جنگ ایران و عراق، و حتی پس از پایان‌گیری آن و تا آخرین لحظات حمله به کویت در اگوست ۱۹۹۰، صدام حسین را زیر چتر پشتیبانی خود قرار داده بود. این سیاست، هرگز به آگاهی کنگره یا مردم امریکا نرسید. این از گونهٔ عملیات پنهان به شمار می‌آمد.

سرچشمه روابط امریکا و عراق به مارس ۱۹۸۲، زمانی که ویلیام کیسی مدیر وقت سیا به سفر پنهانی به بغداد مبادرت ورزید، بازمی‌گردد. قصد از این سفر، فراهم آوردن ترتیباتی بود که وزارت امور خارجه امریکا نام عراق را از فهرست کشورهای پشتیبان تروریسم حذف نماید. چه نخستین گام برای برقراری دوباره روابط دیپلماتیک میان عراق و امریکا، همین امر بود. (نقل از روزنامه کامون ویل Common Weal ، مورخ ۱٤ ژوئن ۱۹۹۱)

کیسی با بارزان حسین (برادر ناتنی صدام حسین) همتای عراقی خود، در محل سازمان امنیت عراق ملاقات نمود. اما، گزارش آن را که حاکی از همکاری اطلاعاتی ایالات متحده و عراق بود به آگاهی کمیته‌های اطلاعاتی مجلس نمایندگان یا سنا نرساند (نقل از روزنامه نیویورک تایمز مورخ ۲۶، ۱۹۹۲). خبر پیوندهای اطلاعاتی دو کشور، از راه سفارت امریکا در بغداد به بیرون سرایت کرد.

در گزارشهای اخیر روزنامه‌ها (لوس آنجلس تایمز مورخ ۷ مه ۱۹۹۲) آشکار گردید که جرج بوش، اطلاعات استراتژیکی نظامی را شخصاً در اختیار صدام حسین قرار می‌داده است. در جریان سفری به خاورمیانه دراگوست ۱۹۸۶، بوش پیام خویش را وسیله حسنی مبارک رئیس‌جمهور مصر برای صدام ارسال داشته بود. بنابر گفته‌های مقامات رسمی دولت که با موضوع آشنائی دارند، بوش از صدام حسین وسیله مبارک خواسته بود که از نیروی هوائی خود علیه نیروهای ایران استفاده بیشتری به عمل آورد. کمتر ازیک‌ماه از آن تاریخ، عراق بر شدت حملات هوائی خود بر تأسیسات نفتی ایران افزود.

ایالات متحده، در همان حال که در جریان فروش اسلحه به ایران قرار داشت، با در اختیار گذاردن عکسهای ماهواره‌ای جاسوسی، عراق را در حمله به مناطق و تأسیسات نفتی و نیروگاه‌های ایران یاری می‌رساند. در سال ۱۹۸۶، بنابر اظهارات مقامات اطلاعاتی که در روزنامهٔ واشنتگن پست درج گردید،

اطلاعات ماهواره‌ای به مدت دوسال تمام در اختیار عراق گذارده می‌شد. اظهارات مقامات مسوول نشانگر آن بود که در طی دوسال، دو بار ویلیام کیسی با مقامات سطح بالای عراق ملاقات نمود تا از جریان بدون اشکال اطلاع‌رسانی ماهواره‌ای و حمله به تأسیسات ایرانی‌ها، اطمینان حاصل نماید. در اوائل ماه اکتبر، مدت زمان کوتاهی پس از ملاقاتی که بین طارق عزیز وزیر خارجه عراق و کیسی در محل سازمان ملل به عمل آمد، عراق حمله غافلگیرانه‌ای را به ترمینال نفتی سیری که تصور می‌رفت از گزند حمله‌های هوائی مصون خواهد بود، به عمل آورد.

در این جلسه همچنین، کیسی ضمن پرسش از رضایت خاطر عراقی‌ها، اطمینان داد که ارائه اطلاعات ماهواره‌ای به آنان ادامه خواهد داشت (نقل از واشنگتن پست مورخ ۱۵ دسامبر ۱۹۸٦).

ساندی سایمز لندن همچنین اخباری از کمک هواپیماهای اواکس ایالات متحده به عراق که از پایگاههای عربستان سعودی به پرواز درمی‌آمدند، انتشار داد: «از آغاز جنگ ایران و عراق، کشور عربستان سعودی با اجازه دولت ایالات متحده، درباره تحرکات ارتش ایران اطلاعات لازم را در اختیار عراق قرار می‌داد». (نقل از ساندی سایمز مورخ ۱۷ مارس ۱۹۸۵)

«در دوران جنگ، هر دوازده ساعت یکبار، از تحرکات ایران در دریا و زمین اطلاعاتی به طور منظم به عراق داده می‌شد. دادن اطلاعات تحرکات هوائی ایران، گاهی هم در فواصل زمانی

کوتاه‌تری انجام می‌گرفت.»

پشتیبانی نظامی امریکا از صدام حسین، پس از آن آغاز گردید که کیسی به طور پنهانی به عراق مسافرت نمود. با برداشتن نام عراق از فهرست کشورهای پشتیبان تروریسم، امکان فروش تجهیزات به اصطلاح «دوگانه» به عراق فراهم گردید. گرچه بیشتر استفاده از تجهیزات نامبرده در امور غیرنظامی بود، اما، می‌توانست در عرصه کارزار و نیز در موارد فراوان دیگر هم به کار برده شوند. یکی از بلندپایگان وزارت امورخارجه امریکا می‌گوید: «تصمیم به پشتیبانی از عراق در جنگ علیه ایران، تنها از سوی سیا اتخاذ نگردید. این تصمیم، پیش از آن هم مورد بررسی وزارت امور خارجه قرار گرفته و سپس در بالاترین سطح مسوولان به تصویب رسید.» (نقل از روزنامه نیویورک تایمز، ۲۶ ژانویه ۱۹۹۲)

یکی از روزنامه‌نگاران به نام موری واس Murray Waas ، پژوهشی را در مورد روابط امریکا و عراق در طول سالهای ۱۹۸۰، به عمل آورده است. در یک رشته مقاله‌هائی که در دسامبر ۱۹۹۰ انتشار یافت، واس گزارش داد که در واشنگتن سخن از فشارهائی است که از سوی ملک حسین پادشاه اردن، به سفارت امریکا درعمان وارد می‌گردد. قصد از این فشارها آن بود که امریکا در جنگ ایران و عراق به علت حملهٔ ایران به مناطق نفتی عراق و تخریب بصره ـ تنها بندر این کشور ـ جانب عراق را بگیرد. کاردار وقت سفارت امریکا در بغداد ویلیام ایگلتون

William Eaglton به دولت خود توصیه کرده بود، امریکا با مجاز ساختن فروش تسلیحات از طریق کشور سومی به عراق، باید محدویت‌های تسلیحاتی خود را نسبت به این کشور لغو نماید.

به دیگر سخن، به جای برداشتن تحریم‌های تسلیحاتی که ممکن بود در کنگره سر و صدا به پا کند، مصلحت دولت در آن است که اجازه فروش تسلیحات بوسیلهٔ کشور سومی را صادر نماید. گرچه با این پیشنهاد، امریکا عملاً قانون مهار صدور تسلیحات را زیر پا می‌گذاشت اما، با بستن چشم‌های خود بر واقعیت‌ها، می‌توانست به هدف‌های ژئوپلتیک خود در منطقه خاورمیانه دست پیداکند. (نقل از ویلج ویس، مورخ ۱۸ دسامبر ۱۹۹۰)

بدین ترتیب کشورهای هم‌پیمان امریکا در منطقه، نقش شرکت‌های خط مقدم را برای فروش تسلیحات امریکائی به عراق بر عهده گرفتند. واس می‌گوید محموله‌هائی از کشورهای اردن، مصر و کویت با تائید کاخ سفید به عراق تحویل داده می‌شد. تمام این عملیات به گونه‌ای پنهان و به دور از چشم کنگره امریکا صورت می‌گرفت. یکی از کارمندان سابق سیا که مستقیماً با ویلیام کیسی مدیر وقت سیا کار می‌کرد، می‌گوید: «کویتی‌ها مقدار معتنابهی پول و اسلحه با اطلاع کامل ما برای عراق ارسال می‌داشتند. در سال ۱۹۸۲، ارتش اردن، هلیکوپترهای هیو Huey ساخت امریکا را به عراق ارسال داشت» (نقل از نیویورک تایمز، مورخ ۲۶ ژانویه ۱۹۹۲). علیرغم آن که سنا بر قانون صادرات

ایالات متحده و انتقال سلاحهای ساخت امریکا از طریق کشور سومی، ممنوعیت‌هائی را اعمال کرده بود اما، معاون رئیس‌جمهور و یا هیچ فرد دیگری برای جلوگیری از این امر، کوششی به عمل نیاوردند.

بنابر تلگراف‌های طبقه‌بندی شده وزارت امور خارجه، در پایان تابستان ۱۹۸٦، سعودی‌ها مقدار اعلام نشده‌ای بمب و مهمات دیگر به عراقی‌ها تحویل داده بودند (نقل از روزنامه لوس‌آنجلس تایمز، مورخ ۷ مه ۱۹۹۲). منابع دولتی به واس گفته‌اند که تحویل سلاح از طرف سعودی‌ها به عراق، با آگاهی کامل دولت ایالات متحده صورت گرفته است. جمز بیکر Baker James وزیر امور خارجه، این انتقال تسلیحات را عملی «غیرعمد» خواند و مدعی شد که در مورد آنها به کنگره اطلاع داده شده است.

وقتی در این مورد از رئیس‌جمهور بوش پرسش شد که آیا دولت پیشین اجازه انتقال سلاح‌ها را از عربستان سعودی به عراق دریافت داشته بود، پاسخ نامبرده تنها این جملات بود «نه، پاسخ به پرسش شما نه است».

با این همه، واس به نقل از منابع اطلاعاتی می‌گوید، وزیر دفاع کاسپر واینبرگر از ماجرای این انتقال آگاهی کامل داشته است. بخشی از این معامله، در اختیار گذاردن اطلاعاتی درباره سلاح‌های روسی مانند تانک‌های تی ۷۲ و هلی‌کوپترهای هیند Hind از سوی عراق به امریکا را شامل می‌شد.

یکی از این معاملات دریافت چهار عدد هلی‌کوپترهای هویتر Howither ملخ‌دار، در برابر یک تانک تی ـ ۷۲ را دربر می‌گرفت. به جهت ترسی که عراقی‌ها از مطلع شدن روسها از این معامله‌ها و قطع ارسال تسلیحات‌شان را داشتند، دست آخر این داد و ستدها به جائی نرسید و تعطیل گردید. سال بعد نیز تلاش دیگری در این راه به عمل آمد که به علت بالا بودن قیمت سلاحها، در آخرین دقایق، آن هم از سوی امریکا معوق ماند. تلاش سومی هم از جانب کارل پری Carl Perry ، یکی از مدیران اجرائی شرکت هلی‌کوپترهای هیوز Hughes به عمل آمد. پری بر آن بود که یک فروند هلی‌کوپتر هنید ساخت شوروی بدست آورد. نخست پری با سرهنگ جان استانفورد John Stanford یکی از دستیاران واینبرگر تماس گرفت. استانفورد، پری را با سرتیپ نرمان بلیلاک Norman Blaylock که مسوولیت عملیات پنهان خریدهای سلاح شوروی را برای وزارت دفاع بر عهده داشت، در تماس قرار داد. یکی از طرفهای معامله، شخصی به نام سرکیس ساقانالیان Sarkis Saghanalian از بزرگترین سوداگران جهانی اسلحه و از مهمترین تأمین‌کنندگان سلاح برای عراق به شمار می‌رفت. پنتاگون به پری اطلاع داده بود که از انجام معامله با ساقانالیان لبنانی‌الاصل موافق نیست. اما، حقیقت موضوع از این قرار بود که شرکت هیوز پس از آگاهی از آنکه پلیس فدرال نسبت به فعالیتهای پری و ساقانالیان در مورد فروش ۱۰۳ هلی‌کوپتر جنگی و سایر تسلیحات به عراق ـ برخلاف قانون

صدور اسلحه ـ مشغول بررسی شده، وی را اخراج نمود. گواهی فروش هلی‌کوپترها و مهمات یادشده از طریق کویت و مبداء ایتالیا (به غلط) صادر و به عراق تحویل داده شده بود.

ساقانالیان مدعی است که از مأموران سابق سیا بوده است. این ادعا درستی مالکیت وی را بر شرکت هوائی پان اویشین Pan Aviation در شهر میامی بیان می‌دارد. شرکت یادشده، پس از انحلال شرکت هوائی ار امریکا Air America که در مالکیت سیا بود، با همان سرمایه، در سالهای ۱۹۷۰ به وجود آمد. وی مدعی است معامله‌های تسلیحاتی که برای عراق ترتیب داده، با موافقت وزارت امور خارجه، کاخ سفید و شورای امنیت ملی بوده است.

ساقانالیان در سال ۱۹۸۲، فروش ٦۰ هلی‌کوپتر هیوز را به مبلغ ۲۵ میلیون دلار به عراق ترتیب داد. علیرغم کوششهائی که از سوی اعضاء سنا برای جلوگیری از تحویل این هلی‌کوپترها به ارتش عراق به عمل آمد، در سال ۱۹۸۳، هیوز اجازه فروش ۳۰ فروند هلی‌کوپتر ۵۰۰ دی و ۳۰ فروند هلی‌کوپتر دبل تاپ ۳۰۰ سی را به عراق، از دولت امریکا دریافت داشت. ارزش این معامله ۲ میلیون دلار بود و قرار بود به وزارت ارتباطات و حمل و نقل عراق تحویل داده شود. (نقل از روزنامه فلایت Flight ، مورخ اول ژانویه ۱۹۸۷)

بنابر گمان‌زنی واس، فروش تسلیحات به عراق در یک دورهٔ ده ساله، تنها به وسیله ساقانالیان از میلیاردها دلار متجاوز بوده است. به نقل از یک مأمور سابق ایالات متحده «اگر

می‌خواهید با عراق معامله‌ای به انجام برسانید، باید ساقانالیان را ببینید». واس به این حقیقت هم آگاهی یافته بود که دولت ریگان، از طریق پاره‌ای از مقامات حزب جمهوریخواه، به گونهٔ پنهانی، فروش تسلیحات را به صدام حسین، به دست ساقانالیان انجام می‌داده است. یکی از این معاملات، فروش یک میلیارد و چهارصد میلیون دلار تسلیحات ساخت فرانسه بود که به ترغیب کاخ سفید، از مجرای دیپلماتیک به طور پنهانی انجام پذیرفت. فرانسویان در فروش تسلیحات یادشده از نگران کردن ایرانی‌ها که در آن زمان گروگانهای فرانسوی را در اختیار داشتند، احساس ناآرامی می‌کردند. واس با نقل از پرونده‌های اطلاعاتی ایالات متحده در مورد فروش تسلیحات ساخت فرانسه نشان داد که عامل‌های اطلاعاتی امریکا، از فروش یادشده آگاه بوده و تحویل آن را به عراق ترغیب نموده بودند.

یکی‌دیگر از موارد فروش اسلحه به‌عراق، وسیلهٔ جان میچل John Mitchell ، معاون سابق دادستان در دولت ریچارد نیکسون بود. نامبرده به علت انحراف از قانون در پرونده واترگیت، به ۱۹ ماه زندان محکوم گردید. میچل در سال ۱۹۸۰ ، یک شرکت مشاوره‌ای به نام پژوهش بین‌المللی گلوبال تأسیس نمود و دستیار نظامی زمان نیکسون، سرهنگ جک برینان Jack Brennan را بعنوان رئیس هیئت مدیره آن برگزید. میچل و برینان توانستند برای فروش هلی‌کوپترهای غیرنظامی به عراق و گرفتن تأئید کنگره، ساقانالیان را یاری دهند. چندسال پسانتر،

ساقانالیان به شرکت گلوبال متوسل شد تا موافقت دوبارهٔ واشنگتن را برای فروش هلی‌کوپترهای نظامی بدست آورد. ساقانالیان به شرکت گلوبال توضیح داده بود که به بخش مهار مهمات وزارت امور خارجه گفته شود که هلی‌کوپترها به کویت حمل می‌گردند.

برینان به علت گواهی‌های نادرست مقصد، از پذیرش معامله خودداری کرد. در دسامبر ۱۹۸۷، ساقانالیان، کارل پری و یکی دیگر از مقامات شرکت هیوز به نام ویلیام الیس Ellis William ، به فروش تسلیحات نظامی ساخت امریکا به عراق متهم شدند. اما، به علت آنکه مقامات اطلاعاتی امریکا از ارائه مدارک طبقه‌بندی شده به دادگاه خودداری نمودند، جریان محاکمه سه سال به درازا انجامید.

با این همه، در سال ۱۹۸۵، میچل توانست در فروش ٦ هلی‌کوپتر مک دانال داگلاس به عراق ساقانالیان را یاری بخشد. مبلغ این قرارداد ۲۷/٤ میلیون دلار بود. ساقانالیان از پرداخت حق واسطه‌گری به میچل خودداری نمود. پس از مرگ میچل در دسامبر ۱۹۸۸، وارتان و ساقانالیان بر سر تقسیم ماترک، علیه یکدیگر برخاستند. نتیجه آنکه مبلغ ۱۵۷،۰۰۰ دلار دارائی، در مقابل ۱٤۱۰۰۰ دلار بدهی میچل، جمع و تفریق شد. نکته شایان توجهی که در جریان جدال وارثان آشکار گردید، برخورد آنان بر سر ۳/۵ میلیون دلار حق واسطه‌گری فروش لباس نظامی به ارتش عراق بود که قرارداد آن را ساقانالیان به نتیجه رسانده بود.

در این معامله میچل، ساقانالیان، برینان و معاون اسبق رئیس‌جمهور اسپرواگنیو، مشارکت داشتند. مبلغ ۱۸۰ میلیون دلار منافع آن باید میان این دست اندرکاران تقسیم می‌گردید. در این معامله، اگنیو نمایندگی یکی از تولیدکنندگان نساجی ایالت تنسی را بر عهده داشت. پس از آشکار شدن ناتوانی ظرفیت تولید شرکت یادشده، وی با توسل به ریچارد نیکسون، از او درخواست نمود ضمن نامه‌ای، از دوست صمیمی خود چاوشکو رئیس جمهوری رومانی، بخشی از قرارداد را بعنوان پیمانکار دست دوم به یکی از شرکت‌های نساجی رومانی واگذار نماید.

ساقانالیان با اتکاء به پشتیبانی کامل دولت ایالات متحده، افزون بر فروش تجهیزات نظامی، کمک‌های فنی هم در اختیار صدام حسین قرار می‌داد. والس توانست یادداشتی‌هائی هم از چارلز میشل چین Charles Michael Chinn که در عین‌حال، علیه ساقانالیان شهادت داده بود، بدست آورد. چین می‌گوید از طرف ساقانالیان استخدام شده بود تا خلبانان عراق را برای پرواز با جت فانتوم ـ ٤ که عراقیها اخیراً از یک خلبان پناهنده ایرانی بدست آورده بودند، آموزش دهد. چین مدعی است هنگامی که ساقانالیان با روبرت اکلی کارشناس برجسته وزارت امور خارجه در امور ضدتروریسم و سفیر پسانتر امریکا در پاکستان، در مورد مسافرتش به عراق مذاکره می‌کرده، حضور داشته است.

در اوائل سال ۱۹۸٤، هنگامی که دولت برای فروش ٤٥ فروند هلی‌کوپتر چند منظوره با عراقی‌ها مذاکره می‌کرد، ناگهان

مشکلات خود را نشان دادند. چه سناتور الن دیکسون Dixon Alan ، دمکرات از ایالت ایلی نویز، حتی پیش از آنکه وزارت بازرگانی نسبت به دادن پروانه صدور هلی‌کوپترها اقدامی به عمل آورد، به این وزارتخانه اعتراض کرد.

در ژانویه سال ۱۹۸۵، خرید تسلیحات امریکائی به وسیله عراق رو به افزایش نهاد. سربازان ایرانی به وسیله تانک‌های ام. ۶۰ و سلاحهای سنگین و بمب‌های بی‌هوشی‌آور که در اختیار عراقی‌ها گذارده شده بود، از منطقه هورالحمار در شمال بصره، پس رانده شدند. یکی از گزارشها حاکی بود «در صورتی که روابط دو کشور بهبود یابد و صدام کشور خود را به سوی غرب هدایت کند، امریکائیان ممکن است، فروش هواپیماهای اف ۱۵ و اف ۱٦ را به آن کشور مورد بررسی قرار دهند». (نقل از گزارش خارجی مورخ اول اکتبر ۱۹۸۵).

بدون هیچ شک، روابط نظامی امریکا و عراق در این مرحله رو به گسترش گذارده بود. در سال ۱۹۸۵، روزنامه کویتی الوطن اظهارنظر نمود: «مذاکرات خرید ٤۵ هواپیمای جنگنده امریکائی با رادارهای پیچیده و موشک‌های ویژه هوائی بین عراق و امریکا در نوامبر سال ۱۹۸۵، آغاز گردید. گزارش همچنین، به مبادله وابستگان نظامی عراق و امریکا و بازدید و گفتگوی مسوولان بخش ایران و عراق در وزارت دفاع امریکا با مقامات بلندپایه عراق، اشاره دارد.

در اگوست سال ۱۹۸۵، شرکت هیوز موافقت خود را با

فروش ۲٤ هلی‌کوپتر مدل ۵۳۰ اف به وزارت حمل و نقل و ارتباطات عراق اعلام نمود. در ۲٦ اگوست ۱۹۸۵، خبرگزاری عراقی هاتساو Hatsav گزارش داد که یکصد و پنجاه نفر از خلبانان عراقی در پایگاه امریکائی دیار بکر ترکیه، در نزدیک مرزهای شمالی عراق تحت آموزش قرار گرفته‌اند و سازمان ناتو اداره این دوره آموزشی را بر عهده گرفته است. در ۱۷ نوامبر ۱۹۸٦، هاتساو گزارش مشابهی از آموزش خلبانان عراق در دیاربکر را انتشار داد. در ماه اگوست، مجله نیوزویک مدعی شد که تکنسین‌های غیرنظامی نیروی هوائی امریکا، آموزش خلبانان عراقی را در آن کشور برعهده دارند.

در نوامبر ۱۹۸٦، دولت ایالات متحده فروش ٤۵ فروند هلی‌کوپتر بل مدل ۲٤۱ اس تی را به عراق مورد تصویب قرار داد. با آنکه این هلی‌کوپترها برای مصارف غیرنظامی ساخته شده بودند، اما در همان حال، برای استفاده نظامی، دگرگونی‌هائی در آنها داده شده بود. کاخ سفید به کنگره اطمینان داده بود که هلی‌کوپترهای یادشده در ارتش عراق مورد استفاده قرار نخواهند گرفت.

با این همه، زمانی که روزنامه‌نگاران غربی برای بار دوم مشغول دورزنی در منطقه کردنشین شمال عراق بودند، پاتریک تیلر Patrick Taylor گزارشگر روزنامه واشنگتن پست، همان هلی‌کوپترهای غیرنظامی را در خدمت ارتش عراق مشاهده می‌کند (به نقل از روزنامه واشنگتن پست، مورخ ٦ اکتبر

۱۹۸۸). تیلر می‌گوید بین شش تا ده فروند از همان هلی‌کوپترها را در کنار هلی‌کوپترهای ام ۱۸ ساخت شوروی مشاهده کرده است. علیرغم این گزارش، وزارت امور خارجه امریکا تأکید داشت که هیچگونه شاهدی حاکی از استفاده ارتش عراق از هلی‌کوپترهای یادشده وجود ندارد و خلاف اطمینان خاطری که به کنگره داده شده عمل نشده است. افزون بر این، آنان مدعی بودند که دلیلی بر استفاده هلی‌کوپترهای یادشده در ارتش عراق در دست نبوده است.

انتقال فن آوری

بین سالهای ۱۹۹۰ - ۱۹۸۵، متجاوز از یک میلیارد و نیم دلار تجهیزاتی مانند هلی‌کوپتر، کامپیوتر و وسایل الکترونیکی که دارای موارد استفاده دوگانه بودند، به کشور عراق فروخته شد. در بین همین سالها، بیش از ۷۷۰ پروانه صدور کالاهای ساخت ایالات متحده به عراق مورد تصویب قرار گرفتند. این معاملات، بدون آگاهی کنگره و با اطلاع و حتی پشتیبانی فعالانه دولت ریگان - بوش انجام گرفت.

پاره‌ای از مقامات دولتی با سیاست مسلح‌سازی عراق موافق نبودند و کوششهائی هم در توقف روند آن به عمل آوردند. استفان براین Stephen Bryen که در میانهٔ سالهای ۱۹۸۱ تا ۱۹۸۸، بعنوان متخصص تکنولوژی‌های پیشرفته که با امنیت ملی پیوند دارند، در پنتاگون مشغول خدمت بود، اظهار می‌دارد

که برای متوقف کردن صدور تجهیزات ـ با استفاده دوگانه ـ به عراق، بارها کوشش به عمل آورده است. اما هربار وزارت بازرگانی نسبت به او پیشدستی به خرج می‌داده است.

«وزارت امور خارجه از اعلام عراق بعنوان یک کشور غیردوست که به مفهوم برقراری مهارهای بیشتری بر صادرات اقلامی با استفاده نظامی باشد سرباز میزد. (نقل از روزنامه باکا ریتون نیوز Baca Raton News مورخ ۱۲ مه ۱۹۹۱)

همزمان با آن که دولت امریکا، معاملات فروش اسلحه با عراق را تشویق می‌کرد، درصدد انتقال فن‌آوری‌هائی بود که می‌توانست در تولید سلاحهای پیچیده، همانند کامپیوتر و ماشین ابزارهای دقیق، وسائل کنترل کیفیت و آزمایش و ارزیابی تجهیزات، تعمیر موتورهای جت و راکت مورد استفاده قرار گیرد. با آن که اکثر این فن‌آوری‌ها و فرآوردها می‌توانستند از اروپا بدست آورده شوند اما، تدارک اعتبارات لازم از آنجا امکان‌پذیر نمی‌بود.

عراق با انبوه مشکلاتی که از نظر مالی در برابر خود داشت، ایالات متحده را یکی از چند کشوری می‌دانست که می‌تواند اعتبارات اضافی را از آن دریافت دارد.

براین شواهدی بدست آورده بود که نشان می‌داد، فروش این کالاها و انتقال فن‌آوری‌ها پیشرفته، عراق را در ساخت واحد تولید موشک سعد ۱٦ یاری داده‌اند. در یک مورد ویژه، وی پیشنهاد فروش سیستم کامپیوتر تطبیقی، همانند آنچه در ارتش

ایالات متحده و در برنامهٔ آزمایش موشکهای سندز به کار می‌رود، به دست آورده بود. علیرغم آن که وزارت بازرگانی تأکید داشت که کامپیوترها، موارد استفاده نظامی ندارند، اما دفتر براین به اوراق تبلیغاتی آنها دست پیدا کرده بود که «موارد استفاده نظامی» آنها را نشان می‌داد (نقل از نیوزورلد ریپورت مورخ ۵ سپتامبر ۱۹۹۱).

دانیل ای. کلاسکی Dennis E. Kloske معاون سابق وزیر بازرگانی، از دیگر کسانی است که علیه سیاست‌های کاخ سفید در مسلح سازی عراق، اظهار نگرانی ژرف نموده بود. وی به کمیته فرعی روابط خارجی سنا در زمینهٔ سیاست اقتصادی و بازرگانی و بین‌المللی اظهار داشت که مقامات دولتی به ویژه وزارت امور خارجه، به توصیه‌های او در محدود ساختن انتقال فن‌آوری امریکائی به عراق توجهی ننموده‌اند. زیرا دولت درصدد برقرار کردن روابط بهتری با بغداد برآمده بود.

یکی از پیشنهادهای محدودسازی انتقال فن‌آوری به عراق وسیله رابرت کی میت Robert Kimmit ، معاون وزیر امور خارجه و رابرت هاس Robert Haas ، دستیار شورای امنیت ملی ارائه گردید. کی میت پسانتر در برابر کنگره اظهار داشت: «ارائه چنین امری را به‌خاطر نمی‌آورم»، که نمونهٔ شیوه رایج، در میان دولتمردان حکومت ریگان بوش است. (نقل از روزنامه واشنگتن پست مورخ ۲۳ مه ۱۹۹۱)

علیرغم آنکه ایالات متحده خود یکی از امضاءکنندگان

پیمان مهار فن‌آوری ساخت موشک MTCR بود، با این همه، انتقال فن‌آوری موشکی ایالات متحده را در طرح ساخت موشک‌های سعد ۱٦ عراق مورد تصویب قرار داد.

در هشتم ژانویه ۱۹۹۰، کلاسکی پیشنهادی را برای بررسی رابرت گیتس معاون وقت سیا ارسال داشت. در آن پیشنهاد به موارد نقص پیمان مهار فن‌آوری موشکی در عراق اشاره رفته بود. گیتس به مفاد آن پیشنهاد توجهی مبذول نداشت. (نقل از روزنامه کمون ویل Common weal، مورخ ١٤ ژانویه ۱۹۹۱)

همچنین، وزارت بازرگانی پیشنهاد محدودیت‌های بیشتر صادرات ایالات متحده، در مورد تحویل کالاهائی با توان استفاده در امور نظامی را، برای کشور اردن هم مطرح ساخت. در آن زمان، اردن بعنوان راه عبور تجهیزات نظامی به سوی عراق در مظان شک قرار داشت. گیتس با این پیشنهاد نیز به مخالفت برخاست. یکی از مقامات سابق شورای امنیت ملی می‌گوید، بدون مشورت با مقامات بالاتر، گیتس توان این‌گونه تصمیم‌گیری‌هارا نداشت. (به نقل از روزنامه ویلج ویس، مورخ ۱۹ مارس، ۱۹۹۱)

روزنامه واشنگتن پست، مورخ ۱۰ آوریل ۱۹۹۱، گزارش داد، پیش از آنکه کلاسکی در برابر کنگره ظاهر شود، از سوی جان سانونو John Sununu، رئیس کارکنان کاخ سفید به رابرت موسباجر Robert Mosbacher وزیر بازرگانی، اطلاع

داده شده بود که دانیل ای. کلاسکی را از شغل خود برکنار نماید.

وزارت امور خارجه و وزارت بازرگانی هردو منکر آن شدند که استعفای کلاسکی دستوری بوده است. آنان می‌گویند وی شخصاً برای ترک خدمت تصمیم گرفته بود.

آیا رابرت گیتس در به دست آوردن سلاح‌های شیمیایی به صدام حسین یاری رسانده بود؟

در اوایل جولای ۱۹۹۱، در یکی از برنامه‌های خبری ان. بی. سی بنام نایت لاین، الن فریدمن، یکی از گزارشگران روزنامه فایننشال تایمز، در نیویورک مورد مصاحبه قرار گرفت و داستانی را دربارهٔ پیوند ویژه یک سوداگر اسلحه اهل شیلی به نام کارلوس کاردوئن Carlos Carduen با سیا بیان داشت. یکی از مأموران سابق سیا اظهار داشت که حداقل در یک مورد، شخصاً ناظر ملاقات معاون وقت سیا رابرت گیتس و کاردوئن در فلوریدا بوده است. سایر منابع، امکان ملاقاتهای دیگری را هم در اروپا تأئید نمودند.

در پی آشکار شدن این مطالب، پژوهش مشترکی پا گرفت. پژوهش یادشده با داستانی همراه بود که چگونگی همکاری سیا، در انتقال فن‌آوری ساخت بمب‌های خوشه‌ای به دست یک شرکت پنسیلوانیائی که مأموریت حمل آنها را به عراق برعهده داشت، بیان می‌کرد. سپس، گزارشی از بوکا ریتون

فلوریدا دریافت شد که از ماجرای تأسیسات ساخت سلاحهای شیمیایی لیبی در (رافتا) پرده برمی‌داشت. در انجام این طرح، لیبی از همکاری کامل پیمانکاران حمل و نقل سیا که مواد مرگ‌آور به آن کشور و عراق تحویل می‌دادند، برخوردار بوده است.

کاخ سفید فروش هرگونه سلاح به عراق و ملاقات گیتس با کاردوئن را طبق معمول انکار نمود (البته اگر کسی بخواهد به حرفهای گیتس اعتماد کند). در سال ۱۹۸۷، در جریان بررسی انتصاب گیتس به مقام ریاست سیا، وی در مجلس سنا با پرسش‌های جدی در باب نقش خود در افتضاح ایران کنترا روبرو گردید. در نتیجه ناگزیر نامزدی خود را برای احراز ریاست سیا پس گرفت. در ماه مه ۱۹۹۱، زمانی که ویلیام وبستر از ریاست سیا استعفا نمود، گیتس دوباره نامزد احراز این مقام گردید.

در جریان پژوهش‌های کمیسیون تاور، گیتس شهادت داد که در اول اکتبر ۱۹۸۶، چارلز الن Charles Allen تحلیل گر سازمان سیا، جریان غیرقانونی فروش سلاح به ایران و انتقال منافع آن به کنترا را به آگاهی وی رسانیده بود. الن «از آنچه به او گفتم به شگفتی درآمد. به او گفتم من نمی‌خواهم بیش از این، در آن مورد چیزی بشنوم». واقعاً گیتس چه‌گونه عامل اطلاعاتی بوده است؟ به او اطلاعاتی داده شده که احتمالاً در دهۀ حاضر از اهمیت و حساسیت ویژه‌ای برخوردار است. اما او می‌خواهد با شهادت دروغین خود به مردم بگوید، در حالیکه آلن این

اطلاعات فوق‌العاده بااهمیت را در اختیارش قرار می‌داده، او گوشهای خود را گرفته و صداهای غیرعادی درمی‌آورد تا گفته‌های الن را نشنود.

یک هفته پسانتر، گیتس، ویلیام کیسی و الیور نورث در یک جلسه ناهار دور هم جمع بودند. گیتس در برابر کمیسیون تاور عنوان کردن هرگونه موضوعی را در این زمینه، در جلسه ناهار انکار نمود. شاید وی وجود فعالیتهای غیرقانونی در سیا را بااهمیت تلقی نمی‌کرد (بنظر می‌رسد او تصمیم گرفته بود به فعالیتهای غیرقانونی دیگران اعتنائی نکند. بدیهی است آخرین چیزی که گیتس انتظار نداشت این بود که در دایره سیا بعنوان یک نابکار شناخته شود).

آشکار است سناتور دیوید بورن David Boren که خود از اعضاء تیم پنهان بوش و نمایندهٔ وی در کمیتهٔ اطلاعاتی سنا بود، نمی‌توانست گیتس را به علت داشتن اطلاعاتی در باب کوششهای غیرقانونی ایالات متحده، در تحویل سلاح به عراق، تحت فشار قرار دهد. شایان گفتن است که در یک مورد ویژه، در جلسه احراز صلاحیت، گیتس نمی‌توانست همکاری‌های اطلاعاتی ایالات متحده و عراق را انکار کند.

در پاسخ به پرسش سناتور بیل برادلی، سناتور دمکرات از نیوجرسی، گیتس جواب مثبت داد و افزود قوانین همکاری اطلاعاتی با کشورهای دیگر «کاملاً مبهم بوده و به روابط واسطه‌ای اشاره دارد». سناتور برادلی در همان حال که گیتس را

زیر پرسش قرار داده بود، اشاره کرد آیا این‌گونه تبادل‌ها با عراق صرفاً به زمینهٔ امور اطلاعاتی محدود می‌شده است؟ گیتس پاسخ داد: «موضوعاتی که در اختیار عراق قرار داده شد، در محدوده همان روابط واسطه‌ای قابل تعبیر است.» برادلی درصدد ادامه پرسشها بود که رئیس کمیته، دیوید بورن سناتور دمکرات از ایالت اوکلاهما، زیرعنوان افشاء اطلاعات طبقه‌بندی شده، از ادامه پرسش و پاسخ جلوگیری به عمل آورد. (یکبار دیگر بورن جان بوش را نجات بخشید.)

چرا سیا باید درصدد آن باشد که صدام‌حسین به سلاح‌های شیمیائی دست پیدا کند؟

ویکتور مارچیتی Victor Marchetti می‌گوید بنظر سیا، سلاحها یا هسته‌ای هستند یا سنتی، چیز دیگری بین آنها وجود ندارد. بنابراین، سلاحها شیمیائی از اهمیت چندانی برخوردار نیستند و برد عملیاتی قابل ملاحظه‌ای هم ندارند. در عین‌حال، نسبت به موثر بودن سلاحهای شیمیائی گونه‌ای تردید هم در اذهان وجود دارد. به طور نمونه، گفته می‌شد در صورت وزیدن باد در صحنه کارزار، سلاحهای شیمیائی حالت آتش‌زائی به سوی عقب را پیدا می‌کنند. ضمناً این تصور هم وجود داشت که چون سلاحها شیمیائی از سوی ایالات متحده و شوروی به کناری نهاده شده‌اند، پس خطر چندانی ندارند و اگر کشوری در جهت بدست آوردن آنها تلاش کند، اقدامی غیرحرفه‌ای به عمل آورده است.

بدین ترتیب اگر سیا، صدام حسین را در به دست آوردن سلاحهای شیمیائی یاری می‌رساند، بر پایهٔ این تصور بود که احتمالاً برای کشور دیگری خطر جدی دربر نخواهد داشت.

اگرچه سناتور نتوانست به ژرفای پیوند کوششهای مسلح سازی عراق آگاهی یابد اما، یکی از خبرنگاران فلوریدائی از روزنامه بوکاریتون نیوز به نام دان وارد Don Ward موفق به این کار گردید.

یکی از منابعی که وارد توانست اطلاعات دست اولی از آن دریافت دارد، ریچارد بابایان Richard Babyan ، بود که در میانهٔ سال ۱۹۹۲، در زندان پالم پیچ به اتهام اخلال در امور امنیتی در انتظار محاکمه به سر می‌برد. بابایان که اساساً شهروندی ایرانی است به وارد اظهار داشت که وی زیر فرماندهی گیتس به عراق سلاح تحویل می‌داده است. بابایان که در عین‌حال برای تهیه گزارشهای نایت لاین از شبکه تلویزیونی ان. بی. سی. و فرونت لاین از شبکه تلویزیونی سی. بی. اس. از منابع موثق به شمار می‌آمد، در جلسه غیرعلنی استماع کمیتهٔ مجلس نمایندگان کنگره، به فروش سلاح به کشور عراق شهادت داد. در مارس ۱۹۹۱، وی با ادای سوگند اظهار داشت که در یک رشته جلساتی که وسیله گیتس برای فروش سلاح به عراق تشکیل شده بود، مشارکت داشته است. واسطه این فروش، یک سوداگر اهل شیلی به نام کارلوس کاردوئن بوده است.

در سال ۱۹۸۰ که جنگ تحمیلی ایران و عراق آغاز

گردید، کارلوس که در آن زمان یک سازندهٔ بی‌اهمیت اسلحه در ساندیاگو شیلی بود، با افسران عراقی که علاقمند به داشتن فن‌آوری ساخت بمب‌های خوشه‌ای بودند، قراردادهائی منعقد ساخت. بمب‌های یادشده از آن جهت که منطقهٔ گسترده‌ای را با ساچمه‌های فراوان مورد حمله قرار می‌دادند، برای استفاده نیروی هوائی مبتدی عراق، سلاح کاملاً مناسبی بودند. کاردوئن در پاسخ به انتقادکنندگان و در دفاع از فروش سلاح به صدام حسین اظهار داشت که چون در آن زمان، صدام از دوستان غرب به شمار می‌آمد و با رژیم آیت‌الله خمینی در حال جنگ بود، فروش اسلحه به وی مشکلی به وجود نمی‌آورد.

خانواده بابایان که صاحب یک شرکت کشتیرانی معتبر ایرانی بودند، در زمان شاه هم تا سقوط حکومت وی در سال ۱۹۷۹، تنها حمل کننده سلاح به ایران بودند. وی مدعی است که برای نهادهای اطلاعاتی ایران سرمایه‌ای به شمار می‌رفته است. در سال ۱۹۷۹، سیا بعنوان بخشی از کوششهائی که در راه سرنگون کردن رژیم ایران و آزادی ۵۲ گروگان امریکائی به عمل می‌آورده، وی را به استخدام خود درآورد. (نقل از روزنامه بوکاریتان مورخ ۷ جولای ۱۹۹۱)

بابایان مدعی است در طول سالهای ۱۹۸۰ در استخدام سیا بوده و در سال ۱۹۸۱ برای نفوذ در دولت زئیر و متقاعد کردن رئیس‌جمهور موبوتوسس سکو Mobotu Sese Seko به روی گردانی از اتحاد جماهیر شوروی، به آن کشور اعزام شده

بود. در سال ۱۹۸۳، بعنوان یک فرد مشکل آفرین به شهر ژنو انتقال یافت. یکی از مأموریت‌های وی، از دور بررسی کردن پنهانی وضع شهردار سابق میامی موریس فرر Mourice Ferre بوده است. در سال ۱۹۸٤ در ادارات شرکت دیوان Diwan که به گمان وی از شرکتهای مورد پشتیبانی پنهانی سیا در ژنو بوده، استقرار یافت. وی مدعی است در سال ۱۹۸٤، در ادارات همین شرکت با گیتس آشنا شد. در ژنو، گیتس وی را با ام. کی. موس M. K. Moss ، یکی از عوامل اطلاعاتی سیا که با نام مستعار مصطفی الخستوئی هم معروف است، برای ایجاد یک خط انتقال سلاح به عراق، آشنا نمود.

مسوولیت بابایان گشایش حساب‌های بانکی و اجاره کردن کشتی‌های آشنا برای حمل سلاح به عراق بود. وی می‌گوید سلاحها از انبارهای ناتو در بلژیک و آلمان غربی و از افریقای جنوبی و امریکای لاتین تأمین می‌شد. بابایان می‌گوید، او کشتی‌هائی از یونان و لیبریا اجاره می‌کرد تا سلاحها را از انتروپ و روتردام به مقصد بندر عراقی بصره و بندر عقبه در اردن حمل کنند. از آنجا، سلاحها به درون سرزمین عراق حمل دوباره می‌شدند. از محل فروش منافع نفتی عراق که در حسابهای بانکی سوئیس تبدیل می‌شدند، بهاء سلاحها پرداخت می‌شد. (بوکارتیون نیوز دوم جولای ۱۹۹۱)

بابایان می‌گوید، وی در این عملیات با ژنرال سابق هوائی و یکی از نقش‌آفرینان ماجرای ایران کنترا، یعنی ریچارد سی‌کورد

همکاری داشته است. سی‌کورد پس از شنیدن نام بابایان، او را (اسب رشوه‌خوار) نامید و گفت: «هرگز کسی را بنام ریچارد بابایان نمی‌شناسم.»

همچنین بابایان بعنوان بن مایهٔ اصلی سلسله مقالاتی که دون وارد روزنامه‌نگار، دربارهٔ احسان باربوتی به نگارش درآورده، مورد استفاده قرار گرفته بود. باربوتی، به صاحب یک مزرعه تهیه مواد طعم آلبالو در بوکارتیون که پاره‌ای از تولیدات جانبی آن می‌توانست در تهیه برخی گازهای سمی به کار گرفته شود اعتبار مالی داده بود (نقل از روزنامه بوکارتیون نیوز، مورخ دوم جولای ۱۹۹۱). بابایان از قول باربوتی به وارد گفته بود که مواد اولیه شیمیائی با کامیون به یکی از بنادر نزدیک هیوستون حمل می‌شد که از آنجا به سانتیاگو در شیلی انتقال پیدا می‌کرد. مواد شیمیایی یادشده در آنجا در تأسیسات کارلوس کاردوئن، در ظروف قابل حمل با هواپیما جاسازی شده و سپس به بغداد پرواز داده می‌شد.

بابایان می‌گوید، علیرغم تمام تحریم‌ها «صدام می‌توانست بهترین تجهیزات را که ۹۵ ٪ آن ساخت امریکا بود بدست آورد. باید از خود پرسید که چگونه او برای بدست آوردن سلاح، از روی تمام این موانع می‌گذشته است. بدون شک پاسخ در این است که سیا باید به او یاری می‌رسانده است. این را با آگاهی کامل می‌گویم چراکه خود در ماجرای آن قرار گرفته بودم».
(نقل از روزنامه این‌دور تایمز مورخ ۱۹ اکتبر ۱۹۹۱)

آیا ایالات متحده در بدست آوردن ظرفیت تولید سلاحهای هسته‌ای صدام حسین را یاری داده بود؟

پرسش هراس‌آفرین این است: دولت بوش تا چه حد در هدف دستیابی صدام به سلاحهای هسته‌ای او را تشویق کرده یا حتی یاری داده بود؟ بنابر نظر کارشناسان سازمان ملل، در آغاز جنگ خلیج فارس، صدام در راه تولید سلاحهای هسته‌ای بیش از بیست و چهار ماه فاصله نداشت.

در پنج سال پیش از جنگ، وزارت بازرگانی ایالات متحده پروانه صدور بیش از ۱/۵ میلیارد دلار تجهیزات حساس که اکثر آنها در مرکز هسته‌ای صدام در طرح العسیر ASSIR - AL بکار رفته، صادر نموده بود.

گری ملهولین Gary Melhollin که مسوولیت «درج کنترل سلاحهای هسته‌ای» را در دانشگاه ویسکانسن برعهده داشت می‌گوید: در اگوست ۱۹۸۹، پنتاگون و وزارت انرژی سه نفر دانشمندان عراقی را به «کنفرانس انفجار» در پرتلند، اوریگون دعوت نمودند. کنفرانس مذکور دانشمندانی را از سراسر جهان گرد آورده بود. به دانشمندان عراقی اطلاعات لازم درباره چگونگی ایجاد «شوک امواج» و اچ ام ایکس HMX که وسیلهٔ انفجاری فوق‌العاده قدرتمند در انفجارهای هسته‌ای به شمار می‌آید، و همچنین آگاهی‌هائی در زمینهٔ بشقاب‌های پرنده که وسائل ایجاد هرگونه شوک امواج، برای آتش کردن یک بمب

هسته‌ای است، داده شد. این کنفرانس به هزینه مالیات‌دهندگان امریکائی برگزار شده بود. (نقل از روزنامه نیویورک تایمز مورخ مارس ۱۹۹۲)

این نکته آشکاری است که دولت امریکا نسبت به نیات صدام دارای همه‌گونه آگاهی بوده است. پس از استقرار بوش در مقام ریاست جمهوری، کلیه هشدارها در زمینهٔ تولید سلاحهای هسته‌ای به وسیله صدام، بلافاصله به سکوت گرائیدند.

در آوریل ۱۹۹۲، کمیته انرژی و بازرگانی مجلس نمایندگان به ریاست جان دینگل John Dingell، نماینده دمکرات از ایالت میشیگان شهادتی را از ا. بریان سیبرت جونیور .Jr A. Bryan Siebert استماع کرد. بریان کارشناس ارشد وزارت انرژی در زمینهٔ گسترش سلاحهای هسته‌ای و ریاست بخش سیاست طبقه‌بندی شده و فن‌آوری را هم برعهده داشت. بریان پس از دریافت اطلاعاتی مبنی بر خرید قطعات صنایع هسته‌ای، تجهیزات ساخت، سوخت و چاشنی‌های هسته‌ای از سوی عراق، نسبت به افزایش نرخ صادرات به آن کشور تأکید نمود.

در پانزدهم آوریل ۱۹۸۹، بریان همراه با معاونش راجر هازر Roger Husser و دونفر از دستیارانش، طی یادداشتی به جیمز واتکینز James Watkins، شواهد ساختن بمب‌های هسته‌ای وسیله عراق را عرضه داشتند. آنان پیشنهاد کردند که از سوی جیمز بیکر وزیر امور خارجه وقت، مراتب در شورای امنیت ملی مورد ارزیابی قرار گیرد. آنان همچنین در یادداشت خود یادآور شده

بودند که «ترتیب خریدها نشان می‌دهد که عراقی‌ها از جزئیات طراحی ساخت سانتر فیوژهای گازی که در غنی‌سازی اورانیوم و ساختن بمب‌های هسته‌ای، یک ابزار کلیدی است، آگاهی کافی دارند». بریان همچنین جزئیات کوششهائی را که عراق برای خرید فن‌آوری ساخت کاپاسیتورهای CSI ، از شرکت سان مارکوس کالیفرنیا که می‌توانست در بمب‌های هسته‌ای بعنوان چاشنی به کار رود، شرح داده بود.

بریان تصویری از این گزارش را در اختیار رئیس خود اف. چارلز گلیبرت F. Charles Gilbert ، معاون وزیر در امور امنیتی قرار داده بود. گلیبرت نیز به نوبه خود آن را به رابرت والش Robert Walsh ، معاون وزیر در امور اطلاعاتی تسلیم نموده بود. والش در این‌باره به کمیته زیر نظر دانکیل اظهار داشت که در زمان دریافت گزارش، وی تصور می‌کرد که در مورد این هشدار «اغراق گوئی» شده و وزارتخانه متبوع وی دستخوش نگرانیهای (حاصل از تصورات مأموران دفتری) گردیده است (نقل از روزنامه واشنگتن پست، مورخ ۲۰ آوریل سال ۱۹۹۲). بریان در گزارش خود روشن ساخته بود که برنامه سلاحهای هسته‌ای عراق «بطور دقیق مشخص نشده» و اقلام خریداری شده ممکن است برای «استفاده صلح آمیز در برنامه‌های هسته‌ای» بوده باشد. والش مدعی گردید که فن‌آوری غنی‌سازی اورانیوم عراق «در بهترین شکل، مراحل ابتدائی گسترش» را پشت‌سر می‌گذاشت. (نقل از روزنامه نیویورک تایمز مورخ ۲۳

آوریل ۱۹۹۲)

سایر مقامات وزارت انرژی شهادت دادند که علت عدم توجه کافی آنان نسبت به گزارش بریان نبودن همسوئی کامل در مورد جزئیات این هشدار در آن زمان، در جامعه اطلاعاتی بوده است. بریان سیبرت در برابر کمیته تحقیقاتی اعلام داشت، پس از آن که مراتب را به آگاهی رئیس مافوق خود تروی وید Wade Troy ، معاون وزیر در امور برنامه‌های دفاعی رساند، گزارش وی به علت وتوی مقامات اطلاعاتی عقیم ماند. وید که پس از آن، خدمات دولتی را ترک کرده بود، به نیویورک تایمز گفت: «صمیمانه می‌گویم در این مورد چیزی بخاطر نمی‌آورم.»

وزارت انرژی، مسکوت گذاردن گزارش هشداردهنده بریان سیبرت را انکار نمود. دانکیل، اهمال وزارت انرژی را در مورد مسکوت گذاردن گزارش «یک اهمال جدی دولت» خواند. با این همه، ممکن است در مورد این بیان اندکی ساده انگاری شده باشد. در مارس ۱۹۹۲، زمانی که گفته شد اسرائیل در حال انتقال فن‌آوری موشک‌های پاتریوت به کشور چین است، تحقیقاتی آغاز گردید که ظرف ۳۰ روز پرونده آن مختومه گردید (هیچ مدرکی که بتواند این ادعا را به اثبات برساند وجود نداشت). اگر وزارت انرژی، اطلاعات هشداردهنده‌ای درمورد کوششهای هسته‌ای عراقی‌ها بدست آورده بود، چرا آنان به همان شتاب با پرونده چین، وارد عمل نشدند؟ این گونه برخورد بدون تفاوت، در میان مقامات دولتی، تنها می‌تواند به پاسخ گوئی

ساده‌انگاری تعبیر شود و بس.

یکی از سناتورهای دمکرات به نام سام جیجندسون Sam Gejendson که ریاست یکی از کمیته‌های فرعی روابط خارجی در زمینهٔ تحقیقات انتقال فن‌آوری‌های حساس به عراق را بر عهده داشت می‌گوید: علت موافقت وزارت بازرگانی با فروش‌های تسلیحاتی به کشور عراق تنها آن نبود که نظام مهار صادرات آن وزارتخانه «کوتاهی» به خرج داده باشد، بلکه بیشتر سیاست خارجی دولت امریکا بود که در راستای یاری رساندن به رژیم صدام حسین گام برمی‌داشت (نقل از روزنامه نیویورک تایمز، مورخ ۲۶ آوریل ۱۹۹۲). موضوع مسلح ساختن صدام حسین به سلاحهای هسته‌ای از سوی دولت بوش، می‌توانست مورد پژوهش‌های گسترده‌ای قرار گیرد.

روشن ساختن دلائلی که کاخ سفید را در راستای مجهزسازی عراق به سلاحهای هسته‌ای سوق داده بود، خود می‌تواند کلیدی برای فهم هدفهای پنهان سیاستهای خارجی کاخ سفید در دوران بوش به شمار آید. با آنکه در ظاهر، علت پشتیبانی دولت ایالات متحده از تجهیز عراق به سلاح هسته‌ای روشن نیست اما، دلیل آن می‌تواند وجود خط مشی‌های پنهانی کاخ سفید باشد که هنوز آشکار نشده است.

ضمانت وام‌های عراق

یاری‌رسانی به عراق در جنگ تحمیلی با ایران و ساختن

ماشین جنگی آن کشور، نیازمند میلیاردها دلار اعتبار بود که دولت امریکا نمی‌توانست به راحتی به کنگره مراجعه و آن را دریافت دارد. در برابر، عملیات پنهانی که بر سه اصل زیر استوار بودند می‌توانستند امکان تحقق چنین هدفی را فراهم سازند: ضمانت وامهائی که از بانک صادرات و واردات دریافت می‌شد، دریافت وام‌هائی از بانک ایتالیائی ناسیونال دلاورو شعبه اتلانتا و انتقال فن‌آوری‌های نظامی. اگر مردم از این کوششها کمترین آگاهی پیدا می‌کردند، شاید در کنگره فریادهای مخالفت زیادی بلند می‌شد. اما از آن جا که این یاری‌رسانی‌ها بگونه‌ای پنهان صورت می‌گرفت، اشکال چندانی بروز نکرد. از جانب دیگر برای پنهان داشتن این سیاست، رئیس‌جمهور، راهنمای شماره ۲۶ شورای امنیت ملی را که ظاهراً ناظر بر «پیگیری بهبود پیوندهای اقتصادی و سیاسی با عراق است» را امضاء نموده بود.

در نخستین روزهای دولت ریگان، کمیته همکاری اعتباری کالا (CCC) دو برنامه اعتباری صادراتی را در راستای افزایش حجم صادرات غلات ایالات متحده به جهان سوم، در دستور کار خود گنجانیده بود. یکی اعتبارات به ضمانت دولت ایالات متحده و دیگری اعتبارات از طریق بانکهای خصوصی بود از آغاز این برنامه، نزدیک به ۳۲ میلیارد دلار فروش غلات صادراتی تعهد شده بود.

در سال ۱۹۸۳، به علت وقوع جنگ ایران و عراق، کمبود جدی مواد غذائی در کشور عراق به وجود آمد. با تجدید

روابط دیپلماتیک میان دو کشور، عراق توانسته بود متجاوز از ۳۲ میلیون دلار از اعتبارات صادراتی غلات را از ایالات متحده دریافت دارد. در سال ۱۹۸۳، تا آغاز جنگ خلیج فارس، عراق نزدیک به ۵ میلیارد دلار مواد غذائی با استفاده از همین برنامه به دست آورده بود. بدین ترتیب، پس از جنگ، مالیات‌دهندگان امریکا با دو میلیارد دلار تعهد پرداخت نشدهٔ عراق روبرو بودند.

با اجرای برنامهٔ همکاری در زمینهٔ کالا، وزارت امور خارجه توانسته بود بدون رودررو قرار گرفتن با مخالفان، مشکل کمکهای خارجی امریکا را به راه‌حل قابل پذیرشی برساند (نقل از گزارش ویژه کمیسیون مرکز سیمون وایزنتال سنتر Simon Weisenthal Centre، از مجله اخبار دفاع خاورمیانه). تنها در کمتر از یک دهه، برنامه همکاری اعتباری کالا، بصورت یک اهرم سیاست خارجی دولت درآمده بود. افزون بر خطرات اعتباری، این برنامه جای خود را به یک فعالیت بدون دردسر در سیاست‌های ژئوپلتیکی دولت داده بود.

بعنوان نمونه، در میانهٔ سالهای ۱۹۸۰، به علت افزایش بدهی‌های جنگی عراق که در اگوست سال ۱۹۸۹، به بیش از ۹۰ میلیارد دلار (یک و نیم برابر بیش از درآمد ناخالص ملی آن کشور) بالغ شده بود، بانک صادرات و واردات، در مقاطع زمانی گوناگون، در پرداخت وام به صدام دچار تردید گردیده بود. با این همه، بانک زیر فشار شدید مقامات بلندپایه دولتهای ریگان و بوش، ناگزیر از پرداخت وام‌های تازه به آن کشور

گردید.

با وجود این اقدام در آوریل سال ۱۹۹۱ جان ماکومبر John Macomber رئیس وقت بانک صادرات و واردات، به یکی از کمیته‌های تحقیقاتی کنگره اظهار داشته بود که در سالهای ۱۹۸۷ تا ۱۹۹۱، برای تضمین ۲٦۷ میلیون دلار اعتبار به عراق، هیچ گونه فشاری بر بانک اعمال نشده بود. او می‌گوید «تا آنجا که به بانک ارتباط پیدا می‌کرد، عراقی‌ها توانسته بودند دیون خود را به موقع پرداخت نمایند» (نقل از روزنامه نیویورک تایمز مورخ ۱۸ آوریل ۱۹۹۱). روشن نیست که تصور آقای ماکومبر از کجا ناشی شده بود. چه در همان زمان، به‌جز ۳۰ میلیارد دلار وام کوتاه‌مدت بانک‌های اروپا و ژاپن، عراق بیش از ۵۰/۸ میلیارد دلار، تنها به بانک صادرات و واردات امریکا مقروض بود.

حتی پس از آشکار شدن میزان گسترده بدهی‌های عراق، دولت بوش با دادن یک وام ۵۰۰ میلیون دلاری دیگر به آن کشور موافقت به عمل آورد. بنابر گزارشی که در تاریخ فوریه ۱۹۹۲، در روزنامه لوس آنجلس تایمز به چاپ رسید، ۹ ماه پیش از آنکه نیروهای عراق وارد کویت شوند، بوش شخصاً و بطور پنهان، دستور پرداخت یک وام یک میلیارد دلاری دیگر را برای این کشور امضاء نمود. در سال ۱۹۸۹، بوش در برابر مخالفت وزارت کشاورزی ایالات متحده، دستور تضمین اعتباری را - علیرغم آنکه گفته می‌شد در بالا بردن توان نظامی عراق مؤثر

است ـ صادر نمود. مجله تایمز مدعی است، جیمز بیکر وزیر امور خارجه، شخصاً به وزیر کشاورزی کلی‌تون یوتر Clayton Yeutter دستور پرداخت اعتبار به کشور عراق را با تضمین دولت ایالات متحده صادر نموده بود.

یکی از نمایندگان دمکرات، از ایالت مینوسوتا به نام بروس اف. ونتو Bruce F. Vento که درباره علت پرداخت وام‌های هنگفت به عراق بررسی می‌کرد می‌گوید: «به نظر می‌رسد دلائل بی‌ارزش بودن اعتباردهی به عراق از پنجره به بیرون پرتاب شده و پرداخت وام به صورت سیاست عمومی دولت جای آن را گرفته بود. در برابر این امر، دیگر نباید پرسشی را درباره چگونگی پرداخت اعتبار از طرف بانک صادرات و واردات به عراق مطرح ساخت. (به نقل از روزنامه نیویورک تایمز، مورخ ۱۸ آوریل ۱۹۹۱)

در جریان استماعات کنگره، و در تابستان ۱۹۸۸، یکی از معاونان بانک دربارهٔ خطرات اعتباری کشور، گزارشی پژوهشی تنظیم نموده بود. وی در نتیجه‌گیری‌های خود یادآور شده بود: «با توجه به درآمدهای غیرقابل پیش‌بینی و غیرکافی نفتی که بتواند نیازهای عراق را برآورده سازد، کوشش‌های بغداد بر آن است که استراتژی‌های سیاسی و منافع سیاسی و اقتصادی را در آن کشور، برتر از تعهدات بازپرداختهای خویش قرار دهد. با این دورنما، عراق تنها آن بخش از تعهدات خویش را بازخواهد پرداخت که دسترسی آن را به اعتبار دوباره، که ممکن است در

اثر عدم پرداخت دچار تزلزل گردند، امکان‌پذیر سازند.»

گزارش همچنین اشاره دارد که حداقل در تابستان ۱۹۸۸ ، بانک به این نتیجه‌گیری رهنمون شد که عراق در بازپرداخت‌های خویش با مشکلی روبرو نیست. در گزارش روشن نشده که مفهوم این جمله می‌تواند اجرای قطعی تعهدات آن کشور باشد. همچنین گزارش اشاره ندارد که آیا در آن شرایط، بانک یا دولت امریکا با پرداخت وامهای تازه‌ای به آن کشور موافقت خواهند کرد؟ و در غیراینصورت، چه مؤسسه مالی به استثنای بانک مرکزی عراق، می‌تواند منافع اقتصادی، سیاسی و نظامی این کشور را با توان بازپرداخت وامها هم‌آهنگ سازد؟ یا با توجه به آنکه عراق تنها وام‌هائی را بازپرداخت خواهد کرد که دسترسی آن را به منابع تازه بیشتر کند، چه بانکی به آن کشور وام خواهد داد.

چارلز روز Charles Rose نمایندهٔ کنگره می‌گوید: «وجوه یادشده تنها به مصرف غلات نرسیده است. این برنامهٔ صرفاً کشاورزی، بیش از آنچه برای تغذیه مردم عراق به مصرف برسد، در جهت تقویت ارتش آن کشور به کار گرفته شده بود. از این اعتبارات غذائی، حتی بصورت وجوه نقد برای خرید قطعات یدکی، باطری و لاستیک کامیون در آلمان غربی و سایر کشورهای اروپائی استفاده شده است.» (نقل از روزنامه واشنگتن پست، مورخ ۱۵ مارس ۱۹۹۱)

به پاره‌ای از شرکت‌های امریکائی گفته شده بود اگر مایل

به عقد قرارداد با دولت عراق هستند، بهتر است مبلغی را به صورت «خرید آزاد» در صورت حسابهای خود منظور نمایند (به نقل از مجله ماهانه واشنگتن، مورخ آوریل ۱۹۹۱). یکی از روزنامه‌نگاران پژوهشگر بنام مارک فلداستاین **Mark Feldstein** که همزمان سرپرستی تیم ویژه شبکه تلویزیونی سی. ان. ان. در واشنگتن را بر عهده داشت می‌گوید: عراقی‌ها بعنوان پیش امضاء قراردادها، درخواست گرفتن کامیون و تریلر رایگان را داشتند. نامبرده تلگرافی را به دست آورد که از سوی عراقی‌ها به چندین شرکت امریکائی ارسال شده و در آن چنین آمده بود: «معاملات آینده ما با شرکت شما به طور کلی به درجه همکاری شما بستگی دارد.»

چارلز روز عضو کمیته فرعی مجلس نمایندگان می‌گوید: «عراقی‌ها به روشنی از صادرکنندگان به زور پول دریافت می‌داشتند. بنظر می‌رسد تمام شرکتهای امریکائی که با عراقی‌ها قراردادی منعقد می‌کردند، ناگزیر بودند گونه‌ای خدمات اضافی برای آنان انجام دهند. آنچه ما از آن آگاهی نداریم اینست که چه تعداد از شرکتهای امریکائی طرف قراردادهای عراق، در چنین موقعیتی قرار گرفته بودند.» (نقل از روزنامه نیوز اند کارتون، مورخ ۱۲ مه ۱۹۹۱)

هرگونه پاسخ منفی به تقاضای عراقی‌ها از جانب مؤسسات امریکائی، باعث می‌گردید که آنها در لیست سیاه قرار گیرند. پاره‌ای از شرکتها نزد فلداستاین اعتراف نمودند که برای

پایان‌پذیری قراردادهای خود، ناگزیر از تأمین تجهیزات نظامی برای عراق بودند. چنین روشهائی «بصورت روش رایج در صنایع» درآمده و «بهای انجام معامله با عراقی‌ها» به شمار می‌رفت. اضافه پرداخت‌ها در برخی موارد، با ۱۰ درصد مبلغ قراردادها برابری داشت. (نقل از مجله واشنگتن فمصلی مورخ آوریل ۱۹۹۱)

با استفاده از این روشها، عراقیها برای حمل محموله‌های خود تقاضای کامیون و جراثقال‌های ویژه‌ای داشتند که باید به گونه‌ای رایگان در اختیارشان قرار می‌گرفت. فلداستاین مدعی است که از اوائل سال ۱۹۸۷، وزارت کشاورزی ایالات متحده، گزارشاتی مبنی بر درخواست عراقی‌ها برای حمل محمولات نظامی، همراه با محصولات کشاورزی دریافت می‌داشته است. کوششهای دولت ایالات متحده برای زیر فشار قرار دادن وزارت کشاورزی در تأمین درخواستهای عراقی، می‌تواند به عنوان یاری‌رسانی‌های آشکار ایالات متحده به عراق تعبیر شود.

روز می‌گوید: «این شیوه از جهت جلوگیری از بروز اعتراض از سوی کنگره بکار گرفته می‌شد. زیرا کنگره نمی‌خواست با ارسال مستقیم یاری‌رسانی‌های نظامی به عراق، موجبات بروز هیجانی را در اسرائیل فراهم سازد. از طرفی هم، آنان نمی‌توانستند از کنگره درخواست مستقیم کمک خارجی یا اعتبار ویژه برای فروش تجهیزات نظامی به عمل آورند. از این جهت دولت، وزارت کشاورزی را مجاز ساخت تا آنجا که

می‌تواند در ارسال اعتبارات و فرآوردهای کشاورزی دست و دل‌بازی از خود نشان دهد» (به نقل از مجله واشنگتن ماهانه، مورخ آوریل ۱۹۹۱). سیاست پشتیبانی از عراق، از راه دادن وام و اعتبار، تا بالاترین مقامها در کاخ سفید، شناخته شده بود. بطور نمونه، در ماه اکتبر سال ۱۹۸۹، جیمز بیکر وزیر امور خارجه، به وزیر کشاورزی وقت کلی‌تون یوتر Clayton Yeutter ، درباره تصویب یک وام یک میلیارد دلاری برای خرید محصولات کشاورزی برای عراق تأکید فراوان نمود. بیکر توضیح داده بود که «انجام این برنامه همانگونه که ریاست جمهور دستور دادند، در گسترش روابط خوب ما با عراق ضرورت دارد». (نقل از روزنامه لوس آنجلس تایمز، مورخ ۲۲ مارس ۱۹۹۲)

حتی پس از آنکه دولت عراق حملاتی را علیه کردهای شمال آن کشور به عمل آورد و کنگره از این بابت محدودیت‌هائی را علیه عراق برقرار نمود، کاخ سفید در تاریخ هفدهم ژانویه ۱۹۹۰، طی نامه‌ای به امضاء رئیس‌جمهور بوش نوشت که ایجاد محدودیت‌ها در پرداخت وام و اعتبار به کشور عراق «در جهت منافع ملی ایالات متحده نخواهد بود». (نقل از روزنامه لوس آنجلس تایمز مورخ ۲۲ مارس ۱۹۹۲)

چرا دریافت آن وام‌ها از سوی عراق تا این حد برای منافع ملی امریکا اهمیت داشته است؟ اگر دولت بوش از گستردگی فساد و جابجائی ارقام و ریخت و پاش این وام‌ها در درون حکومت عراق آگاهی داشت، چرا یک میلیارد دلار دیگر

از همین وام‌ها را برای بار دوم به تصویب رساند؟ واقعیت موضوع آنست که دولت بوش دوسال پیش از آنکه صدام به کویت حمله کند، از جابجا شدن خریدهای کشاورزی عراق، با اقلام تجهیزات نظامی آگاهی داشت.

در اکتبر سال ۱۹۸۹، یک گروه از پژوهش‌گران وزارت کشاورزی با در نظر داشتن اتهامات بالا، مقامات عراقی را زیر ذره‌بین قرار دادند. مقامات وزارت کشاورزی از مشاهده تهدید وام‌های عراق از سوی دولت ـ به جای قطع کمک‌ها ـ به شگفتی آمده بودند.

در شماره هفدهم آوریل ۱۹۹۲، روزنامه نیویورک تایمز، مدارکی ارائه شده بود که نشان می‌داد کشورهای بلوک شرق، اردن و ترکیه در ازاء دریافت محصولات کشاورزی که با اعتبارات وزارت کشاورزی ایالات متحده خریداری شده بود، تجهیزات نظامی در اختیار عراق قرار داده بودند. بر همین شیوه، می‌توان گفت که عراق فن‌آوری هسته‌ای را بصورت پایاپای و به ازاء دادن مواد غذائی به برخی کشورها دریافت داشته است. در جلسه‌ای به تاریخ سیزدهم اکبر ۱۹۸۹، بازرس کل وزارت کشاورزی در جمع مقامات آن وزارت اظهار داشته بود، استفاده وارونه از اعتبارات مواد غذائی (دادن مواد غذائی به سایر کشورها در ازاء دریافت تجهیزات نظامی)، موجبات خرید تجهیزات هسته‌ای به ویژه «مایع سوخت هسته‌ای» را از سوی عراق فراهم آورده است.

در چهارم آوریل ۱۹۸۹، یک سال پیش از حمله عراق به کویت، یک گروه از بازرسان ایالتی و فدرال به ادارات بانک دولتی ایتالیا به نام «بانک ملی دلاوورو BNL در اتلانتا حمله بردند. قصد بازرسان مذکور بدست آوردن پرونده‌های محرمانه‌ای بود که جزئیات اطلاعات «ثبت نشدهٔ وام‌های پرداختی به عراق» را در خود جای داده بودند. نگاهداری چنین حسابهائی معمولاً در «دفتر سبز» صورت می‌گیرد.

دفتر مرکزی این بانک در رم مدعی است که شعبه بانک در امریکای شمالی واقع در نیویورک برای پرداخت وام، دارای محدودیتی در حدود پانصد هزار دلار بوده و اجازه دادن وام بیش از سقف یادشده را نداشته است. برای جلوگیری از بررسی‌های بیشتر، رئیس هیئت مدیره به‌نام نریو نسی Nerio Nesi و مدیرعامل بانک به‌نام جیوکوم پد Gio Come Pedde از سمت خود استعفا نمودند. در دسامبر ۱۹۸۹ ، وزیر خزانه‌داری ایتالیا گیدو کارلی در برابر سنای این کشور اظهار داشت که درخواست وام عراق به شیوهٔ «رایج» وسیله بانک دلاوورو در ایتالیا و بخش اعتبارات بانک در رم به شعبه اتلانتا ارجاع شده بود. نامبرده گمان‌زنی کرده بود که از مبلغ ۲/۸۶۷ میلیارد دلار درخواست وام، مبلغ ۱/۰۷ میلیارد آن مستقیماً به حساب بانک مرکزی عراق و ۷۸۱ میلیون دلار دیگر به حساب بانک رافیدن آن کشور در بغداد واریز شده و باقیمانده برای انجام عملیات بانکی و کارمزد به بانکها و شعبه‌های دیگر انتقال داده شده بود.

(نقل از گزارش ویژه مرکز سیمون وایزنتال که در مجله اخبار دفاعی خاورمیانه به چاپ رسیده است)

معاون سابق شعبه دلاوورو در اتلانتا پال‌ارفون ودل Paul R. Von Wedel ، و معاون اداری آن لایت ان نیو Ann New Leigh ، به اتهام توطئه و فریب دادن بانک دلاوورو در پرداخت وام به بانک مرکزی عراق محکوم شدند (نقل از روزنامه لوس‌آنجلس تایمز، هشتم مارس ۱۹۹۱). در تاریخ ۲۸ فوریه ۱۹۹۱، وزارت دادگستری علیه سایر کارکنان بانک به صدور یک دادخواست ۳٤۷ صفحه‌ای مبادرت ورزید. یکی از متهم‌ها کرسیتوفر پی. دروگول Christopher P. Drogoul بود که به جرم ترتیب دادن پرداخت ٤ میلیارد دلار وام غیرمجاز و تمدید غیرقانونی اعتبارات کشور عراق، برای خرید موشک و طرحهای تولید سلاحهای شیمیائی، محکوم گردید.

سناتور ایتالیائی فرانسیسکو فورت Francesco Forte ، عضو کمیسیون پارلمانی تحقیقات بانک دلاوورو می‌گوید: «در ایتالیا همه می‌دانستند که تأمین اعتبار برای عملیات عراقی‌ها از طریق شعبه اتلانتا (امریکا) انجام می‌گیرد» (نقل از مجله تایم مورخ ۱۱ ژوئن ۱۹۹۰). دروگول، بارها به وکلای مدافع خود اظهار کرده بود: «این بانک در راه پول‌سازی گام برنمی‌داشت، بلکه در راه توزیع پول بود» (نقل از مجله اینساید Inside ، مورخ ۱۱ مارس ۱۹۹۱). وی در دفاع از خود اظهار داشت: بانک در نقش یک عامل اجرای سیاست‌های دولت ایتالیا عمل می‌کرد.

این نخستین باری نبود که بانک دلاوورو که ۹۵ درصد سهام آن به دولت ایتالیا تعلق دارد، در جنجالهای فروش تسلیحات در خاورمیانه درگیر می‌شد. زمانی هم که قاضی فلیس کاسون Felice Casson ، در باب تجارت غیرقانونی اسلحه ایتالیا با ایران به بررسی پرداخت، آشکار گردید که عبیدی طاری یکی از کارکنان شرکت کشتیرانی جمهوری اسلامی با دو شرکت فرانسوی وابسته به ایتالیا به نام‌های لوشر Luchaire و سی اندکانسر Sea & Consar در تماس بوده است. شرکت لوشر خود از پیش، در جنجالهای تسلیحاتی فرانسه درگیری داشته است. ظاهراً وجوه خرید اسلحه ایران به شعب بانک دلاوورو در سنگاپور، بانکوک و هنگ کنگ واریز می‌شده است. نام نمایندهٔ شرکت لوشر در ایتالیا ماریو اپیانو Mario Apiano ، و نام نماینده آن در لیسبون اسپانیا دیفکس Defex گفته شده است. دیفکس در شبکهٔ تحویل سلاح الیور نورث به ایران و نیکاراگوئه و در ماجرای ایران کنترا، نقش کلیدی بر عهده داشته است (نقل از روزنامه اورومانی Euromoney ، اکتبر ۱۹۹۰).

وامهای بانک دلاوورو، در کوششهای خودکفائی عراق، در زمینهٔ ساخت سلاحهای گوناگون، بعنوان زیربنا به شمار می‌آمد. با این همه، متجاوز از پانصد میلیون دلار از اعتباراتی که بانک یادشده در اختیار عراق قرار داد، بدون نام بوده و در نتیجه تعیین مقدار دقیق وام‌های پرداختی به آن کشور غیرممکن می‌نماید. اما یک گزارش اطلاعاتی که به تاریخ سپتامبر ۱۹۸۹،

از سوی سازمان اطلاعاتی و جاسوسی ایتالیا برای اندرو اوتی نخست‌وزیر وقت آن کشور تنظیم شده بود، ارتباط بین وام‌های بانک دلاوورو را با برنامه تولید موشک‌های کندور ۲ روشن می‌سازد. برنامهٔ اشاره شده که یک طرح یک میلیارد دلاری بوده، با همکاری کشورهای آلمان غربی، اتریش و برزیل در زمینهٔ ساخت موشک‌های میان‌برد با قدرت حمل کلاهک‌های هسته‌ای انجام می‌گرفته است (روزنامه فاینتشال تایمز، مورخ سوم ماه می ۱۹۹۱). گزارش همچنین در این زمینه اشاره می‌کند که «باید تأکید شود بسیاری از شرکتهای محلی و خارجی که در برنامه ساخت موشک کندور ۲ مشارکت داشتند، بانک‌ها را در تأمین اعتبارات مورد نیاز طرح که به رهبری بانک دلاوورو انجام می‌گرفت، یاری بخشیده‌اند». حتی اگر گمان بریم که کاخ سفید در تأمین اعتبارات مسلح سازی عراق، از پس پرده آن کشور را یاری نمی‌داده، باید این پرسش را به عمل آورد که چگونه با آگاهی از انجام این کوششها، برای جلوگیری از آن هیچ اقدامی به جای نمی‌آورده است؟ بانکی در خاک ایالات متحده به صدام حسین وام می‌دهد که تجهیزات نظامی تدارک ببیند، ولی امریکا چشم‌های خود را بر جریان آن برهم می‌گذارد. هنری گنزالس نماینده دمکرات از ایالت تگزاس که ریاست کمیته امور بانکی و اقتصادی و امور شهری را در مجلس نمایندگان بر عهده دارد، و تحقیقات مربوط به بانک دلاوورو را به انجام می‌رساند، بر این باور است که ایالات متحده از جزئیات امر آگاه

بوده است. وی به یک گزارش محرمانه دست پیدا کرد که نشان می‌داد یکی از اعضاء بلندپایه از هیئت دولت «آگاهی داشت که وامهای اعطائی بانک دلاوورو به مصرف خرید تجهیزات نظامی عراق می‌رسید».

گنزالس در این زمینه چنین اشاره می‌کند: «این مقام دولتی نگران بود که افشای کمکهای مالی بانک دلاوورو برای خرید اقلام تسلیحاتی، ممکن است در حیثیت اجتماعی وی تأثیر نامطلوب به جای گذارد. چراکه با واکنش منفی کنگره روبرو شده و موجب سرایت آن به روزنامه‌ها خواهد شد.» وی در «یکی» از یادداشت‌های خود می‌گوید: «بدترین شکل این سناریو آن خواهد بود که تحقیق کنندگان، پیوند مستقیم تأمین اعتبار هزینه‌های نظامی عراق، به ویژه طرح تولید موشک‌های کندور را آشکار سازند.» (نقل از روزنامه ویلج ویس مورخ ۲۱ مارس ۱۹۹۱)

همانند بسیاری از جنجال‌های سیاست‌های پنهان دولتهای ریگان و بوش، وزارت دادگستری برای جلوگیری از پژوهشهای مربوط به وام‌های پرداختی به عراق پا در میان گذارد. علیرغم آنکه بانک دلاوورو شعبه اتلانتا، متجاوز از ۲۵۰۰ اعتبار برای شرکتهای عراقی گشایش کرده بود، تنها بیش از چندین فقره از آنها را آشکار نساخت. بنابر گزارشی که از سوی مرکز سیمون وازینتال تنظیم گردیده، فهرستی از گشایش‌های اعتباری بالا تنظیم شده بود. ولی همگی آنها از طرف بانک، دولت ایتالیا و

دادستان کل ایالات متحده پنهان نگاهداشته شدند. هیچ‌یک از مراجع یادشده، اطلاعات مورد نیاز کمیته زیرنظر گنزالس یا کمیته سنای ایتالیا را که هریک ـ پژوهش‌های جداگانه‌ای در مورد بانک دلاوورو انجام می‌دادند ـ در اختیارشان قرار ندادند. جنجال وام‌های بانک مذکور به عراق، در روزنامه‌های ایتالیا عنوان «عراق ـ گیت» را به خود گرفت.

در مورد وام‌های اعطائی به عراق، ظاهراً به بانک مرکزی ایالات متحده و به مرکز بانک دلاوورو در رم اطلاعی داده نشده بود. هنگامی که گنزالس برای دریافت نسخه‌ای از گزارش حسابرسی بانک دلاوورو به رئیس بانک مرکزی امریکا الن گرنیسپن Alen Greenspan مراجعه نمود، رئیس بانک از پذیرش این درخواست خودداری نمود. بر همین منوال، وزارت امور خارجه و وزارت دارائی، از دادن هرگونه آماری در مورد وام‌های پرداختی به عراق خودداری ورزیدند. (نقل از روزنامه نیشن مورخ ۱۳ مه ۱۹۹۱)

دادستان کل سابق، دیک ثرومبورگ Dick Thromburgh نیز، از همکاری در پژوهشهای مربوط به وامهای پرداختی به عراق خودداری به عمل آورد. در تاریخ ۲۶ سپتامبر ۱۹۹۰، ثرومبورگ به گنزالس پاسخ داد: متأسف است که نمی‌تواند مخالفت مؤکد وزارت دادگستری را برای طرح موضوع بانک دلاوورو نادیده بگیرد. وی در نامه خود به گنزالس پاسخ داده بود: «این مورد حساسی است که با امنیت ملی پیوند دارد.» وی

ادامه می‌دهد «تحقیقاتی که از جانب کنگره زیرنظر وی انجام می‌پذیرد به گونهٔ موثری، از توان وزارت دادگستری در پیگیری موفقیت‌آمیز امر می‌کاهد».

در تاریخ ۲۸ سپتامبر ۱۹۹۰، گنزالس در پاسخ به دادستان کل نوشت که وی نتوانسته دریابد چگونه ممکن است «مصاحبه با کارکنان بانک مرکزی، بانک مرکزی اتلانتا، وزارت بانکداری و اعتبارات، وزارت امور خارجه و یا کارکنان کنونی و پیشین بانک دلاوورو، به گونهٔ موثری از توان پیگیری موفقیت‌آمیز امر از جانب وزارت دادگستری بکاهد». در تاریخ ۵ اکتبر ۱۹۹۰ ، گنزالس نامه‌ای از ویلیام سشنز William Sessions ، رئیس اف. بی. ای. دریافت داشت که از نگرانی او «در مورد افشای اطلاعات هیئت منصفه در جریان رسیدگی کنگره و اقدامات کمیتهٔ تحقیقاتی که ممکن است از همکاری شهود پرونده جلوگیری به عمل آورد»، سخن به میان آمده بود.

جای تأسف است که رؤسای دو نهاد قضائی و اجرایی قانون ایالات متحده نسبت به توانائی کنگره در بررسی یک پرونده افتضاح مالی تا این درجه بی‌اعتماد و بی‌ملاحظه‌اند. از طرف دیگر، اگر دولت در دریافت وام از بانک دلاوورو، صدام حسین را یاری نداده است، چه دلیلی باقی می‌ماند که افشاگری آن به مناسبت «ملاحظات امنیت ملی» موجب نگرانی باشد؟

آیا جای این نگرانی بدان دلیل نمی‌تواند باشد که یک شعبه کوچک یک بانک ایتالیائی بدون آنکه هیچ‌یک از مقامات

رسمی واشنگتن آگاه شوند، بیش از پنج میلیارد دلار وام در اختیار عراق قرار داده است؟

در این زمینه گنزالس می‌گوید: «تأسف‌بار آنست که فرد یا افرادی در دولت، از موضوع آگاهی داشته اما، آن را در اختیار کنگره یا روزنامه‌ها قرار نداده‌اند.» (نقل از روزنامه بوکارتیون مورخ ۱۲ مه ۱۹۹۱)

به باور گنزالس، مشکل می‌توان ناآگاهی جامعهٔ اطلاعاتی امریکا یا متحدان آن را در باب موارد استفاده از فن‌آوری انتقال یافته به عراق مورد پذیرش قرار داد. یا آنکه دور ماندن فعالیت بانک دلاورو را در خاک ایالات متحده، از چشم جامعهٔ اطلاعاتی آن کشور نادیده گرفت. در ماه فوریه ۱۹۹۱، گنزالس به روشنی به آگاهی کنگره رسانید که «این سازمانها (اطلاعاتی) تمام مکالمات تلفنی و تلکس‌های خارج از کشور را مورد بازرسی قرار می‌دهند. آیا آنان از کشف متجاوز از ۳۰۰ تلکسی که میان بانک یادشده در ایالات متحده و نهادهای دولت عراق رد و بدل شده و در بسیاری از آنها جزئیات مربوط به مجتمع تاجی و سایر برنامه‌های نظامی عراق بیان گردیده، ناتوان بودند؟» جمع‌بندی دمکرات‌ها در کمیته فرعی بررسی این پرونده این بود که پشتیبانی دولت از عراق به دلیل «سیاست خارجی ناهمگون» غیرقابل پیش‌بینی بوده است (نقل از روزنامه واشنگتن پست، مورخ ۲۴ ژوئن ۱۹۹۱). آنان این نکته مهم را نادیده انگاشته‌اند که سیاست

دولت امریکا درباره عراق نه‌تنها دچار شکستی نشده که اساساً هدف آن از نخستین گام، تجهیز و مسلح ساختن آن کشور بوده است. و این نیت هم به گونه‌ای موفقیت‌آمیز برآورده شد.

فصل هفتم

واقعیت‌های تازه درباره ماجرای ایران گیت

نوشتار از: دکتر جان کولمن

مطالب فراوانی درباره ماجرای ایران کنترا یا ایران گیت از استماع کمیته سنا تا محاکمه سرهنگ الیور نورث و فرناندز و دریادار پویندکستر گفته شده است.

با این همه، بنظر می‌رسد در تمام این ماجرا که همه افراد با ادای سوگند شهادت داده‌اند که «همه‌چیز حقیقت است و چیزی جز حقیقت نیست»، تا این لحظه حقیقتی ابراز نشده و بدتر از آن، کسانی که افشای حقیقت به زیان آنان بوده، جلو ابراز آن را گرفته‌اند.

آغاز ماجرای ایران گیت یا فروش تسلیحات به ازاء

آزادی گروگانها، به زمان ریاست جمهوری ایرل جیمز کارتر[۱] Earl James Carter برمی‌گردد. در آن زمان کارتر به پیروی از دستورات شورای روابط خارجی Council On Foreign Relations درصدد سرنگون کردن حکومت شاه برآمد.[۲]

در یادداشت‌هائی که مؤلف زیرعنوان «واقعاً در ایران چه حادثه‌ای رخ داد؟» به نگارش درآورده، چهرهٔ نفرت‌انگیز سیاست‌های محرمانه ایالات متحده و چگونگی عملیات پنهان آن را افشاء نموده است. برای کسانی که اندک تردیدی درباره قدرتمندی شورای روابط خارجی دارند، تأئید شیوه‌های عمل و بی‌رحمی آنان، در این یادداشت‌ها که چندی پیش تنظیم گردیده، روشن خواهد شد.

در یادداشت‌های «واقعاً در ایران چه حادثه‌ای رخ داد؟» ، فهرستی از همه شرکتها و مؤسسات وابسته به مؤسسه سلطنتی امور بین‌المللی Royal Institute of Inlernational Affairs را ارائه نموده و به شماری از حاکمان و قدرت عظیم آنان که در سرنگون کردن رژیم شاه نفوذ گسترده خود را به نمایش گذارده بودند، اشاره شده است.

۱ـ ایرل جیمز کارتر رئیس‌جمهور امریکا که انقلاب ایران در زمان ریاست جمهوری وی روی داد و بنابر گفته‌های گوناگون یکی از علل شکست وی و حزب دمکرات در انتخابات دوباره، ماجرای گروگان‌گیری در ایران به شمار می‌آید.

۲ـ این نظر نویسنده با واقعیت همسوئی ندارد و ناآگاهی وی را از خودجوشی انقلاب اسلامی می‌رساند.

زمانی که آیت‌الله خمینی (ره) به کارتر پشت کرد و کارکنان سفارت امریکا در تهران به گروگان گرفته شدند، از جانب مایکل کروزیر Michael Crozier از مؤسسه سلطنتی امور بین‌المللی، طرحی تهیه شد که وسیلهٔ بنی‌صدر[۳] از نزدیکان آیت‌الله خمینی (ره) مورد پشتیبانی قرار گرفت. طرح یادشده بر پایهٔ تبادل تجهیزات نظامی به ازاء آزادی گروگانها قرار گرفته بود. به سبب آشنائی بنی‌صدر با رابرت مورفی[۴] Robert Murphy ، یکی از سفیران سابق ایالت متحده و بنابر تجویز وی، مقرر گردید طرحی در این زمینه به آیت‌آلله خمینی (ره) ارائه گردد. پیشنهاد مؤسسه سلطنتی مورد پذیرش قرار گرفت و برای آسان‌سازی فضای حاکم بر روابط ایران و غرب، تعدادی از نظامیان ارتش ایران هم که از زمان شاه به امریکا اعزام شده بودند، برای ادامه همین مذاکرات در امریکا باقی ماندند. این گروه مدتها پس از آن که سفارت ایران در واشنگتن تعطیل و دیپلماتهای ایرانی امریکا را

۳ـ بنی‌صدر هرگز از مهره‌های انقلاب اسلامی نبوده است. چه پس از آنکه وی به ریاست جهوری رسید در کمال نادانی و بی‌صداقتی موجبات هدر رفتن نیروهای مسلح ایران را در جنگ تحمیلی فراهم آورد به طوری که پس از یک دورهٔ کوتاه از جانب مجلس شورای اسلامی به بی‌کفایتی متهم شده و از وی سلب صلاحیت گردید. وی که خود را متخصص اقتصاد توحیدی معرفی کرده بود در ایجاد نابسامانی‌ها اقتصادی دوران نخستین انقلاب نقش موثری را بازی کرد.

٤ـ رابرت مورفی از معاونان وزارت امور خارجه و دوست کارتر بود که پسانتر به مقام سفارت نیر منصوب شد.

ترک نموده بودند، همچنان در آنجا به خدمت مشغول بودند.

از میان افراد این گروه، سرهنگ ستوده و سرهنگ منصور از عامل‌های اطلاعاتی و از افسران متخصص در خرید تجهیزات نظامی قابل اشاره‌اند. محل استقرار آنان در بخش اطلاعات نیروی دریائی امریکا واقع در شماره ۸۰۰ خیابان نورث کوینسی در ارلینگتن ویرجینیا تعیین شده بود.

ظاهراً کنگره و مردم امریکا نباید از این توافق محرمانه آگاهی پیدا می‌کردند. بدین جهت واسطه سومی به صحنه آورده شد که ترتیبات انجام این توافق را فراهم سازد. بدین‌گونه اسرائیل پا به میدان گذارد و پسانتر، انجام تمامی اصول این توافق را رأساً بر عهده گرفت. این توافق تأمین اقلام بی‌شماری مانند تانک، هواپیماهای دور پرواز و لاستیک هواپیماهای فانتوم اف ٤ را دربر می‌گرفت.

شایان گفتن است که این رخدادها، همزمان با نقش پنهانی که کارتر در مقام ایفای آن بود، انجام می‌گرفت، و باز هم گفتنی است که در جریان استماع کمیته سنا، پوشش سنگینی که روزنامه‌های روباه‌صفت به این موضوع بخشیدند و مطالبی که در جریان محاکمه نورث و دیگر متهم‌ها انتشار دادند، امکان آشکار شدن هیچ‌یک از حقایق را ندادند. اسامی مانند کارتر، اسرائیل و به ویژه یووال نیمان Yuual Neeman در پنهان نگاهداشته شدند.

در سال ۱۹۸٦، که ماجرای ایران گیت برملا گردید، شورای روابط‌ـ خارجی به شدت تکان خورد. شورای روابط‌ـ

خارجی در کاخ سفید دارای عامل‌هائی است که به «دولت خصوصی» معروف‌اند. وظیفه این گروه در کاخ سفید، جلوگیری از بروز همین‌گونه رخدادهای غیرمترقبه است. «دولت خصوصی» از مشاوران رئیس‌جمهور که عضو شورای روابط خارجی باشند ـ اعم از حزب دمکرات یا جمهوری‌خواه تشکیل شده و در زمانهای مناسب و در صورت صدور دستور، نقش وارونه خود را بازی می‌کنند. (همین «دولت خصوصی» بود که به سرکردگی کسینجر ماجرای «واترگیت» را به وجود آورد.)

زمانی که جزئیات ماجرای ایران گیت در شرف آشکار شدن بود، اهرم «مهار زیان‌باری» با شتاب بکار گرفته شد و کوششهای احتیاطی ویژه‌ای برای پنهان داشتن پیوند با اسرائیل، در پروندهٔ تحقیقات مربوط به نورث به عمل آمد. گفتنی است در صورتی که مهار از دست رها می‌شد، در آن صورت «دولت خصوصی»، نقش وارونه دیگری بازی می‌کرد. اما همانگونه که اکنون می‌دانیم، جوخه مهار زیان‌باری کار خود را به خوبی به انجام رسانید و نام اسرائیل تقریباً در پنهان نگاهداشته شد.

دستور اصلی در ماجرای ایران گیت، در سایه نگاهداشتن تمامی آن و جنجال سایر موارد عملیات پنهان، مشروط کردن انجام جریانات قضایی به ارائه دلائلی که به بهانهٔ «ملاحظات امنیت ملی» افشای آنها امکان‌پذیر نبود. به همین مناسبت هم، ممکن است واقعیات کامل جنجال ایران گیت یا ایران کنترا

هرگز آشکار نگردد. اکنون با گذشت سه سال[5] و صرف هزینه‌ای حدود ۲۰ میلیون دلار در تحقیقات، هنوز مردم امریکا ـ حتی تا امروز ـ نتوانسته به حقیقت ماجرا نزدیک شوند. علیرغم همه این کوششها، بدرستی آگاه نیستیم دست آخر چه کسی تصمیم‌های مربوط به ماجرای ایران کنترا را اتخاذ نموده است.

آنچه به یقین می‌دانیم که در عین‌حال در هیچ‌یک از مراحل پژوهشی ـ حتی در کمیته استماع سنا هم عنوان نشد ـ اینست که در سال ۱۹۷۹، میان کارتر و ریگان تفاهمی بوجود آمد که بر اساس آن، کارتر هیچگاه به موضوع تأمین تسلیحاتی ایران بعد از پیروزی انقلاب اسلامی، اشاره‌ای به عمل نیاورد. این همان سرچشمه‌ای است که به گمان نویسنده، ماجرای ایران گیت از آن روان می‌گردد.

در مورد نقش جرج بوش در این ماجرا، تاکنون حتی اندک اشاره‌ای هم به عمل نیامده است. از ما انتظار دارند که او را در این جریان، حتی پس از رسیدن به مقام معاونت ریاست جمهوری، بی‌اطلاع بدانیم. اگر اطلاعات وی تا این درجه نادرست یا دارای کاستی بوده، باید هرگز اجازه ورود به کاخ سفید به او داده نمی‌شد. اما همانگونه که همه آگاه هستیم، رأی‌دهندگان هیچگاه به چنین مسائلی توجه مبذول نمی‌دارند. این

۵ـ از ماجرای فوق حدود شش سال گذشته است. زیرا تاریخ تنظیم یادداشت‌های دکتر کولمن به سال ۱۹۹۰ برمی‌گردد که اکنون در سال ۱۹۹۶ به زبان فارسی انتشار می‌یابد.

نکته خود دلیل تجاوزکاریهای مستمر شورای روابط خارجی از سال ۱۹۱۹ و پسانتر به شمار می‌رود.

در مورد رونالد ریگان هم گمان بر آن بوده که علیرغم پیوند مستقیم پاره‌ای از مشاورانش با این جنجال، خود کمترین آگاهی در آنچه در اطرافش می‌گشته، نداشته است. شاید اگر او با همسرش که همواره ستاره خبرسازی بوده، مشورت به عمل می‌آورد، اوضاع به گونه‌ای دیگر درمی‌آمد. به یقین، همسرش از آنچه در اطراف ریگان می‌گذشته، آگاهی داشته است.

گمان بر آن است که آنچه مردم باید بدانند اینست که شماری افراد، همچون ویلیام کیسی William Casey ، رابرت مک فارلن Robert Mc Farlane ، دریادار پویندکستر Poindexter و سرهنگ نورث، تنها به ابتکار خود، چنین برنامه جنجال برانگیزی را پی ریخته و در دایرهٔ بستهٔ کاخ سفید، معاون و رئیس‌جمهور ایالات متحده را با کمترین آگاهی باقی گذارده‌اند. در چنین صورتی اگر رئیس‌جمهور از مشاورت‌های کشیش سانتاریا برخوردار می‌گردید، بهتر از مشورت با همسرش می‌بود.

محاکمه این پرونده، اگر بتوان آن را محاکمه نامید (از این جهت که شاهد اصلی از کشور اسرائیل، هنوز شهادتی ادا نکرده است)، به ترتیبی شکل داده شده بود که موضوع‌ها و بازیگران اصلی از صحنه توجه به کنار بمانند. آیا رئیس‌جمهور ریگان، آزادی گروگانهای امریکائی را در ایران به ازاء گونه‌ای باج‌پردازی بدست نیاورد؟ (پرداخت بهاء به ایران بصورت

تحویل تسلیحات بود که با ارسال نخستین محموله در زمان کارتر، بدون وقفه ادامه داشته است.)[۶]

با توجه به آگاهی که رونالد ریگان نامزد ریاست جمهور وقت، از موافقت کارتر با فروش اسلحه به ایران داشت، و تفاهمی که پسانتر ریگان رئیس‌جمهور منتخب در هنگام ورود خود به کاخ سفید، در سال ۱۹۷۹، با کارتر به عمل آورد، به گونهٔ طبیعی، پاسخ باید مثبت باشد. این پرسش حساس در هیچ زمانی از سوی کمیته تحقیقاتی سنا یا دادگاههای رسیدگی به این پرونده مطرح نگردید. چرا؟

آیا رئیس‌جمهور ریگان از منافع فروش تسلیحات به ایران و مبلغ گزافی که اسرائیل به جیب زده، آگاهی داشته یا آنچنان که خود مدعی است، واقعاً از ژرفای این فاجعه ناآگاه بوده است؟

توضیحات ریگان دربارهٔ تمایل خویش به برقراری روابط با میانه‌روهای ایران برای آزادسازی گروگانها، چیزی را تغییر نمی‌دهد. نخست آن که ریگان از یک‌دست بودن سران در دولت تازهٔ ایران آگاه بوده، دوم آنکه وی می‌دانسته گفتگو در مورد

۶ـ هدف از بیان این مطلب تکراری در تمام نوشتارها، القاء این پندار است که ایرانیان برخلاف ادعای ظاهری خود همواره از کمکهای تسلیحاتی امریکا برخوردار بوده‌اند. نمایشنامه به همین‌جا پایان نمی‌پذیرد. چه پای اسرائیل نیز بعنوان واسطه به میان آورده شده. همهٔ این گفتارها و نوشتارها در برابر قطع کامل رابطه با امریکا و اسرائیل که ایران پیشگام آن بوده، چون نقشی بر آب است.

آزادی گروگان‌ها باید با «همان کسانی» که بارها با نمایندگان کارتر نشست داشته و بدون نتیجه جلسات را ترک گفته بودند، صورت گیرد. تمایلی که ریگان در زمینهٔ یاری‌رسانی به کنترا از راههای خصوصی ابراز می‌داشت، و اظهار ناآگاهی وی از منافع فروش تسلیحات (البته پس از کسر منافع اسرائیل)، افزون بر آنکه متضاد یکدیگر بودند، حتی برای آن بخش از مردم امریکا هم که مطالب وی را صمیمانه پذیرا می‌شدند، غیرقابل باور می‌نمود.

پرسش‌های پرابهامی که آقای والش دادستان مستقل پرونده ایران کنترا به عمل می‌آورد، به بوش و ریگان فرصت می‌داد تا در صورت ظاهر، همچنان خود را در بن‌بست ناآگاه بودن ابقاء سازند. اگر دادستان مستقل پرونده، واقعاً خواستار کشف هرگونه حقیقتی می‌بود، باید به نورث و دکستر مصونیت کافی داده می‌شد تا به اطلاعات پشت پرده دسترسی پیدا کرده و پیوند ریگان و بوش را آشکار سازند. آخرین آگاهی که نویسنده به دست آورد آن بود که والش در پیگیری همین راه گام برمی‌داشت اما، در عین حال، تردید بی‌شمار وجود دارد که دست آخر مردم امریکا آن چیزی که واقعاً حقیقت است، بشنوند.

امکان اندکی وجود دارد که ریگان یا رئیس‌جمهور پیش از او کارتر، از خصوصیات ایرانی‌ها آگاهی چندانی در دست می‌داشتند. چه در غیراینصورت، ممکن بود شیوهٔ برخورد آنان با مسائل، به گونهٔ دیگری باشد. شرکتهای نفتی بریتانیا از گذشتهٔ

دور، در ایران نفوذ زیادی داشتند. این نکته از سال ۱۹۵۱، زمانی که به دستور دکتر مظفر بقائی، به خانه ریچارد سدان نماینده شرکت نفت ایران و انگلیس در تهران حمله شد، به اثبات رسید.

از خانه سدان اسناد بسیار حساسی که بیانگر صدمه‌آفرینی فراوانی در باب فعالیتهای بریتانیا در ایران بود، به دست آمد. در میان اسناد یادشده، جزئیات پرداخت رشوه‌های کلان به مقامات ایرانی وجود داشت. اسناد نشان می‌دادند که سدان حدود ۲۵ چمدان مدارکی را که در مورد مقامات ایرانی در اختیار داشت، برای بررسی و برنامه‌ریزی اقدامات پسانتر دولت دکتز مصدق، به لندن ارسال داشته بود. با همه این احوال، مصدق به راه خود ادامه داد و صنعت نفت کشور را ملی ساخت.

اکنون که مقامات کاخ سفید یک دوره مشورت‌هائی را هم با سدان متخصص مسائل ایران و آشنا به خصوصیات مردم و رهبران این کشور، بدون موفقیت به پایان رسانده بودند، دیگر اطمینانی از بخت یاری کارتر یا رئیس‌جمهور پس از آن یعنی ریگان، نمی‌توانست مورد انتظار باشد.

بدین‌ترتیب، هدایا و هزینه‌هائی که از سوی کارتر و ریگان برای نزدیکی به سران ایران ارسال و انجام می‌شد، با میل و رغبت پذیرفته شده، اما پاسخ مساعدی دریافت نمی‌گردید. گروگانها همچنان در بند به سر می‌بردند. درست در همان لحظاتی که کارتر پیام‌هائی بطور خصوصی به سوی ایران می‌فرستاد و «بینش» و اقدام انقلابی آنان را مورد تحسین قرار می‌داد، در

تهران پاسداران در پی دستگیری گروگان‌های امریکائی بیشتری، خانه به خانه در جستجو بودند.

شاید در اینجا این پرسش بی‌مناسبت نباشد که چرا فشارهائی که در زمان رئیس‌جمهور فورد و رئیس‌جمهور کارتر به رژیم شاه وارد می‌آمد، نسبت به رژیم تازه ایران اعمال نمی‌شد؟ در یکی از سفرهای شاه به ایالات متحده، برنامه‌ای برای ملاقات با روزنامه‌نگاران امریکائی زیرنظر والتر کرانکایت[۷] پیش‌بینی شده بود. شاه ظاهراً به علت آنکه از مضمون پرسشهای ستیزه‌جویانهٔ کرانکایت آگاهی یافته بود، از شرکت در جلسه یادشده خودداری نمود. کرانکایت و دن راتر Dan Rother و دیگر روزنامه‌نگاران، از پذیرش هدایای شاه خودداری نمودند. شاه که از این واقعه یکه خورده بود، پسانتر به یکی از نزدیکانش اظهار نمود که روزنامه‌های امریکا را دست‌کم گرفته بود.

شاه پس از ملاقات با جرالد فورد رئیس‌جمهور امریکا، به نصیری رئیس ساواک خود اظهار داشته بود که ممکن است در آینده امریکائی‌ها به او خیانت کنند. پس از انتخاب کارتر به مقام ریاست جمهوری (شاه به علت بیرون افتادن دندانهای بلند جلو

۷ـ والتر کرانکایت Walter Coronkite یکی از چهره‌های برجسته خبری، در شبکه‌های سراسری تلویزیونی امریکا بشمار می‌آید. وی علاوه بر اجرای برنامه‌های خبری سراسری، برنامه‌های سیاسی دیگری هم بصورت میزگرد که از وزن و اعتبار ویژه‌ای برخوردار است، اجرا می‌نماید. (م)

کارتر در هنگام لبخند زدن او را گراز می‌خواند)، شاه به نصیری گفته بود: «اکنون مطمئن هستم که امریکائیان مرا از پشت با خنجر خواهند زد.»

شاه چگونه می‌توانست با این اطمینان سخن بگوید. تا زمان ریاست جمهوری فورد، بین ساواک و سیا، همکاری‌های کاملاً نزدیکی برقرار بود. اما پس از انتشار مقالات ستیزه‌جویانه روزنامه‌ها نسبت به شاه، ساواک به ضبط مکالمات تلفنی پایگاه سیا پرداخت و پس از ارائه آنها به شاه، روشن ساخت که دولت کارتر دیگر نسبت به او خط دوستی صمیمانه‌ای را دنبال نمی‌کند. رخداد واترگیت به شدت شاه را بیمناک ساخت. (مقالهٔ مندرج در روزنامه نیویورک تایمز، مورخ ۲۶ آوریل ۱۹۷۶)

زمانی شاه از نلسون راکفلر پرسیده بود، آیا حقیقت دارد که سران امریکا و روسیه جهان را میان خود تقسیم کرده بودند؟ اکنون وی پاسخ خویش را در چهره فریبکارانه کسانی که زمانی آنان را دوست خود می‌پنداشت و کشورهائی که از آنان بعنوان متحد ایران یاد می‌کرد، دریافت داشته بود.

در سال ۱۹۷۸، زیبنیو برژنسکی با سفیر ایران در واشنگتن ملاقات نمود و این‌دو برای سقوط شاه به چیدن توطئه‌ای مبادرت نمودند. نخست بر این باور بودیم که توطئه‌ای در چنین ابعاد گسترده، جنایتی بسیار جدی به شمار می‌آید. اما، تا لحظه‌ای که این سطور را می‌نگارم از محاکمه یا محکومیت برژنسکی خبری به گوش نخورده است. ملاقات مذکور با پشتیبانی کامل هنری

کسینجر برگزار گردید. کوششهای افسران بلندپایه ارتش ایران، پس از مذاکره سولیوان سفیر امریکا در تهران با ارتشبد اویسی فرماندار نظامی، با شکست روبرو شد. نقشي كه وسيلهٔ بی. بی. سی. و صدای امریکا در گسترش احساسات ضد شاه در تمام دوران ناآرامی‌های پیش از انقلاب ایفاء گردید، غیرقابل انکار است. پرسش دوباره نیز این است که پس از گروگان گرفتن شهروندان امریکائی و اشغال سفارت امریکا، چرا از چنین شیوه‌های تبلیغاتی، علیه رژیم تازه استقرار یافته، استفاده به عمل نیامد.[۸]

ایستادگی نکردن قاطع در برابر رژیم تازه ایران در این مرحله، همان نکته‌ایست که دست آخر به انجام معامله اسلحه و جنجال ایران گیت انجامید. با این همه، کوچکترین اشاره‌ای از پیشینهٔ این امر در کمیتهٔ استماع سنا بر زبان آورده نشد و در محاکمهٔ نورث و دکستر مورد توجه قرار نگرفت.

در دسامبر سال ۱۹۷۸، تصمیم کارتر برای خارج کردن شاه از صحنه، وسیله یکی از عامل‌های سیا به آگاهی یکی از مقام‌های بلندپایه ایران رسید. دو نفر یادشده در یکی از رستورانهای واشنگتن ملاقات نموده و کوتاه‌زمانی پسانتر، مراتب وسیله همان عامل به آگاهی سولیوان سفیر ایالات متحده در تهران

۸ـ توطئه‌های گوناگون امریکا و دیگر کشورهای غربی که همواره با هوشیاری مردم به شکست انجامید، خلاف این گفته را به اثبات می‌رساند.

رسید.[۹]

پس از سقوط شاه، کارتر طی دستورالعملی، هرگونه ملاقات با مقامات بلندپایه دوران شاه را ممنوع ساخت و بدین جهت بود که مقامات امریکائی از خبر تصمیم گروگان‌گیری شهروندان امریکائی در تهران ناآگاه مانده و کاملاً غافلگیر شده بودند.

کارتر که تا این زمان «اعتبار» فراوانی برای رهبری انقلاب قائل بود، بلافاصله دستورات دگرگونه‌ای صادر کرد که البته اثر چندانی نداشت. وی دوباره به شیوه وارونه‌گرائی روی آورد و به ارسال هدایا برای مقام‌های ایران مبادرت ورزید. دست آخر گفتگوها با ارسال تسلیحات نظامی ساخت امریکا پایان پذیرفت.

مقام‌های ایران با انتشار گزارشهای از پیش آماده شده، سیا را فریب می‌دادند. کارتر همانند کوری که در پیچ و خم راهی گرفتار آمده باشد، از خود رفتاری نامتعادل نشان می‌داد. او عملاً مهار وضعیت را از دست داده بود. در تمام داد و ستدهائی که با پشتیبانان انقلاب، در طول اقامت آیت‌الله خمینی (ره) در پاریس به عمل آورد، هرگز از گروگان‌گیری بعنوان یک رفتار قابل نکوهش سخنی بر زبان نیاورد.

۹ـ نویسنده در اینجا موج عظیم و توفنده انقلاب اسلامی که شاه را از صحنه خارج نمود، با عامل سیا اشتباه کرده است.

کارتر نسبت به هشدارهای مشاوران خود واکنشی نشان نداد. ظاهراً وی هنوز بر این باور بود که امکان فریب دادنش از جانب انقلاب وجود ندارد. در چهارم نوامبر ۱۹۷۹، با اشغال سفارت امریکا، وارونهٔ این واقعیت آشکار گردید. گروگان‌ها بازندهٔ مطلق این بازی بودند. انقلابیون بر این باور بودند تا زمانی که گروگان‌ها را در اختیار دارند، ایالات متحده نمی‌تواند نقش وارونه بازی کرده و علیه آنان اقدامی به عمل آورد. درستی این محاسبه پسانتر به اثبات رسید.

این بخش با اهمیت از پیشینهٔ پرونده ایران گیت در محاکمه نورث و دکستر به میان آورده نشد. در محاکمه دکستر، به درگیر بودن وی در پروندهٔ فروش تسلیحات به ایران اشارهٔ مستقیمی به عمل نیامد. جرم او، دروغ‌پردازی در برابر کنگره و مشارکت در یک توطئه عنوان گردید. از جانب دیگر، برژنسکی که مشارکت‌اش در این توطئه آشکار بود، در مظان هیچ گونه اتهامی قرار نگرفت.

دکستر هم به علت اقداماتی که به تصور خویش ـ ریاست جمهور امریکا میل داشت او انجام دهد ـ اعتبار خویش را از دست داد. علیرغم آنکه دکستر هم مرد بسیار هوشمندی است اما، از ما می‌خواهد باور کنیم کارهائی که او انجام داده، تنها بنا بر ارادهٔ شخص خودش بوده است.

از مردم خواسته می‌شود گمان‌زنی کنند که رئیس‌جمهور تنها با هدفهائی که دستیارانش تنظیم می‌کنند، موافقت می‌کند و

انجام بقیه امور به مأموران اجرائی واگذار می‌گردد. آیا پویندکستر مسوولیت اموری را که انجام داده، بدون آنکه به آگاهی رئیس خود برساند می‌تواند برعهده گیرد؟ آیا این سخن پذیرفتنی است؟

عامل دیگری هم در این داستان تأسف‌بار وجود دارد که روزنامه‌های مزدور و خادمان شورای روابط خارجی در کنگره، عمداً از عنوان کردن آن پرهیز نموده‌اند. چرا آقای بولاند Boland ۱۰ بدون آنکه ضرورت داشته باشد، متممی را ارائه نمود که عملاً دست ایالات متحده را در براندازی حکومت جزویت ساندنیستا Jesuit Sandinista نیکاراگوئه که وسیله یک کمونیست متعصب به نام دانیل اورتگا Danial Ortega طرح ریزی شده بود، ببندد؟ آیا مصاف با کمونیسم با تمام نیرو ـ به ویژه زمانی که پا در آستانه کشور بگذارد ـ وظیفهٔ قاطع ایالات متحده به شمار نمی‌رود؟

به چه حقی بولاند، عمداً امکانات کشور خویش را برای خارج کردن اورتگا و گروه جزویت او از صحنه، محدود می‌سازد؟ آیا بولاند در این مورد به نیابت از جانب شورای روابط خارجی وارد عمل نشده بود؟ با آنکه دلائل مستندی در این باب در دست نیست، اما جملگی بر این باورند که وی چنین نیابتی را

۱۰ـ بولاند Boland همان نماینده کنگره امریکاست که لایحه منع کمک‌های مالی و نظامی را برای ضد انقلابیون نیکاراگوئه موسوم به کنترا ارائه نمود و پسانتر به لایحه بولاند شهرت یافت.

بر عهده داشته است. به نظر می‌رسد، اگر امکان انجام همه‌پرسی در این موضوع وجود می‌داشت، اکثریت افراد این کشور به متهم بودن بولاند رأی می‌دادند.

محدودیت‌های نیمه‌بندی که علیه نیکاراگوئه برقرار گردید، جز اندک ایستائی محافظه‌کارانه، اثر قابل اشارهٔ دیگری بر اقتصاد آن کشور بر جای نگذارد. حقیقت موضوع از این قرار است که شورای روابط خارجی، برنامه‌های دیگری هم برای نیکاراگوئه، بعنوان پایگاه عملیات آینده، در تمامی قاره امریکای لاتین، بدست هنری کسینجر در سر دارد. رخدادهای مربوط به این طرحها به تدریج از سال ۱۹۹۰، به ظهور رسیده‌اند. اورتگا همواره از دوستان شورای روابط خارجی به شمار می‌آمده، و در این زمینه، تاکنون هیچ دگرگونی رخ ننموده است. آخرین انتخابات آن کشور که منجر به کناره‌گیری اورتگا گردید، تنها در جهت پیشبرد طرح ایندس Andes به عمل آمده بود.[11]

به هرحال با توجه به آنکه نورث و دکستر هیچ‌یک به مرگ محکوم نشدند، باید گفت که آنان از دیگر دست اندرکاران جنجال ایران گیت بخت یارتر بودند.

۱۱ـ طرح ایندس که از برنامه‌های محرمانه شورای روابط خارجی به شمار می‌آید، ظاهراً ایجاد آشوب و جنگ‌های محلی در تمامی منطقه امریکای لاتین است.

سرنوشت افراد دست‌اندرکار در ماجرای ایران کنترا

آرمی Army سفیر ایالات متحده در اطریش

آرمی سفیر امریکا در اطریش با انجام پژوهش‌هائی در زمینهٔ معاملات تسلیحاتی بین شرکت اطریشی و وست ـ الپنیا Voest Alpian و یونان، دچار اشتباه بزرگی شد. در بهار سال ۱۹۸۵، آرمی اعلام داشت که یک محموله تسلیحاتی، به جای یونان، تحویل ایران شده است. بلافاصله پس از آن، یک کمیسیون پژوهشی در وین آغاز به کار نمود و از آرمی برای ادای شهادت دعوت به عمل آورد. اما در ماه جولای ۱۹۸۵ ، پیش از آنکه وی بتواند در برابر کمیسیون یادشده حاضر شود، ناگهان بر اثر «حمله قلبی» دار فانی را وداع گفت. آرمی هیچگونه پیشینهٔ ناراحتی قلبی نداشته است. شایعات درباره مرگ وی زمانی بالا گرفت که جسدش بدون انجام کالبد شکافی و به طرز محرمانه‌ای به خاک سپرده شد.

سیروس هاشمی Cyrus Hashemi

هاشمی که در دوران شاه هم نقش سوداگر تسلیحاتی را داشت، پس از پیروزی انقلاب و از اوائل دسامبر ۱۹۷۹، در خدمت رژیم تازه قرار گرفت. وی یک معامله‌گر ورزیده و دارای ذهنی تیز و هوشمند بود و در دایره‌ای که تخصص یافته بود، فرد با ارزشی به شمار می‌آمد.

هاشمی میان کارتر و رژیم تازه ایران نقش واسطه را بر عهده گرفت. وی برای ایفاء چنین نقشی از وجود ژنرال اسرائیلی بارام Bar - Am استفاده نمود. بنابر پاره‌ای گزارشات اطلاعاتی، هاشمی به وسیله تزریق یک نوع سرطان‌زای سریع که به شاه نیز داده شد، مدت زمانی کوتاه، پس از انجام معامله به قتل رسید. پزشکانی که در بیمارستان لندن هاشمی را تحت معالجه قرار داده بودند اظهار داشتند، بیماری سرطان خون یا لوکمیا Leukemia که هاشمی بدان مبتلا بوده آنقدر سریع بیمار را از پای درآورده که در تاریخ پزشکی کم سابقه بوده است. پاره‌ای از پزشکان آن را لوکمیای چهارنعل نامیده‌اند.

رشیدالجراح Rashid AL Jarrah

این جوان ۲۵ ساله اهل عربستان سعودی، در توطئه بدست آوردن موافقت کارتر، برای فروش تسلیحات به ایران نقش کلیدی بازی کرد. وی که با پیتر جینی Peter Jenney از اهالی مجارستان همکاری داشت، در فروش تسلیحات ساخت بورللی Borlelli عامل اصلی به شمار می‌آمد. در ۱۲ اکتبر ۱۹۸۷ ، اعلام شد که وی به علت «حمله قلبی» در لوگانو سوئیس به دار باقی شتافته است.

هربرت ایفالتر Herbert Apfalter

این فرد یکی از شهود اصلی در کمیسیون تحقیقاتی وین بود

که درباره فروش مهمات شرکت ووست الپنیا به یونان که دست آخر به ایران تحویل داده شد، مشغول بررسی بود. اپفالتر نتوانست کار شهادت خود را به انجام برساند. در ۲٦ اگوست سال ۱۹۸۷ ، چند روز پیش از آنکه در برابر کمیسیون ظاهر شود، به علت «حمله قلبی» درگذشت.

اوی بارشل Uwe Barshall

گفته می‌شد بارشل که دارای پیشینهٔ زندگی در هولشتاین Holstein بوده در جزایر قناری با خزوگی Khasoggi ملاقاتی به عمل آورده بود. قرار بود بارشل با یکی از آگاهان حمل تسلیحات غیرقانونی به ایران ملاقات کند. اما پیش از آن، جسد او را در وان حمام اتاق‌اش در هتل بوریواژ در ژنو پیدا کردند.

هنوز روشن نیست آیا بارشل با فرد مطلع ملاقات کرده است یا خیر؟ کالبد شکافی از جسد وی وجود پنج نوع قرص گوناگون در خونش را نشان می‌داد. بارشل پیش از آن هم در ماه مه ۱۹۸۷ ، از یک حادثه بسیار تردیدبرانگیز هواپیما جان سالم به در برد. بنظر بسیاری، مشکلات خزوگی همگی ناشی از همین ملاقات بوده است. در هر حال محاکمه وی ممکن است به حبس در زندان فدرال منتهی گردد.

هنریش روپ Heinrich Rupp

هنریش روپ یکی از عامل‌های قراردادی سیا بود که در

جلسهٔ ملاقات پاریس به همراهی بوش، کیسی و نمایندگان دولت ایران شرکت داشت. در حال حاضر، روپ دوران محکومیت خود را در زندان فدرال می‌گذراند. بنابر گزارشهای واصله وی تحت «معالجات روانکاوی» قرار دارد.

روبرت سنسی Robert Sensi

در مورد سنسی گفته می‌شود از دوستان جرج بوش و دارای آگاهی‌هائی از معاملات اسلحه بریتانیائی در ماجرای ایران گیت بوده است. سنسی به اتهام سرقت ۲/۵ میلیون دلار به زندان محکوم گردید و اکنون دوران محکومیت خود را می‌گذراند.

ریچارد جی. بنرک Richard J. Bennerk

یکی از عامل‌های پیشین سیا، در تاریخ ۲۳ سپتامبر ۱۹۸۸، در دادگاهی در دنور ایالت کلورادو، به ریاست قاضی جی. ار. کاریگان چنین اظهار داشت: «... همانگونه که اشاره کردم کسانی که دست اندرکار این ماجرا بودند به گمان من یا کشته شدند و یا بگونه‌ای تدریجی و منظم در طول مدت چندسال بی‌اعتبار گردیدند. اگر حداقل من این دادگاه را از مسائلی که در طی چندسال گذشته رخ داده آگاه نسازم، خود را نخواهم بخشید.»

بنرک به ویژه به یکی از همکاران خود گفته بود که «مرگ هاشمی برای بستن دهان او صورت گرفت». بنرک

عامل پیشین سیا، در دادگاه دیگری هم که برای محاکمه هنریش روپ عامل دیگر سیا تشکیل شده بود، شهادت داد. روپ از عامل‌هائی بود که به ماجرای ایران گیت نزدیکی کامل داشت. روپ به اتهام خلافکاری و جابجائی وجوه نامشروع محاکمه گردید. بنظر حکومت پنهان، روپ از آن جهت که آگاهی‌های فراوانی در ماجرای ایران گیت داشت، برای حکومت پنهان تهدید بالقوه‌ای بشمار می‌آمد.

بنرک در جلسه ملاقات با ایرانی‌ها که در اکتبر ۱۹۸۰، در پاریس تشکیل شد روپ، بوش و کیسی را همراهی می‌کرد. بنابر اظهارات بنرک، هدف از تشکیل این جلسه با شرکت نمایندگان دولت ایران و هیئت نمایندگی ایالات متحده آن بود که برای رهائی گروگان‌های امریکائی که در ایران اسیر بودند، توافقی بدست آید. بنرک می‌گوید از مسائل قابل گفتگوی دیگر، تعیین «شرایط» آزادی گروگانها بود که در این جلسه به هیچگونه توافقی دست پیدا نکردند.

ظاهراً در همین جلسه بود که ایرانی‌ها میل داشتند از نحوه خرید ٤۰ میلیون دلاری اسلحه اطلاع پیدا کنند. آنان اصرار داشتند که این معامله حتماً انجام پذیرد.[۱۲]

بدون توجه به وجود یا نبود هیئت ایرانی در این جلسه،

۱۲ـ اظهاری عاری از حقیقت که پیش‌تر از این در باب بی‌پایه بودن آن توضیح داده شد.

بطور یقین می‌توان گفت که بوش و کیسی در این مقطع به پاریس سفر کرده بودند.

کنث کوالز Kenneth Qualls کمک خلبان هواپیمائی که آنان را به پاریس پرواز داده بود، سفر یاد شده را مورد تأئید قرار داده است. ظاهراً بوش و کیسی برای پیدا کرده راه‌حل محدودیت‌هائی که کنگره در مورد کمک به کنترا پیش‌بینی کردن بود، به پاریس آمده بودند. اگر بتوان به گفته‌های بنرک و روپ اتکا کرد، احتمالاً نکات یادشده از سوی نمایندگان امریکا با نمایندگان ایران در پاریس مورد گفتگو قرار گرفته است.

به دنبال جلسه‌ای که در تاریخهای ۲۳ و ۲۲ اکتبر در لندن تشکیل گردید، معامله فروش اسلحه به ازاء آزادی گروگان‌ها جان گرفت. جلسه با مشارکت مقام‌های بلندپایه وزارت امور خارجه شوروی به سرپرستی یوری پاپف Yuri Papov و با شرکت رئیس بخش امریکای لاتین وزارت امور خارجه آن کشور و گروه متخصصان امریکای لاتین وزارت امور خارجه امریکا، به سرپرستی الویت ابرامز Elliot Abrams ، معاون وزارت امور خارجه در روابط درون قاره‌ای امریکا، تشکیل گردید. ادولفو کارلو Adolfo Carelo بلندپایه‌ترین مقام کنترا نیز، زیر یک نام مستعار، با ابرامز همراهی داشت.

با آنکه جزئیات گفتگوی این جلسه تا این لحظه افشا نشده، اما اقدامات پسانتر حکایت از به وجود آمدن گونه‌ای تفاهم میان ایالات متحده و اتحاد جماهیر شوروی (سابق) بر سر

حاکمیت ساندنیستا دارد.

با توجه به آنکه ابرامز یکی از شاگردان قدیمی کسینجر در طرح ایندس می‌باشد، امکان آن وجود دارد که ایالات متحده در سازشی با دانیل اورتگا، آزادی عمل کاملی در برنامه‌ریزی کنترا بدست آورده باشد. شایان اشاره است که اورتگا در زمان ریاست جمهوری خود، تمامی نیازهای تسلیحاتی را از اتحاد جماهیر شوروی دریافت می‌داشت.

منابع اطلاعاتی بر این باورند که در هرحال توافقی صورت گرفته که به ازاء افزودن بر مقدار تسلیحات کنترا، گورباچف بتواند از حداکثر کمکهای اقتصادی برای روسیه و اروپای شرقی برخوردار گردد. همچنین آثار توافق دیگری هم آشکار می‌گردد که کاهش دادن فعالیت‌های طرفداران شوروی (با کمک خود شوروی) در السالوادور است. جبهه آزادی فارابوند مارتی (Farabund Marti (Liberation Front یا FMLN که سالها جنبش مخالفت دولت در السالوادور به شمار می‌آمد، برای انجام انتخابات سال ۱۹۸۹، شدت مخالفت‌های خود را کاهش داد. به نظر می‌رسد بر سر انجام انتخابات نیکاراگوئه هم سازشی به عمل آمده باشد. زیرا که قصد از انجام انتخابات سوق دادن افکار مردم امریکا به سوی این پندار بود که قدرت دانیل اورتگا و ساندنیستا کاهش یافته است. ناگفته پیداست که چنین امری به هیچ روی نمی‌توانست واقعیت داشته باشد. بنابراین می‌توان گفت هدف اصلی انتخابات نیکاراگوئه در واقع آن بود که طرح

ایندس کسینجر را تا حدی بر قامت اورتگا متناسب ساخته و به پیش ببرند.

در ۲۷ اکتبر ۱۹۸۹، پس از بازگشت اورتگا از مسافرت خارج از کشور، ساندنیستا اعلام داشتند، هیچگاه تحت هیچ شرایطی آماده گفتگو با رهبران کنترا بر سر «صلح» نیستند. با این همه، پس از بازگشت اورتگا از مسافرت مسکو که برای شرکت در هفتادمین سالگرد انقلاب روسیه بدانجا سفر کرده بود، ناگهان نظر پیشین خود را تغییر داد و با توسل به می‌گوئل اوباندا از وی خواست که بین ساندنیستا و کنترا نقش میانجی را بازی کند.

برای اورتگا زمان پرهمهمه‌ای بود، سفر از لندن به مسکو و تا واشنگتن. در واشنگتن که نخستین و آخرین سفر وی به امریکا بود، با رهبران سازمان ایالات متحده معروف به OAS به گفتگو نشست و پسانتر ملاقاتی با جرج شولتز وزیر امور خارجه به عمل آورد. بنا بر منابع اطلاعاتی، آنچه در این جلسه وسیلهٔ اورتگا به آگاهی شولتز رسید این بود که به شرط آنکه ایالات متحده تحویل سلاح به کنترا را کاهش دهد، وی آماده انجام توافق‌هائی است که در لندن صورت گرفته بود.

شولتز بدون آنکه از شوروی بخواهد این روش را در مورد حمل سلاح به نیکاراگوئه اعمال نمایند، با نظرات اورتگا موافقت کرد. در همین‌جا بود که نطفه‌های متمم بولاند Boland Amendment و جنجال ایران گیت آغاز گردید.

نویسنده همواره به این نکته اشاره داشته که از دشمنان واشنگتن باید بیشتر از دشمنی مسکو احساس نگرانی کرد. و این مورد تنها، یکی از صدها مورد در دو دههٔ گذشته است که درستی پیش‌بینی‌های مؤلف را روشن می‌سازد. در میانه این گفتگوهای سازش یک جانبه، فشار شدیدی بر السالوادور گذارده شد. هدف این فشار آن بود که در حد امکان فضائی به غایت ناآرام آفریده شود تا طرح ایندس بتواند راه خود را به پیش باز کند. در پشت طرح ایندس، شورای روابط خارجی و جهان تک حکومتی که درصدد بلعیدن تمام امریکای جنوبی‌اند، قرار دارند.

در صورت گسترش ناآرامی و عصیان، فرض امضای یک پیمان، همانند موافقت‌نامه خلیج تونکن برای ریگان به وجود می‌آمد که می‌توانست شعله‌های جنگ را در السالوادور و نیکاراگوئه و هندوراس افزایش دهد. این چنین شرایطی، مطلوب شورای روابط خارجی می‌بود. هنوز امکان وقوع این چنین حادثه‌ای بسیار زیاد است که در اینصورت، امریکا در دامن جنگی همانند آنچه در ویتنام اتفاق افتاد ـ این‌بار در امریکای لاتین ـ سقوط خواهد کرد. این احتمالات خود بخشی از طرح ایندس به شمار می‌آید.

نیروهای ایالات متحده که در پاناما استقرار دارند، می‌توانند آغازی برای یک جنگ بی‌پایان در امریکای لاتین به شمار آیند. در همین راستا، بوش پس از لختی دودلی، نیروهای مسلح امریکا را در جهت حمله به پاناما مورد استفاده قرار داد.

اگر شرایط رو به ناآرامی گذارد، چرا مشابه آن حمله به هندوراس و السالوادور صورت نگیرد؟ منظور از به کار بردن واژه «ناآرامی» آنست که مردم این کشورها را به دخالت‌های بیجا آگاه نموده و بر آن دارند که از خود دفاع کنند. یا به سخن دیگر پا را از خط خود جلوتر گذارند.

هیچ‌یک از نکات یادشده در بالا، حتی به گونه‌ای اجمالی، در جلسات استماع ماجرای ایران گیت و پسانتر، در دادگاه الیور نورث و پویندکستر مورد توجه قرار نگرفت. جای تأسف است که نمی‌توان بولاند، شولتز، ابرامز و بوش‌ها را در برابر یک کمیتهٔ تحقیقاتی سنا قرار داد و از آنان درباره نقششان در این ماجرا پرسشی به عمل آورد.

تأسف‌بارتر از آن هنگامی است که ما امریکائیان، پسانتر فرصت آگاه شدن از تمامی حقیقت افتضاح ایران گیت را به دست آوریم، اما کاری از ما ساخته نباشد. واژه افتضاح هم از آن روی بکار برده می‌شود که ملت امریکا دربارهٔ آن به انحراف کشانده شده و پاره‌ای افراد در جهت پنهان داشتن حقیقت، بعنوان «وجه‌المصالحه» مورد استفاده قرار گرفته‌اند. از این جهت، می‌توان گفت که افتضاح «واقعی» متمم بولاند بوده است. افتضاح به وجود آمده، برای خدشه‌دار کردن منافع ملت امریکا، همسو با سیاست‌های فاسد شورای روابط خارجی است.

بطور نمونه می‌توان این پرسش را مطرح ساخت که چرا نقش کلیدی که اسرائیل در این ماجرا ایفاء نمود، به خوبی آشکار

نگردید؟ یا آنکه صدور گستردهٔ مهمات به ایران از اروپای غربی از چه مقوله‌ای بوده است؟ یا آنکه این معامله بزرگ، در برابر آنچه بعنوان تأمین مهمات کنترا نامیده شد، همانند دانه مرغی اندک به شمار می‌آید. با این همه، چه مقدار از این اطلاعات در اختیار کمیتهٔ تحقیقاتی سنا و دادستان ویژه والش گذارده شد؟ تا آنجا که نویسنده آگاه است، پاسخ مطلقاً منفی است.

آنچه در اینجا در برابر ما قرار دارد، کوششی است واترگیت مانند که نهادهای سیاسی امریکا را بی‌اعتبار می‌سازد. بخشی از این کوشش تاکنون به موفقیت رسیده است. از این جهت، امریکا شخصی را ماند که در حالت ایستاده به خود شلیک کرده باشد. حرکتهای پیچیده‌ای که در اینجا از آنها نام برده می‌شود، برای مردم همچنان بدون توجیه باقی مانده‌اند. مردم امریکا هرگز به ژرفای توان دشمنان خانگی که جنجال‌هائی همانند واترگیت را می‌آفرینند، آگاهی نخواهند یافت.

آنچه مردم امریکا در این‌بازه مانند سایر موارد نمی‌دانند آنست که ما امریکائیان در چنگال نیروهای قدرتمند جهانی قرار گرفته‌ایم. شاید هم ناآگاهانه از موضوع اصلی کشورمداری منحرف شده باشیم. تنها «برای نمونه» چند مورد را ذکر می‌کنیم. «مؤسسه» لومبارد Lombard را که حاکم بر رباخواری جهانی است، درنظر بگیرید. این مؤسسه با طرز تلقی ضد مسیحیت و نیروی نسل کش و اعضاء مزبور و شیطان‌پرست خود، نظارت بر همه نخبه‌های اروپای غربی و مالکیت نهادهای

آزادی‌گرای غرب را در اختیار دارد. این افراد همه مهارکنندگان مؤسسات امور مالی و اعتبار جهان هستند که اکثراً در عضویت سازمانهای فراماسیونری قرار داشته و طرح ایندس کسینجر را در برنامه‌های خود گنجانیده‌اند.

بسیاری از مردم از نویسنده می‌پرسند: «چگونه است که از تمام دست‌اندرکاران جنجال ایران گیت، تنها نورث محکومیت پیدا کرد؟» پاسخ اینست که با استفاده از «شیوه‌های استراتژیکی» ، هنگامی که روشن شد الیور نورث درصدد بدست آوردن مدارکی است که آشکارا علیه او مطرح شده، از دو پرونده اتهامی وی، در پرونده‌ای که بیش از همه جدی به نظر می‌رسید، تبرئه گردید.

این گام، الیور نورث را در «مسیر باد» در نوسان قرار داد. چراکه وکلای مدافع خویش را از دسترسی به اسناد محرمانه‌ای که می‌توانست انفجاری برپا کنند، محروم نموده بود. دقیقاً همین رخداد درباره پویندکستر به وقوع پیوست. به سخن کوتاه، هنگامی که طرح ایندس نیکاراگوئه در آستانه افشاگری قرار گرفته بود، موضوعاتی که احتمال آشکار شدن جدی آنها در سیاست خارجی امریکا در میان بود، به کناری نهاده شدند.

این امر همچنین توانست اعضاء کاخ سفید یعنی «دولتی که توانسته بود در دورهٔ بحران، عملیات مهار زیانها را به گونه‌ای موفقیت‌آمیز رهبری کند». دست نخورده باقی گذارد. از همین مرحله بود که برخورد غوغابرانگیز جامعهٔ اطلاعاتی آغاز گردید.

چه آنها بر آن شدند که اسناد مربوطه را از دسترس شورای امنیت ملی و دادستان ویژه آن، والش به دور نگاهدارند. پاره‌ای منابع اطلاعاتی واشنگتن، به نویسنده اطلاع دادند که در یک مرحله، ریگان کاملاً آماده شده بود تا از نورث و دکستر پوزش‌خواهی کند. اما پس از مشورت با همسرش نانسی، ازاین اقدام چشم‌پوشی نمود. زیرا به از دیدگاه نانسی این پوزش‌خواهی می‌توانست «پوشش خبری بدی در روزنامه‌ها» داشته باشد و بر چهره «پاکیزه» ریاست جموری لکه بدنامی به جای گذارد.

دلائل جنجال ایران گیت را باید در برخورد کارتر با آیت‌الله خمینی (ره) جستجو کرد. اما، عامل دیگر آن در زمان ریگان و با صدور «دستور اجرائی شماره ١٢٣٣٣ » به وجود آمد. این دستور که در سال ١٩٨١ صادر شد، افزون بر «دولتی» که در کاخ سفید بود به «سازمانهای» اجرائی موازی دیگر هم اجازه دخالت در امور ایران را اعطا می‌کرد.

همین دستور بود که یک نظام جاسوسی خصوصی را که بتواند وفاداری کامل نسبت به رئیس‌جمهور ریگان داشته و موجبات محکومیت نورث و پویندکستر را فراهم آورد و اختلاف‌نظر در میان سازمانهای اطلاعاتی را موجب گردد، آفرینش داد. در اینجا اشاره دقیق به آن واحدی است. که بنام «گروه شرایط ویژه» معروف گشت و در سال ١٩٨٢ ، زیرنظر و در قلمرو مسوولیت معاون رئیس‌جمهور بوش قرار گرفت. همین گروه بود که تحویل سلاح به کنترا را رهبری می‌کرد.

در مارس ۱۹۸۵، بوش معاون وقت رئیس‌جمهور، پس از آنکه معاملهٔ اسلحه با رئیس‌جمهور هندوراس روبرتو سوازو Suazo Roberto را سامان داد، وزیر دفاع کاسپر واینبرگر از موضوع باخبر شد.

در شانزدهم مارس ۱۹۸۵، یک هیئت امریکائی در ملاقاتی با رئیس‌جمهور هندوراس از وی درخواست نمود که به ازاء کمکهای اقتصادی، در رساندن سلاح به کنترا دریغ نورزد. با عنایت به آنکه این هیئت زیرنظر بوش به گفتگوها ادامه می‌داد، نمی‌توان تصور کرد که رئیس‌جمهور ریگان از موضوع ناآگاه بوده باشد.

در هنگام ملاقات با رئیس‌جمهور هندوراس، بوش به وی یادآور شد که رئیس‌جمهور ریگان دستور داده که تسلیحات امریکائی در اختیار هندوراس قرار گیرد. پس از این ملاقات، بوش و ریگان در کاخ سفید به گفتگو نشستند.

بنابر گزارشهای تأیید نشده (منابع اطلاعاتی نتوانستند درستی گزارش را تأئید نمایند)، بوش طی یادداشت هشداردهنده‌ای به ریگان یادآور شده بود که برای لغو تحریم ارسال پاره‌ای از سلاحهای امریکائی به سایر کشورها، باید «تشریفاتی» انجام پذیرد و از جمله موافقت کنگره به دست آید.

برای دست‌یابی به ژرفای انحراف جنجال ایران گیت، شاید لازم باشد به گزارش مورخ دوم جولای ۱۹۸۰، تلویزیون آلمان غربی هم نظری بیفکنیم. گزارش زیرعنوان «معامله

گروگانها که ریگان را به قدرت رساند» به شرح مبارزات انتخاباتی ریگان بوش پرداخته بود. در میان سایر موضوع‌ها، گزارش به توطئهٔ ریگان با ایران برای رها نساختن گروگانها تا «پس» از انتخابات، که موجبات بی‌اعتباری کارتر را فراهم آورد، اشاره داشت.

این نکته با گزارشهای روپ و بنرک همسوئی کامل دارد. گزارشها می‌گویند، جلسه این توطئه‌چینی بین ۲۰ تا ۲۲ اکتبر سال ۱۹۸۰ در پاریس تشکیل گردید. گزارشها همچنین با برنامه گزارشهای خبری در WER که در سال ۱۹۸۷ انتشار یافت و در آن زمان مورد پذیرش چندانی قرار نگرفت، کاملاً هم‌آهنگی دارند. با آنکه یکی از خوانندگان یادداشتی به نویسنده نوشت و طی آن اظهار داشت که اطلاعات من به کلی «پرت از مرحله» است، باید بگویم دست آخر درستی این گزارش، مانند بسیاری از گزارشهای «پرت از مرحله» دیگر نویسنده آشکار گردید.

کسانی که در این برنامه تلویزیونی مورد مصاحبه قرار گرفتند، عبارت بودند از ریچارد بنرک و هنریش روپ همراه با باربارا هونکر که از پشتیبانان پیشین ریگان، در جریان مبارزات انتخاباتی سال ۱۹۸۰ بود.

بلادرنگ پس از پخش این برنامه، پخش برنامه‌های گسترده‌ای در نفی آن، در سراسر اروپا آغاز گردید. نکته شایان توجه آن بود که در روزنامه‌های آلمان غربی، هیچ گونه اشاره‌ای به این برنامه به عمل نیامد. این گزارش مستند مورد نقد

هیچ کدام از روزنامه‌های امریکا نیز قرار نگرفت. کوتاه سخن، یک دیوار سکوت به وسیلهٔ روزنامه‌های توطئه‌گر امریکا به دور این موضوع کشیده شده بود.

یکی از دوستان نویسنده برای بدست آوردن نسخه‌ای از فیلم ویدوئی یادشده کوشش فراوانی به عمل آورد. اما نه تنها توفیقی بدست نیاورد که مدتی پس از آن، یکی از مأموران امنیتی آلمان غربی به سراغ وی رفت. مأمور اشاره شده به وی یادآور شده بود که از پیگیری موضوع چشم‌پوشی کند. وی نیز از دنبال کردن آن پرهیز نمود. شگفت‌آور است که گونه برنامه‌های «شصت دقیقه» Sixty Minutes شبکه سی. بی. اس. و «خط شب» Night Lime ای. بی. سی. و «خط آتش زن» بیل باکلی Bill Backley از نقد و اشاره به این برنامه چشم‌پوشی به عمل آوردند. یکی از فرصتهای خوبی که در راستای افشاگری آگاهی‌های بوش دربارهٔ ایران کنترا در اختیار سنای ایالات متحده قرار گرفت، جلسه استماع کمیته روابط خارجی در هنگام تأئید صلاحیت دونالد گرگ نامزد سفارت امریکا در کره جنوبی بود. پشتیبان گرگ در این جلسه سناتور گلوبورن پل Pell Glouborne عضو برجستهٔ باشگاه رم در سنای ایالات متحده بود. بدین جهت گرگ، علیرغم آنکه در تمام جریان استماع، به پنهان‌کاری درباره ریگان و بوش مبادرت ورزید، با این همه، از تأئید صلاحیت خود اطمینان داشت.

سناتور تری سانفورد Terry Sanford برای دادن رأی تأئید

صلاحیت به گرگ، کوشش شایان توجهی ابراز داشت. وی استدلال کرده بود که اگر به گرگ رأی تأئید ندهد به مفهوم آن است که، گفتهٔ معاون رئیس‌جمهور بوش خلاف واقع بوده و نامبرده در جنجال ایران گیت دست داشته است.

سانفورد گفته بود: «گرگ (در جریان استماع) به دروغگوئی پرداخته بود اما، دروغگوئی وی به جهت پشتیبانی از ریاست جمهور بوده و با دروغگوئی برای یاری رساندن به خویش متفاوت است.» با آنکه پویندکستر دقیقاً به همین علت محکومیت پیدا کرد و به جلو سگ‌ها پرتاب شده بود، اما گرگ توانست بدون برخورد با هیچ مشکلی از مرز تأئید بگذرد.

دلائل بسیار آشکاری برای دست داشتن گرگ در ماجرای ایران گیت موجود است. دلائل یادشده در دفترچه یادداشت سرهنگ الیور نورث ثبت گردیده است. وی در ابتدای یادداشت خود به تاریخ ۱۰ سپتامبر ۱۹۸۵ می‌نویسد، با گرگ و سرهنگ جیمز استل James Stell ملاقات نموده است. هدف از این ملاقات چه می‌توانست باشد؟ از آنجا که گرگ در زمان ریگان، عنوان مشاور امنیت ملی معاون رئیس‌جمهور را داشته، دور از ذهن است که وی مراتب عملیات مسلح‌سازی دوباره کنتراها را به آگاهی رئیس خود یعنی جرج بوش نرسانده باشد.

در تاریخ چهارم فوریه ۱۹۸٦، گرگ یادداشتی از سرهنگ سام واتسون Sam Watson دربارهٔ نبودن پشتیبانی نظامی برای عملیات کنترا دریافت داشت. گرگ این یادداشت را با پی

نوشتی بدینصورت: «فلیکس با این نظر موافق است. این کمبود اساسی است»، برای بوش ارسال می‌دارد.

با این همه، در جریان جلسات تأئید نامزدی برای سفارت کره جنوبی، گرگ داشتن هرگونه آگاهی را در باب فعالیتهای کنترا انکار می‌کند. سناتور پال ساربانس Paul Sarbanes ، یکی دیگر از اعضاء باشگاه رم، با بیان علنی این مطلب که «تصمیم گرگ به استعفاء (از دولت)، از جانب بوش پذیرفته نشد، خود را به میان این معرکه افکند. بنابر بیان وی، اگر بوش این استعفا را می‌پذیرفت به مانند آن بود که گرگ وجه‌المصالحه قرار گرفته باشد.

آیا این همان ماجرائی نبود که بر سر نورث و پویندکستر آمد؟ چرا در اینجا برای گرگ استثنائی به وجود آورده شد؟ این نکته می‌تواند برای کمیتهٔ سنا و دادستان ویژه، خود قلمروی برای پژوهش به شمار آید. از برخی منابع اطلاعاتی در واشنگتن شنیده شد که تعدادی از سناتورهائی که مایل به رد صلاحیت گرگ بودند، بر آن شدند که نقش وی را در جنجال ایران گیت افشاء کنند. سناتورهای یادشده همگی «مورد تهدید» قرار گرفتند. نام جیم رایت Jim Wright چندین نوبت در این ارتباط به میان آورده شده بود. برای بیان رفتار سناتور روب Robb هم که یکی از اعضاء این کمیته است و در تأئید گرگ رأی مثبت داده هیچ دلیل منطقی و عقلانی بنظر نمی‌رسد. آنچه در پیشینهٔ امر به ثبت رسیده، این گفتهٔ سناتور روب با ادای سوگند است: «آنگونه که

موضوع مطرح است، آیا می‌توان گفت این رأی در این شرایط قابل پذیرش و قابل باور کردن است؟»

در جلسه استماع مورخ ۲۱ ژوئن ۱۹۸۹، هیچیک از سناتورها در مورد دست داشتن مستقیم جرج بوش در بخشی از جنجال هندوراس مطلبی اظهار نداشتند. گفتنی است که این پرونده وسیله کمیتهٔ اطلاعاتی کنگره پنهان نگاهداشته شد و در هیچ‌یک از جلسات استماع قابل دسترسی و طرح نبود.

آیا مردم امریکا حق ندارند از این همه مخالفت با کنتراها و منشأ آن آگاهی یابند؟ به باور نویسنده سرچشمه مخالفت با کنترا از شورای روابط خارجی ناشی می‌شود. به گمان نویسنده هرگاه نام این شورا به میان آورده می‌شود، باید از آن پرهیز کرد.

کنترا نیروهای مخالف ساندنیستاهای مسیحی بودند. اگر بر این باور باشیم که ایالات متحده ـ به ویژه در نزدیک مرزهای خود ـ در تقابل جدی با کمونیسم قرار گرفته بود، داشتن نیروئی مانند ساندنیستا ضروری به نظر می‌رسید. افزون بر آن، وجود کاستی‌های بی‌شمار در برنامه کنتراها و رهبری آن و نحوهٔ عمل کردنشان، دست اورتگا و همکاران او را از پیشبرد طرح ایندس کسینجر از پشت بسته نگاهداشته بود. این عامل‌ها موجب گردیدند که عمل کنتراها به پایان خود نزدیک شود. با یک مرور کوتاه بر این پرونده، به خوبی می‌توان از علت تقدیم لایحه بولاند به کنگره آگاهی یافت.

ریگان زیر فشار شورای روابط خارجی در برابر جریان

دومی هم قرار گرفته بود و آن حمله به نیکاراگوئه بود. به همین دلیل وی ناگزیر بود ظرف چند روز، اورتگا را ـ با عینک طراحی شده و ساخت امریکن اکسپرس‌اش ـ یکبار و برای همیشه از دور خارج کند. این جریان به دست ریگان به بهترین وجهی به موقع اجراء گذارده شد. اما اشکال آن بود که از سوی شورای روابط خارجی مورد تأئید قرار نگرفت و با «نه» آنان روبرو گردید. همانگونه که امروز ما ناظر هستیم، کسینجر برای اجرای طرح ایندس کمبود اورتگا را به خوبی احساس می‌کند.

شاید هنگامی که آقای والش دادستان ویژه، نورث و پویندکستر را در برابر هیئت منصفه قرار می‌دهد، پاره‌ای از این واقعیت‌ها مورد توجه قرار گیرند.[۱۳] روشن است بر وفق قوانین ایالات متحده، چون یک نفر را دوبار به یک جرم نمی‌توان محاکمه کرد، احتمالاً پس از محاکمه و پنهان‌کاری‌هائی که در تحقیقات صورت خواهد گرفت، امکان مطرح شدن دوبارهٔ نکات، از دست خواهد رفت. (همین طور هم شد)

تصور نویسنده آنست که در آینده نزدیک، نورث و پویندکستر و احتمالاً فرماندز خود را در موقیت بدی خواهند یافت. باید امیدوار بود که دادستان ویژه، جورج شولتز و کسینجر و گرگ را هم در برنامه کار خود قرار دهد. تا بدین

۱۳ـ یادداشت‌های نویسنده پیش از محاکمه نورث و پویندکستر تنظیم شده است. گفتنی است که هردوی آنان محکوم شدند. (م)

مرحله رئیس‌جمهور به سلامت از کنار این ماجرا عبور کرده است. با آنکه از محبوبیت وی کاسته شده، اما به گونهٔ شرم‌آوری ناگزیر به پشتیبانی از نورث و پویندکستر مبادرت ورزیده است. مدیریت او در جنجال ایران کنترا، پیش از آنکه به ابراز شهامت قابل تعبیر باشد، گونه‌ای رفتار ناجوانمردانه به شمار رفته است. حالت هالیوودی ریگان (پوزخند و دست تکان دادن)، نمی‌توانست به چیزی جز بازیگری هالیوود تعبیر شود. بنظر می‌رسید حتی کنگره هم، به سبب محبوبیت همگانی‌اش، تمایلی به رها کردن وی نداشت.

اگر بخواهیم پیوند ریگان را در این ماجرای جنجال برانگیز به اثبات برسانیم، شواهد بسیاری را می‌توان مورد اشاره قرار داد. یکی از روشن‌ترین آنها، تحویل موشکهای هاگ به ایران، از طریق اسرائیل است. (از باب کنجکاوی در همین زمینه می‌توان پرسید[۱۴]، چرا در تحقیقات والش نامی از اسرائیل به میان آورده نشده است؟)

با آنکه در این ماجرا، کاخ سفید، «دولت» و بسیاری از بلندپایگان امنیتی دست داشته‌اند، اما گمان بر آن گذارده شده که بایستی ناآگاهی ریگان را در این ماجرا باور بداریم. در نوامبر

۱۴ـ به دلیل کاملاً روشنی آنچه در مورد رابطهٔ اسرائیل و جمهوری اسلامی گفته می‌شود خلاف واقع است. چه رهبران ایران از زمان به ثمر رسیدن انقلاب اسلامی، هرگونه ارتباطی را با اسرائیل قطع کردند که همچنان ادامه دارد.

سال ۱۹۸٦، ریگان با قاطعیت اظهار داشت: «ما هرگز هیچ معامله یا مبادله اسلحه یا هرچیز دیگری به ازاء آزادی گروگانها انجام نداده ـ تکرار می‌کنم ـ انجام نداده و در آینده انجام نخواهیم داد». پویندکستر با اثبات تحویل دادن موشک‌های هاگ به ایران، بیان ریگان را از اعتبار ساقط کرد. آیا او این بیان را از قول دکستر گفته بود: «برای فرار از افتضاح سیاسی آن را به انجام رسانده بودم». از آنجاکه ریگان برای ادای شهادت در برابر کمیته کنگره احضار نشده بود، دروغ‌پردازی وی ـ آن چنانکه معمول است ـ قانوناً قابل پیگیری و عقوبت نمی‌توانست باشد. در برابر این موقعیت طلائی، وی با خلاف گوئی به مردم امریکا و قرار دادن زیردستان خود در معرض خطر، به تهاجم جدی‌تر دست آزید. در مقابل همه این اقدام‌های خلاف، کمیسیون جان تاور John Tower این عمل او را «شیوه مدیریت» نامید. واقعاً باید گفت چه شیوه‌ای!؟

نورث و پویندکستر با آنکه تا به این حد از بخت یاری برخوردار نبودند، اما در روشن ساختن حقیقت این ماجرا هم توفیقی بدست نیاوردند. اگر ریگان، همچون یک رهبر، نیاز تسلیحاتی کنتراها را با ملت خود در میان گذارده بود و اگر رهبران محافظه‌گرای امریکا در کنگره، لایحه متمم بولاند را از تصویب نمی‌گذراندند و اگر ملت و اکثریت محافظه‌گرا، علیه لایحه متمم بولاند فریاد خویش را به گوش همگان می‌رساندند، هرگز جنجال تسلیحاتی ایران کنترا بدین صورت در نمی‌آید، یا

حداقل از مرز توافقی که کارتر به عمل آورده بود، فراتر نمی‌رفت.

ما به سکوت نشستیم و ناشیانه به طرفداران دیوید راکفلر در کنگره اجازه دادیم همه‌چیز را به ما دیکته کنند. این در حقیقت کمال بی‌شرمی آنان را آشکار می‌ساخت. ریگان به جای آنکه راه مستقیم را در پیش گیرد، کوشش نمود این ماجرا را از راه تقلب و به شیوه‌ای که راکفلر و طرفدارانش دستور عدم انجام آن را صادر کرده بودند، شکل دهد.

شاید هنوز امکان داشته باشد که از درون این افتضاح، مطالب تازه‌ای به بیرون سرایت کند. شاید هم هنوز بتوانیم دولتمردی را بیابیم که به جای حفظ منافع خویش، نمایندگی واقعی مردم امریکا را در کنگره برعهده گیرد و شاید هم هنوز دیر نباشد که برای اشغال دفتر ریاست جمهور، به جای نام شخصی از یک شهر پر زرق و برق و فردی زیرنفوذ همسر طالع‌بین (منظور همسر ریگان است) خویش، یک رهبر واقعی را انتخاب کنیم.

فصل هشتم

آشناسازی با ماجرای ایران کنترا
استخراج از اسناد طبقه‌بندی نشدهٔ شورای امنیت ملی امریکا

نوشتار از:
پیتر کورن بلوه Peter Kornbluh
مالکم بایران Malcom Byran

در پنجم اکتبر سال ۱۹۸٦، یک هواپیمای نظامی باربری ایالات متحده در جنوب نیکاراگوئه، به وسیله یک موشک زمین به هوا مورد اصابت قرار گرفت. دفتر معاون رئیس‌جمهور جرج بوش، چندساعت پس از این رخداد از یکی از تأمین کنندگان سلاح، تلفنی دریافت داشت که خبر از گم شدن هواپیمای یادشده

می‌داد. رئیس پایگاه سیا، در کشور مجاور کاستریکا، ضمن ارسال یک پیام رمز به واشنگتن، هشدار داد که «موقعیت زیان‌بار کنونی، ما را به مهار وضعیت ملزم می‌سازد». اما به زودی تنها بازماندهٔ این رخداد، یوجین هوزنفوس Eugene Husenfus خارج از قلمرو مهار امریکا، به وسیله کسانی که او را دستگیر کرده بودند، جلو دوربین تلویزیون قرار گرفت. قصد از انجام مصاحبه آن بود که یوجین مردم جهان را از عملیات پنهان تدارک سلاح برای کنترا که به وسیلهٔ امریکا انجام می‌شود، آگاه سازد.

در آن طرف کره زمین، سرهنگ الیور نورث، عضو ستادی شورای امنیت ملی که در عین حال مسوولیت عملیات پنهان و یاری‌رسانی غیرقانونی ایالات متحده به کنترا را برعهده داشت، در حالی که مشغول گفتگوی بسیار حساس با نمایندگان یکی از دولت‌های خاورمیانه بود، از رخداد سقوط هواپیمای هوزنفوس آگاهی یافت. بخش دیگری از عملیات پنهان شورای امنیت ملی را گفتگوهای گسترده‌ای که اصطلاحاً فروش اسلحه به ازاء آزادی گروگانها نامیده می‌شد، تشکیل می‌داد. این گونه معامله‌ها، در نقطه مقابل شعارهائی قرار داشت که رئیس جمهور رونالد ریگان به شدت در باب آنها تبلیغ به عمل آورده بود. نورث با شتاب جلسه گفتگوها را ترک نمود تا برای حل و فصل مورد اضطراری امریکای مرکزی به واشنگتن بازگردد.

یک ماه پسانتر، در مه ۱۹۸٦، با انتشار مقاله‌ای در یکی از مجلات هفتگی لبنانی، اسرار سفر مشاور امنیت ملی رابرت مک

فارلن Robert Mc farlane به تهران و فروش اسلحه به ازاء آزادی گروگانها از پرده بیرون افتاد.[1] گزارش مجله الشیراع Shiraa - Al بدون گذشته زمان بر روی تلکس تمامی خبرگزاریهای غربی به چهار گوشه جهان مخابره شد. در کمتر از پنج هفته کاخ سفید با دومین بحران بزرگ سیاسی خویش روبرو گردید.

در نگاه نخست، برای بیشتر امریکائیان میان دو رخداد دور از هم، یعنی معامله اسلحه به ازاء آزادی گروگانهای امریکائی در ایران و یاری‌رسانی به شبه نظامیان امریکای مرکزی هیچ گونه پیوندی قابل درک نبود. در ۲۵ نوامبر سال ۱۹۸۶، رئیس‌جمهور ریگان و دادستان کل ادوین میس Edwin Meese پیوند میان این رویداد را آشکار نمودند. رئیس‌جمهور ریگان کنفرانس مطبوعاتی خویش را با این بیان که او (آگاهی کاملی» از ماهیت عملیات معامله اسلحه با ایران نداشته آغاز نمود. میس دادستان کل آشکارا به وجود «یادداشت‌های متضادی» که در بهار ۱۹۸۶، به وسیله نورث نگاشته شده و پرده از انتقال «وجوه باقیمانده» از فروش اسلحه به ایران، برای یاری‌رسانی به جنگ کنترا برمی‌دارد، اشاره نمود. در مدرک شنش صفحه‌ای که در باب معاملهٔ اسلحه به ازاء آزادی گروگانها به دست آمد، تنها یک اشاره به کنترا دیده می‌شود.

۱ـ برای آگاهی بیشتر به پیش گفتار بازگشت شود.

«دوازده میلیون دلار برای خرید تدارکات مورد نیاز نیروهای دمکراتیک مقاومت نیکاراگوئه و کنترا مورد استفاده قرار خواهد گرفت. این تجهیزات برای زیر پوشش قرار دادن کمبودهای نیروهای مقاومت، در حمله و پاتک‌شان در برابر ساندنیستاها و ایجاد «پلی» بین زمان حال و زمانی که کمکهای قانونی کنگره قابل تأدیه باشد... ضروری است»

دادستان کل اعلام داشت: چون نورث به تنهائی از پیوند میان معاملهٔ ایران و کنترا آگاهی داشته از «کلیه مسوولیت‌های خویش» در شورای امنیت ملی معاف گردیده است. در عین‌حال، میس به آگاهی مردم امریکا رساند که به مقام بالا دست نورث، یعنی پویندکستر مشاور امنیت ملی که از «کلیات» طرح یادشده آگاهی داشته و آن را تصویب نموده، اجازه داده شد که از سمت خویش استعفا نماید. جنبهٔ رسمی داستان به شرح زیر است:

آشکار است که با توجه به تجربهٔ پیشین، دادستان کل برای رها ساختن کاخ سفید از جنجال یک واترگیت دیگر، تلاشی را در راستای نشان دادن دوگونه‌گوئی مسوولان و جلوگیری از گسترش این ماجرا بکار برد. سرهنگ الیور نورث در یادداشت‌های خویش استدلال می‌کند که در واقع دولت ریگان، وارونه جلوه دادن را برای روشن کردن دوگونه‌گوئی به کار برده است:

«این جزئیات ویژه (وارونه جلوه دادن) چنان تأسف‌آور و وقیحانه بود که به خوبی می‌توانست توجه همگانی را از دیگر جنبه‌ها، به ویژه جنبه‌های با اهمیت‌تر این رخداد (همانند نکاتی که رئیس‌جمهور و مشاوران طراز اول وی موضوع را می‌دانستند و تأئید کرده‌اند) منحرف سازد. اگر بتوان اشاره کرد که این عمل به اصطلاح نامطلوب، مسوولیت ویژه یک دستیار، دارای موقعیت متوسط در شورای امنیت ملی (و شاید رئیس بلافاصله او یعنی مشاور امنیت ملی) بوده و این دستیار خودسرانه این عملیات را انجام داده باشد (هرچند که این امر نامکن بنظر می‌رسد)، اکنون که عملیات افشا گردیده، ممکن است اعمال او حتی جنبه جنائی پیدا کرده و اگر توجه مردم و روزنامه‌ها تنها به روی این «اگر»ها متمرکز گردد، در آنصورت شاید از بروز جنجال یک واترگیت دیگر، رهائی پیدا کرده باشید».

ناگفته پیدا است که کنفرانس مطبوعاتی ۲۵ نوامبر ـ با دیدگاهی که اکنون پیدا کرده‌ایم ـ می‌تواند بخشی از یک تبلیغات توأم با فریبکاری مقام‌های ایالات متحده به شمار آید. چه مردم امریکا را در باب گسترهٔ عملیات ایران کنترا و پیوند میان آنها به انحراف کشانیده است.

پس از سقوط هواپیمای هونزنفوس، رئیس‌جمهور ریگان و اعضاء دولت وی، با گستاخی، هرگونه نقش ایالات متحده را در آنچه آنان «اقدام‌های خصوصی تدارکاتی» نامیدند، انکار نمودند. پس از انتشار مقالهٔ مجله الشیراع، در ۱۳ نوامبر،

رئیس‌جمهور ریگان در صفحه تلویزیونهای سراسری ظاهر شد تا هدف از نزدیک شدن ایالات متحده به ایران را بیان دارد. وی مقصود از عملیات یادشده را دور نگاهداشتن ایرانیان از اتحاد جماهیر شوروی ـ و نه معامله بر سر گروگانها ـ بیان داشت. گفته ریگان چنین است: «ما هیچگونه معامله اسلحه ـ تکرار می‌کنم ـ معامله اسلحه یا هرچیز دیگری را به ازاء گروگانها انجام نداده و نخواهیم داد.»

بنابر گفته‌های کنفرانس ۲۵ نوامبر ریگان، هرگونه اقدام انحرافی، مسوولیت کشور سومی است که با ایران داد و ستد انجام داده و آن کشور اسرائیل است.[۲] بنابر گفته‌های دادستان کل، حمل سلاحهای امریکائی به ایران، بوسیله اسرائیل در سال ۱۹۸۵، غیرقانونی و بدون آگاهی رئیس‌جمهور ریگان بوده و افزون بر آن، آنان «در آن زمان، ایالات متحده را در جریان این امر قرار ندادند. ظاهراً وارونه جلوه دادن هم از اعمال اسرائیل بوده است. هیچ فرد امریکائی به هیچ صورتی در وجوهی که به امریکای مرکزی انتقال یافته، دست نیالوده است». میس دادستان

۲ـ کشورهائی مانند امریکا و اسرائیل برای انجام عملیات جاسوسی خود به سوداگری در زمینه‌های مواد مخدر و اسلحه می‌پردازند. پولی که از این راه به دست می‌آید اصطلاحاً «سرمایه سیاه» نامیده می‌شود. در تکمیل چنین سرمایهٔ نامشروعی هرگاه یکی از آنها مصلحت بداند گناه را بر گردن دیگری می‌اندازد. معامله‌ای که در مصاحبه ریگان بدان اشاره رفته، در واقع از این‌گونه انحراف گوئی‌ها به شمار می‌رود.

کل به گزارشگران گفته بود، پولهائی که به کنترا انتقال داده شد، مستقیماً از اسرائیل به حساب بانکی شبه‌نظامیان واریز گردیده است. این بیان، با مفاد یادداشتهای نورث در تناقض مستقیم قرار دارد. زیرا در متن یادداشت‌ها، آشکارا اشاره شده که وجوه مستقیماً از اسرائیل به «حساب یک شرکت خصوصی ایالات متحده در سوئیس» انتقال می‌یافته و از آنجا توزیع می‌گردیده است. میس اشاره می‌کند «تا آنجاکه ما آگاهی داریم، این تمام آن چیزی است، در مورد همه کسانی که در ایالات متحده در آن‌باره اطلاعاتی داشته‌اند».

اگر مطالب کنفرانس ۲۵ نوامبر، آخرین گفته‌ها دربارهٔ ماجرای ایران گیت بوده باشد، شاید مردم امریکا تنها داستان مقامات رسمی را مورد پذیرش قرار می‌دادند. اما رئیس‌جمهور پسانتر توضیح داد که ایالات متحده «مقدار بسیار اندکی سلاحهای تدافعی و قطعات یدکی ـ نه از راه نیت ویژه‌ای مانند بهبود روابط ـ به ایران ارسال داشته است. افزون بر آن قصد دیگر، پشتیبانی از میانه‌روهائی بوده که بتوانند از نزدیک شدن آن کشور به اتحاد جماهیر شوروی جلوگیری به عمل آورده و دست آخر، در صورت امکان، در راه آزادسازی گروگانهای امریکائی در لبنان گامی بردارند. این نه‌تنها (همسوئی با تروریست‌ها) تلقی نمی‌شده که بیشتر، اهمیت دادن استراتژیک به ایران در منطقه خاورمیانه به شمار می‌آمد. این گام، مبتنی بر یک سیاست خارجی مشروع و قابل اتکاء بوده است».

در این راه هیچ اقدام غیرقانونی هم در کار نبوده است. حمل سلاح در سال ۱۹۸۶ صورت گرفته و با آنکه مراتب «در زمان خود» به آگاهی کنگره نرسیده، از آن‌رو که رئیس‌جمهور اجازه تخصیص اعتبار به این عملیات اضطراری را به طور محرمانه‌ای صادر کرده، جنبه قانونی نیز دارد. اسرائیل محموله‌های سال ۱۹۸۵ را که به تأمین اعتبار نیاز نداشته، خود و بدون آگاهی و تصویب رئیس‌جمهور امریکا ارسال داشته است. در واقع می‌توان گفت که ین اسرائیل بوده که مسوولیت اصلی تمامی این عملیات و انتقال وجوه به کنترا را فراهم آورده است.[۳] وزارت دادگستری پس از بررسی موضوع به این نتیجه‌گیری رهنمون شد که در دولت ایالات متحده، تنها یکی از اعضاء ستادی شورای امنیت ملی از جزئیات انتقال وجوه آگاهی داشته است. هیچ فردی در دولت ریگان، از چگونگی مصرف وجوه فروش اسلحه که به دست کنترا می‌رسیده، اطلاعی نداشته است. دلیل ساده آنهم ممنوعیت قانونی بوده که بر سر راه مشارکت اعضاء رسمی دولت ایالات متحده، در کمک‌رسانی به کنترا وجود داشته است. تنها «ذینفع‌های خصوصی» می‌توانستند از جریان آن آگاه بوده باشند.

۳ـ همان‌گونه که ملاحظه می‌شود این بیان از جانب رئیس‌جمهور امریکا در حالی اظهار می‌شود که درصدد تبرئه خود از انجام اموری است که کنگره امریکا آنها را منع کرده است.

دورنمای گسترده‌تر ایران کنترا

علیرغم تلاش فروانی که رئیس‌جمهور بوش در سخنرانی شب کریسمس در سال ۱۹۹۲، برای پنهان داشتن حقیقت بکار برد، با این همه، فرمان بخشودگی کاسپر واینبرگر و پنج نفر دیگر از مقام‌هائی که به اتهام خودداری از ارائه شواهد حساس، به کمیته تحقیقاتی سنا محکومیت یافته بودند، و همچنین داستانی که رسماً از طرف مسوولان در اختیار همگان قرار داده شد، بیش از آنچه تصور می‌رفت، ذهن مردم را نسبت به پنهان‌کاری‌های دولت روشن گردانید. بنابر نتایج کمیته‌های تحقیقاتی کنگره در زمینه جنجال ایران کنترا، نکات مشترک عملیات آن بیش از جابجائی پول بوده است. نکات مشترک این عملیات، پنهان‌کاری، فریبکاری و اهانت به قانون از سوی رئیس‌جمهور و یارانش می‌باشد. هردو عملیات، عناصر بسیار گسترده و گوناگونی را دربر می‌گرفتند که نقش‌آفرینان آنها افراد و نهادهائی از ایالات متحده و شماری از کشورهای دیگر از جمله اسرائیل بوده‌اند.

مقام‌های سطح بالای دولت ریگان، از جمله خود وی و معاونش جرج بوش، افزون بر آنکه از همه جزئیات آگاهی داشتند، در انجام طرح یادشده نقش‌های کلیدی ایفاء کردند. به نظر می‌رسد پاسخ این نکات که آنان دربارهٔ این ماجرا چه می‌دانستند و از چه زمانی از انتقال نامیمون وجوه آگاه بودند؟ در میان هزارها سندی که به وسیله الیور نورث بریده بریده شده و یا

به دست جان پویندکستر از سیستم صوتی کامپیوترهای کاخ سفید خارج شده‌اند، مدفون شده باشد. در مقام مقایسه با فعالیت‌های پنهان بیشماری که در خاورمیانه و امریکای لاتین انجام پذیرفته، انتقال وجوه به کنترا، یک انحراف غیرقانونی کوچک بنظر می‌رسد.

نیکاراگوئه: عملیات تأمین سلاح برای کنتراها

با نگاهی به بخش کنتراهای این ماجرا، آشکار می‌گردد که عملیات تأمین سلاح بوسیله عامل‌های خصوصی سودجو، در واقع بخشی از برنامه درازمدت و گستردهٔ فریب و پنهان‌کاری بوده که با استفاده از اعتبارات دولت سومی، به گونه‌ای غیرقانونی برای ادامه جنگ علیه ساندنیستاها بکار برده می‌شده است. از همان آغاز، جنگ کنتراها بر پایهٔ فریبکاری مقامات رسمی و میانجی‌گری‌های خارجی استوار بوده است. بطور نمونه، در نخستین لایحه درخواست کمک مالی که در دسامبر ۱۹۸۱ از طرف رئیس‌جمهور به کنگره تسلیم شد، برنامه‌ای که سیا برای کنتراها ترسیم نموده بود، بعنوان یک برنامه تبلیغاتی ضد تحریم سلاح درآمد. در واقع این برنامه حتی پیش از آن، از زمانی که سیا پناهندگان نیکاراگوئه‌ای را بعنوان ضد انقلاب به کشور خودشان بازگشت می‌داد، از عناصر امنیتی استبداد نظامی آرژانتین، برای آموزش و تجهیز این نیروهای ضد انقلاب سود می‌جست. از همان اوان کار، همواره یک نوع غرور رسمی قانونی

از سوی امریکا، جنگ کنتراها را همراهی می‌کرد. علیرغم ممنوعیتی که برای سرنگونی دولت ساندنیستاهای نیکاراگوئه در نخستین لایحه متمم بولاند در سال ۱۹۸۲، به تصویب رسید، دولت ریگان و سازمان اطلاعات مرکزی از همان آغاز در جهت خلاف این ممنوعیت دست اندرکار بوده‌اند. در اکتبر سال ۱۹۸٤ که دومین لایحه متمم بولاند در راستای قطع تمامی یاری‌رسانی‌ها به کنتراها از تصویب گذشت، کاخ سفید ریگان ترتیبات مناسب دیگری برای جانشین کردن کمک‌های مالی دیگر به جای کمک‌های مستقیم و به وجود آوردن یک سازمان اطلاعات مرکزی سایه، به منظور ادامه جنگ در نیکارگوئه را فراهم آورده بود.

بر همین روال، رئیس‌جمهور ریگان و معاونش جرج بوش و دیگر مقام‌های بلندپایه ایالات متحده، در یک برنامه گسترده رشوه‌دهی و تهدید و ارعاب برای جلب همکاری کشورهای امریکای مرکزی که پشتیبانی‌ه ی سیاسی، نظامی و لجستیکی آنان برای ادامه جنگ نیکاراگوئه، جنبه محوری داشت، مشارکت داشتند. رشوه دادن پنهان که معاون رئیس‌جمهور بوش در جلسه شورای امنیت مورخ ژوئن ۱۹۸٤، از آن بعنوان امری «اشتباه» نام برده بود، فریبکارانه، برای جلب همکاری کشورهای هندوراس، گواتمالا، کاستریکا و پاناما به کار گرفته شد. در مورد هندوراس که پایگاه عملیاتی اصلی کنتراها به شمار می‌آمد، رئیس‌جمهور و معاونش، به گونه‌ای مستقیم، از راه درگیر

کردن مقام‌های آن کشور در جنگ نیکاراگوئه مشارکت نمودند.

در میانهٔ سال ۱۹۸٤، پس از آنکه برنامه کمکهای سازمان اطلاعات مرکزی ـ بنابر تجویز کنگره ـ برای کنتراها به پایان خود نزدیک شد، رئیس‌جمهور ریگان از مک فارلن Mc Farlane ، مشاور شورای امنیت ملی وقت خواست که ادامه این برنامه را به شورای امنیت ملی منتقل نماید.

یکی از اعضاء ستادی شورای امنیت ملی بنام سرهنگ الیور نورث با تنظیم برنامه‌ای برای خرید سلاح و تأمین نیازهای تسلیحاتی و ادامه جنگ، محور این عملیات قرار گرفت. نامبرده به یاری شخصی به نام ریچارد سیکورد Richard Secord و زیرنام ایالات متحده و استخدام اعضاء بازنشسته سیا و کارکنان عملیات ویژه وزارت دفاع، جنگجویان مزدور ضدکمونیست و حتی تروریست‌های بین‌المللی، مرکزی برای خرید و توزیع سلاح به وجود آورد. اما نورث، آنچنانکه در تعبیرات رسمی گفته شده «تنها پیکارجوی» این راه نبود. صدها یادداشت رسمی غیرطبقه‌بندی شده وی که در جریان استماع دادگاه و دست آخر در حین بررسی‌های قضائی آشکار شد، نشان می‌دهد که وی گزارشهای خود را به مقام‌های بالاتر تسلیم نموده و از آنها دستورهای ادامه عملیات را دریافت می‌داشته است. افزون بر آن، نورث در بخشی‌هائی از عملیات کنتراها با الن فیرس Alan Fiers رئیس نیروهای موظف سازمان اطلاعات مرکزی در امریکای

لاتین و معاون وزیر امور خارجه الیوت ابرامز Elliot Abrams ، نیز همکاری تنگاتنگی داشته است.

در یکی از جنبه‌های کمتر شناخته شده این ماجرا، شیوهٔ انتقال عملیات ممنوعهٔ سازمان مرکزی اطلاعات به شورای امنیت ملی به کار گرفته شده بود. غرض از استفاده از این روش به راه انداختن جنجال تبلیغاتی در درون مرزهای نیکاراگوئه بود که «آراء همگانی را دگرگون ساخته و رأی کنگره درباره کمک به کنتراها را تغییر دهد».

در راستای کوششهائی که مقام‌های دولت ریگان آن را «دیپلماسی مردم» می‌نامیدند، ویلیام کیسی مأموریت پیدا کرد که یکی از پایوران رسمی سیا، متخصص در امور تبلیغات را، از آن سازمان به شورای امنیت ملی انتقال دهد. با فاصله چند اتاق در راهرو محل استقرار الیور نورث در شورای امنیت ملی، پایو مذکور با استفاده از تجربیات سطح بالای پژوهندگان روانشناسی جنگ، در ارتش ایالات متحده و عملیات رسوخ در رسانه‌ها و بکارگیری متخصصان بخش خصوصی در امور روابط عمومی و تبلیغات و تأمین منابع مالی، به آفرینش یک ماشین تبلیغاتی پرداخت که کنگره را برای تجدیدنظر رسمی در کمک‌رسانی به کنتراها زیر فشار قرار دهد. بدین ترتیب، سازمان اطلاعات مرکزی می‌توانست راه دوبارهٔ خود را به صحنه کارزار نیکاراگوئه باز کند. این عملیات، بیش از عملیات تشکیل گروه شبه‌نظامیان موفقیت به همراه آورد. نقطه اوج توفیق این عملیات هنگامی رخ

نمود که در زمانی کمتر از دو هفته پس از سقوط هواپیمای هونزنفوس، رونالد ریگان لایحه کمکهای مالی برای کنترا را به مبلغ یکصد میلیون دلار و بازگشت رسمی سیا به صحنه و پیگیری کارزار امضاء نمود.

سلاح به ازاء آزادی گروگانها

دولت ریگان علیرغم سوگندی که در هنگام در اختیار گرفتن کاخ سفید ادا کرد و تعهد نمود که واشنگتن «هرگز با تروریست‌ها معامله نخواهد کرد»، سلاحهای پیچیده ایالات متحده را در برابر وعده مساعد برای آزادسازی گروگانهای امریکائی در لبنان در اختیار گروگان‌گیرها قرار داد. در همان حالی که رئیس‌جمهور ریگان به گونه‌ای علنی از عدم سازش با گروگان‌گیرها دم می‌زد، مقام‌های رسمی امریکا بطور پنهان در تلاش فروش سلاح بودند. در اوائل اگوست سال ۱۹۸۵، و پیش از ارسال نخستین محموله، جرج شولتز وزیر امور خارجه به آگاهی رئیس‌جمهور و معاونش جرج بوش رساند که ما «در مسیر معامله سلاح به ازاء آزادی گروگانها قرار گرفته‌ایم که مصلحت ما نیست و نباید از آن پیروی کنیم».

نخستین محموله سلاحها در بیستم اگوست سال ۱۹۸۵ و آخرین آن در ۲۸ اکتبر سال ۱۹۸۶، به مقصد رسیدند. برخلاف ادعای ریگان در نوامبر ۱۹۸۶ که سلاحها را «مقدار اندکی در حد گنجایش یک هواپیمای باربری» اعلام کرده بود، حجم آنها

۲۰۰٤ عدد موشک ضد تانک تاو و هیجده موشک ضدهواپیمای هاواک، به اضافه مقداری از لوازم یدکی آنها را شامل می‌شد. در برابر این فروش، آزادی سه گروگان امریکائی در بیروت تأمین شد. افزون بر آن، خود لبنانی‌ها سه گروگان را در مرحله نخست و چهار نفر دیگر را در مرحله پسانتر آزاد کردند. آزادی آخرین گروگان، تری اندرسن Terry Anderson گزارشگر اسوشیتدپرس تا چهارم دسامبر ۱۹۹۱، به دست تأخیر افتاد.

احتمالاً تحویل تمامی محموله‌های سلاح با اجازه ریاست جهور امریکا بوده است. با آنکه گفته می‌شود اسرائیلیها از سال ۱۹۸۵، بصورت میانجی فروش سلاحهای امریکائی عمل می‌کردند، در هرحال این امر بدون کسب موافقت ویژه ریگان امکان‌پذیر نمی‌بوده است. بنابر گزارش نهائی درباره ایران کنترا «اسرائیلیها بدون داشتن اجازه قطعی و روشن از سوی ایالات متحده، به پیگیری موضوع رغبتی نداشتند». مک فارلن مشاور امنیت ملی ریگان پیش از آنکه اسرائیل گام به جلو نهد، موافقت رئیس‌جمهور را در این مورد به دست آورده بود. در مورد سایر مقام‌های تراز اول کابینه هم از جمله بوش معاون رئیس‌جمهور، شولتز وزیر امور خارجه، واینبرگر وزیر دفاع را با این بیان که «رئیس‌جمهور تصمیم به انجام این امر از طریق اسرائیل گرفته است» آگاه نمود. در یادداشت واینبرگر آمده است که مک فارلن در نوامبر سال ۱۹۸۵، وی را از تصمیم ریاست جمهور آگاه نمود. دیگر نهادهای دولتی ایالات متحده همانند سازمان مرکزی

اطلاعات و وزارت دفاع در فراهم آوردن تسهیلات و ارسال محموله‌ها، نقش اساسی بر عهده گرفتند. سازمان مرکزی اطلاعات احتمالاً مسوولیت ارسال محموله موشک‌های هاواک را بر عهده داشته و وزارت دفاع کمبود محموله‌های ارسالی از سوی اسرائیل را جبران نموده است. ظاهراً ارسال موشک‌های ساخت ایالات متحده در پاییز سال ۱۹۸۵، غیرقانونی بوده است. این محموله که زیر پوشش عملیات پنهان سیا ارسال می‌شد، برخلاف نص قانون، اجازه ویژه رئیس‌جمهور را که باید به تأئید کنگره هم می‌رسیده، همراه نداشته است. افزون بر آن، ارسال محموله یادشده برخلاف قانون مهار صادرات سلاح صورت گرفته است. ریگان زیر فشار مجمع عمومی سازمان مرکزی اطلاعات، ناگزیر از صدور فرمان «عطف به ماسبق» شد که طی آن اجازه محموله‌های ارسال شده را مورد تصویب «زمان گذشته» قرار داد. شایان گفتن است که این فرمان هرگز به کنگره ارائه نشد. پس از مدتی نسخه اصلی این فرمان به دست پویند کستر از میان برده شد. چراکه نامبرده احساس می‌کرد وجود مدرک بالا به گونه‌ای «موجبات بروز مشکلات سیاسی» برای رئیس‌جمهور را فراهم خواهد کرد. در ژانویه ۱۹۸۶، ریگان اجازه‌نامه دیگری مبنی بر فروش مستقیم سلاح از ایالات متحده را صادر کرد. کاخ سفید همچنان تا یازده ماه پسانتر که جنجال از پرده بیرون افتاد، از تسلیم اجازه‌نامه دوم هم به کنگره خودداری نمود.

برای جلوگیری از بروز نگرانی در میان اعضاء کابینه و

مقابله با حملات استیضاح آمیز نسبت به رئیس‌جمهور که می‌توانست بر پایهٔ انجام آگاهانه اقدام‌های خلاف قانون، اقامه گردد، لغو ارسال محموله‌های ماه نوامبر ۱۹۸۵، می‌باید به گونه‌ای به نمایش گذارده می‌شد. همچنانکه برنامه سلاح به ازاء آزادی گروگانها نزد مردم و روزنامه‌ها آشکار می‌گردید، مقام‌های رسمی دولت ایالات متحده همانند کیسی، پویندکستر، مک فارلن و سرهنگ نورث، داستان‌هائی پنهانی، با زمان‌بندیهای کاملاً نادرست و شهادت‌های بی‌اساس به کنگره ارائه می‌نمودند. همراه با این تلاش، هم رئیس‌جمهور و هم دادستان کل، مردم را به سوی این پندار رهنمون شدند که در نوامبر ۱۹۸۵، هیچ‌یک از مقام‌های دولتی ایالات متحده از ارسال محموله‌های موشکی به ایران آگاهی نداشته‌اند. بنابر این داستان سراپا تزویر، توضیح اسرائیلی‌ها به مسوولان رسمی ایالات متحده در مورد محموله‌های موشکی این بود که محموله را «وسایل حفاری نفت» تشکیل می‌داده‌اند. پنهان‌کاری این ماجرا به وسیله جرج شولتز به پیچیدگی بیشتری انجامید. چراکه بر اساس یادداشت‌های موجود، وی از همان آغاز از آنچه مقام‌های کاخ سفید به خاورمیانه ارسال می‌شده، دقیقاً اطلاع کافی داشته است. برای جمع و جور کردن داستان، اقدام تازه‌ای ضروری بنظر می‌رسید. در همین‌جا بود که شجاعت آقای میس دادستان کل زیرعنوان «گردآوری اطلاعات»، در تاریخ ۲۱ نوامبر ۱۹۸۶، به نجات آمد. یادداشت جعلی و سراسر دور از واقعیتی که در باب انتقال

وجوه فروش سلاح، یک روز پسانتر از بایگانی الیور نورث به دست آمد، موجبات لازم را برای منحرف کردن توجه از نقش واقعی ریگان در ارسال محموله‌های سلاح به خاورمیانه، در اختیار کاخ سفید قرار داد.

حتی در ادامه ماجرا هم شکل رسمی نادرست، وضع انتقال وجوه، به ترتیب نادرست‌تر دیگری بیان شده بود. وجوه فروش سلاح از طریق حسابهای بانکی در سوئیس به نام دو نفر از عامل‌های خصوصی نورث به اسامی ریچارد سیکورد و البرت حکیم، میان کنتراها توزیع می‌شد. نورث برای آنکه بتواند منابع مالی اضافی برای جنگ کنتراها و سایر عملیات پنهان را تدارک ببیند، عمداً قیمت سلاح تحویلی را افزایش می‌داده است. شایان گفتن است که از جمع ۱۶/۱ میلیون دلار منافع حاصل از فروش اسلحه، تنها ۳/۸ میلیون دلار آن برای توزیع بین کنتراها به نیکاراگوئه انتقال داده شد. باقیمانده اعتبارات برای فراهم کردن تجهیزات دیگری مانند هواپیمای جنگی باری جت و سایر برنامه‌های فوق‌العادهٔ دولتی هزینه شده است. هنگامی که راز عملیات از پرده بیرون افتاد، موجودی این حساب در بانک، از شش میلیون دلار افزون‌تر بود و قرار بود حدود ده میلیون دلار دیگر هم از شخصی بنام برونی دریافت شود.

اگر مجله الشیراع مأموریت‌های فروش اسلحه به ازاء آزادی گروگانها را در نوامبر ۱۹۸۶ آشکار نمی‌ساخت، احتمالاً مبالغ بیشتری از سودهای حاصل از فروش اسلحه، در ردیف

ارقام «خارج از کتاب» به عملیات پنهان در سایر نقاط اختصاص می‌یافت.

نتیجه ماجرا: داستان و درستی آن

شش سال پسانتر از آشکار شدن عملیات ایران کنترا، پژوهش‌های رسمی، بصورت بخشی جداناپذیر از خود ماجرا درآمده است. از آغاز به کار کمیسیون تاور Tower Commission ، تا انتشار گزارش‌های تلویزیونی خبرساز، کمیته‌های تحقیقاتی کنگره و بازپرسی‌های دقیق بلندمدت و پیگیری‌های اصولی و مستقل دادستان لارنس والش، آگاهی‌های همگانی دربارهٔ گستره و ژرفای این عملیات چند پهلو و پنهان، به مقدار فراوانی افزایش یافت. از سوی دیگر، توانمندی قانونی دستگاه اجرائی در شناسائی مقام‌های رسمی درگیر در ماجرا، عملاً در حد صفر بود. دست‌آوردهای کار کمیسیون تاور که در روز اول دسامبر سال ۱۹۸٦، از سوی رئیس‌جمهور ریگان برای «بررسی دقیق» نقش عملیاتی شورای امنیت ملی در ماجرای ایران کنترا، منصوب شده بود، در تاریخ ۲٦ فوریه سال ۱۹۸۷، انتشار یافت.

اعضاء کمیسیون عبارت بودند: از جان تاور John Tower ، ادموند موسکی Edmund Moskie ، و برنت اسکاو کرافت Brent Scoweraft. این کمیسیون با شماری از شهود از جمله رئیس‌جمهور ریگان و معاونش جرج بوش (یکی از دو بازی که بوش رسماً در مورد آنها مورد پرسش قرار گرفت)، مصاحبه به

عمل آورد و به مدارک مستندی دست پیدا کرد. از جمله این مدارک، پیامهای کامپیوتری است که بین دریادار پویندکستر و سرهنگ الیور نورث و رابرت مک فارلن مبادله شده بود. اما نکته شایان توجه آن بود که محور تمامی گزارش کمیسیون تاور، تبرئه کردن رئیس‌جمهور ریگان و متهم ساختن افراد ستادی شورای امنیت ملی چون پویندکستر و نورث و دیگران قرار گرفته بود. کمیسیون پایهٔ اتهام این افراد را بر این اصل قرار داده بود که بدون آگاهی و تأئید ریاست جمهور، این عملیات را به ابتکار شخص خود آغاز نموده و به انجام رسانده بودند.

نتیجه‌گیری کمیسیون از بررسی پرونده ایران کنترا آن بود که انجام عملیات یادشده حاصل «روش مدیریت تسلیم‌گونهٔ» رونالد ریگان بوده است.

کمیتهٔ منتخب کنگره گامی فراتر از این برداشت و در گزارش ٦۹۰ صفحه‌ای خود که در نوامبر سال ۱۹۸۷ انتشار یافت، اعلام نمود ریاست جمهور باید مسوولیت سیاست‌ها و کوشش غیرقانونی در دوران دولت خود را برعهده گیرد. بیان مطلب بدینگونه است: «مسوولیت نهائی برای رخدادهای ایران کنترا باید متوجه ریاست جمهور باشد. این سیاست رئیس‌جمهور بوده ـ نه تصمیم مستقل نورث و پویندکستر ـ که با فروش اسلحه، روح و جسم کنتراها را کوشا نگاهدارد». اما کمیته‌ها از سر عمد، از پژوهش در این زمینه‌ها چشم‌پوشی کردند. به طور نمونه، موضوع رشوه‌دهی در امریکای لاتین را که ممکن بود

اتهامات جدی متوجه رئیس‌جمهور امریکا نماید، از قلمرو بررسی و پژوهشهای خویش به دور نگاهداشتند. در جلسه مورخ ۱۹۸۷ کمیته منتخب سنا، جمع‌بندی سناتورها این بود که «کشور به جنجال واترگیت دیگری نیاز ندارند».

گزارش بررسی‌های ثبت شده کنگره هم بیشر جنبه آشفته دارد. از یک طرف کمیته‌های ایران کنترا گزارشی دقیق، مستند و ارزشمند تنظیم نمودند که نه‌تنها جزئیات تصمیم گیریها و عملیات پنهان را روشن می‌ساخت که بر موضوعات گسترده‌تری، همچون تهدید به قانون اساسی، ناشی از عملکردهای کاستی‌زای دولت ریگان، انگشت می‌گذارد. همین کمیته‌ها، متجاوز از پانزده هزار صفحه اسناد غیرطبقه‌بندی شدهٔ جلسات گوناگون استماع را گردآوری و بررسی نمودند که حکایت از تاریخچه ثبت شده ناهمگون این جنجال دارد.

از سوی دیگر، رهبری کمیته‌های منتخب اجازه دادند که با بکارگیری شیوه‌های سیاسی و تبلیغاتی جمع‌بندی‌های پژوهش‌ها را به گونه‌ای تازه زیر تأثیر قرار داده و از خالصی آنها بکاهند. بطور نمونه، ظاهر شدن سرهنگ الیور نورث در صفحه تلویزیون که گفتگوهای جلسه استماع مقدماتی را در تابستان ۱۹۸۷ پخش می‌کرد، نامبرده را از یک عنصر مورد مصالحه قرار گرفته به یک قهرمان ملی بدل ساخت. کنگره برای آنکه الیور نورث و پویندکستر را به شهادت وادارد، ناگزیر شرایط حضور آنها را در دادگاه مورد پذیرش قرار داد و با دادن مصونیت،

استقلال و توانمندی آیندهٔ رئیس دادگاه مربوطه را برای بازپرسی از این دو ایفاگر اصلی نقش جنائی ماجرا کاهش داد. و درست هنگامی که پویندکستر شهادت داد که وی موضوع انتقال وجوه فروش اسلحه را به آگاهی رئیس‌جمهور نرسانده است، کمیته‌ها در کمال شتاب و حیرت همگانی، جلسات استماع را تعطیل و پرونده پژوهشهای خود را مختومه اعلام داشتند.

مسوولیت اصلی ثبت و تنظیم پرونده عملیات ایران کنترا با هدف مسوول دانستن مقام‌های رسمی ایالات متحده ـ زیر پوشش شورای امنیت ملی ـ بر عهده دادستان مستقل لارنس والش گذارده شد. آنگونه که تئودور دراپر Theodor Draper بررسی نموده، دادستان مستقل، متأسفانه به‌گونهٔ مشروط مستقل بوده است. چراکه با تضمین مصونیت از سوی کنگره نسبت به شهود، دادستان مستقل با عدم همکاری و ستیزه‌جوئی دولت که در راستای حفظ منافع خود در این پرونده گام برمی‌داشت، روبرو بود. مقام‌های دولتی از ارائه اسناد و مدارکی که در رسیدگی به پرونده اتهامات ایران کنترا الزام‌آور می‌نمود، خودداری می‌کرد.

از این روی بود که والش ناگزیر شد نخست الیور نورث و پویندکستر را از اتهام انتقال وجوه مبرا اعلام دارد و در مورد پرونده رئیس پایگاه سیا در کاستریکا هم، پس از آنکه وزارت دادگستری (که والش عضویت آن را داشت)، از در اختیار گذاردن پاره‌ای اسناد غیرطبقه‌بندی شده خودداری نمود، آن را غیرقابل رسیدگی بشناسد.

دست آخر، حتی مقام‌هائی هم که به اتهام‌های خود اعتراف نموده یا به ارتکاب جرم محکوم شناخته شدند ـ که هیچ‌یک جز اندک جزای نقدی عقوبتی را متحمل نشدند ـ در دسامبر ۱۹۹۲، وسیلهٔ رئیس‌جمهور بوش مورد بخشش قرار گرفتند. بخشودگی یادشده، برنامه محاکمه عضو رسمی سیا دوان کلاریج Duane Clarrige و کاسپر واینبرگر وزیر دفاع پیشین را هم ملغی ساخت و از آشکار شدن توطئه‌ای که در بالاترین سطح دولت ریگان به اجرا درآمده بود، جلوگیری به عمل آورد. و مهمتر از همه، نقش رئیس‌جمهور را در فروش غیرقانونی سلاح به خاورمیانه، در انزوای پنهان مدفون ساخت. والش پسانتر در این‌باره اظهار داشت: «بخشودگی‌ها به خودی خود پنهان‌کاری را به کمال رساندند.»

با محکومیت یافتن پویندکستر و نورث، دست آخر سخت‌کوشی والش بر باد داده شد. چراکه نورث و پویندکستر با دریافت تضمین مصونیت، تنها در برابر کنگره به جرم خود اعتراف کردند. اما با این همه، محاکمه آنان و معاون سیا کلر جورج Clair George ، آگاهی همگانی و ثبت تاریخی این ماجرا را چه در امریکای لاتین و چه در خاورمیانه افزون گردانید. بطور نمونه، اگر نورث در دادگاه به محاکمه کشیده نمی‌شد، عملیات رشوه دادن دولت ریگان در امریکای مرکزی و پیگیری و به مرحله اجراء درآوردن آن از جانب بوش معاون رئیس‌جمهور، افشاء نمی‌گردید. بر همین روال، اگر واینبرگر، در دادگاه حضور

نمی‌یافت، یادداشت‌های وی درباره جلسات تصمیم گیری و مکالمه‌هایش در بالاترین سطح دولت ریگان در کاخ سفید، به سایر مدارک تاریخی این ماجرا افزوده نمی‌شد و درگیر بودن بوش، شاهد کلیدی این ماجرا در «ابتکار عمل فروش اسلحه به ازاء آزادی گروگانها» هرگز آشکار نمی‌گردید. تلاش‌های یادشده این امکان را به وجود آورد که یادداشت‌های شخصی مقامات مسوول در ماجرای ایران کنترا، برای همیشه در پرده بماند. با آنکه بخشودگی متهم‌ها، پیگیری دستگاه عدالت را بی‌اثر نمود و کنگره هم در گزارش پایانی دادستان مستقل، بسیاری از بخش‌های با ارزش رخداد ایران کنترا را نادیده انگاشت، یا از سر عمد از دسترس کنگره به دور نگاه‌داشته شد، با این همه، شاید مهمترین دادخواستی باشد که در این ماجرا به دادگاه و شاید هم به تاریخ ارائه شده باشد.

بکارگیری فهرست این اسناد

درباره پیچیدگی‌های ماجرا ایران کنترا یا ایران گیت نمی‌توان بیش از این به گفتگو پرداخت. چه این دو عملیات پنهان که در دو جهان گوناگون رخ داده بود، شمار فراوانی از کشورها، مقام‌های رسمی، نهادهای دولت ایالات متحده و همچنین میلیون‌ها دلار هزینه را دربرمی‌گرفت. باید اذعان کرد که در پیوند میان این‌دو ماجرا، ساده‌ترین جنبه آن وجود شماری افراد است که وظایف تداخلی انجام داده و وجوه را از یک عملیات به

عملیات دیگر انتقال داده‌اند. در پرونده این جنجال، مدارک فراوانی را می‌توان یافت که به سایر جنبه‌های گوناگون بطور آشکار یا نیمه آشکار اشاره دارد. جزئیاتی که بر کاغذ ثبت شده‌اند آنقدر فراوان‌اند که کوتاه کردن آنها به صد یا دویست سند، کار چندان مطمئن و آسانی نمی‌تواند باشد. بنابر مشاهدات تئودور دراپر، پژوهش‌های انجام شده، کنگره و دستگاه قضائی و همچنین دولت‌های ریگان و بوش را ناگزیر ساخت که عملاً هزار صفحه از گزارش‌های محرمانه و بسیار محرمانه شورای امنیت ملی را، وفق قانون آزادی اطلاعات FOIA از ردیف طبقه‌بندی شده خارج نموده و هزارها صفحه دیگر را نیز به زودی در معرض استفاده خوانندگان قرار دهند.

فهرست نام‌هائی در جنجال ایران گیت یا ایران کنترا درگیر بودند

این فهرست تنها شامل نام‌ها است. بدیهی است بخشی‌هائی هم زیرنام رخدادها و سازمان‌ها وجود دارند که به علت نمود بودن صفحات از درج آنها چشم‌پوشی می‌گردد.

الیوت ابرامز Elliott Abrams

در سالهای ۸۹ - ۱۹۸۵ معاون وزیر امور خارجه و مسوول امور امریکای لاتین بوده است. وی نقش بااهمیتی در تأمین سلاح برای کنتراها ایفاء نمود. مهمترین اقدام وی دریافت

ده میلیون دلار از نماینده سلطان برونی برای خرید اسلحه جهت کنتراها بود. وی در سال ۱۹۹۱ به اتهام خودداری از ارائه اطلاعات به کنگره محکوم به دوسال خدمت در کوششهای همگانی شد و در دسامبر ۱۹۹٤ مورد بخشش قرار گرفت.

چارلز ای.الن Charlese E. Allen

الن افسر اطلاعاتی، متخصص در امور ضد تروریسم بود. بنابر گزارش یکی از روزنامه‌ها، نامبرده در جریان عملیات ایران کنترا «مقررات سیا را زیر پا گذارد» تا به برنامهٔ شورای امنیت ملی در این زمینه یاری رساند.

اسکار ایاس سنشز Oscar Arias Sanchez

وی رئیس‌جمهور کاستریکا بود که در سپتامبر ۱۹۸٦، خط محرمانه هوائی که برای رساندن سلاح به کنتراها در شمال کاستریکا برقرار شده بود تعطیل و مراتب را به آگاهی همگان رساند.

علی هاشمی بهرامانی Ali Hashemi Bahramani

از وی بعنوان جوانی در میانهٔ بیست و سی سالگی نامبرده می‌شود که در رده دوم دولتمردان ایران در ماجرای ایران کنترا

نقشی فعال داشته است.[۴]

ویلیام باکلی William Backley

رئیس پایگاه سیا در بیروت بود که پس از به گروگان گرفته شدن، آزادی وی برای ایالات متحده به صورت یکی از هدف‌های اصلی در نخستین مراحل ماجرای ایران کنترا درآمد. مرگ وی در سال ۱۹۸۵ اعلام گردید.

تری اندرسن Terry Anderson

رئیس اداره اسوشیتد پرس در بیروت بود. در ماه مارس ۱۹۸۵ ، در همان شهر گروگان گرفته شد و در سال ۱۹۹۱ آزاد گردید.

جرج بوش George Bush

در زمان معاونت تا پس از رسیدن به مقام ریاست جمهور، همواره درگیری خود را در جنجال‌های ایران و کنتراها انکار نموده است. اما بنابر مدارک و اسناد و شاهدان فراوان، وی محور کلیه عملیات پنهان و از جمله فروش سلاح به خاورمیانه،

٤ـ فهرست دولتمردان جمهوری اسلامی چنین نامی را نشان نمی‌دهد. بنابراین مانند سایر بخش‌های این نوشتار که تلاش دارد پای ایران را به صحنه فسادهای دولتمردان امریکا بکشاند، فاقد اعتبار است.

انتقال وجوه و جنگ کنتراها بوده است. گفتگو در مورد شخصیت، عملیات و نقش وی در جنجال ایران کنترا می‌تواند خود کتابی مفصل‌تر از کتاب حاضر باشد.

جووان رافائل بوستیلو Juan Rafael Bustillo

وی فرماندهی پایگاه هوایی ایلوپانگو Ilopango را در سان سالوادور که مرکز حمل سلاح برای کنتراها بوده بر عهده داشته است. او از کسانی است که وسیله رابط خود فلیکس رودریگوز، مأمور سابق سیا، در برنامه کمک‌رسانی شورای امنیت ملی به کنتراها مشارکت داشته است.

ادولفو کالرو Adolfo Calero

در دوران حکومت سومازو در نیکاراگوئه ریاست شرکت کوکاکولا را بر عهده داشت. سیا او را به ریاست بزرگترین گروه کنترا برگزید. پسانتر، وی بصورت یکی از سه نفر اعضاء شورای رهبری کنترا درآمد. تماس مستقیم وی با سرهنگ الیور نورث بوده است. نامبرده در سال ۱۹۸۷ جهان را بدرود گفت.

ویلیام کیسی William Casey

ریاست سازمان اطلاعات مرکزی را در بین سالهای ۸۷ ـ ۱۹۸۱ برعهده داشت. وی سرچمشه کلیه عملیات پنهان ایالات متحده به شمار می‌آید. در جنگ داخلی نیکاراگوئه، وی کلیه

نیروهای کوشنده را در فروش سلاح هدایت می‌کرد. الیور نورث زیر چتر راهنمائی و پشتیبانی دائمی وی قرار داشت. نامبرده در سال ۱۹۸۷، بدرود حیات گفت.

جرج کو George Cave

وی یکی از متخصصان سیا در مسائل ایران به شمار می‌آمد که در سال ۱۹۸۰ بازنشسته شد. در سال ۱۹۸۶، بر اساس قراردادی دوباره با سازمان مرکزی اطلاعات در جنبه‌های گوناگون امور ایران همکاری خود را آغاز کرد. ظاهراً در پیوند با ایرانیان نقش مترجم و واسطه را ایفاء می‌کرده است.

کارل ار. چانل Carl R. Chanell

وی ریاست سازمان محلی خیریه برای حفظ آزادی و چند گروه سیاسی دیگر را برعهده داشت. نامبرده توانست از طریق پیوندهای خصوصی، نزدیک به دو میلیون دلار یاری‌رسانی به کنتراها گردآوری و در یکی از بانک‌های سوئیس بسپارد. او در سال ۱۹۸۷، به اتهام توطئه و تقلب علیه ایالات متحده به دوسال حبس تعلیقی محکوم گردید.

جوزف جیمز سی سی پی Joseph James Cicippie

معاون امور حسابداری دانشگاه امریکائی بیروت بود که در سال ۱۹۸۶، به گروگان گرفته شد و در سال ۱۹۹۱، آزاد

گردید.

دوان ار. کلاریج Duan R. Claridge

نامبرده از سال ۱۹۸۸ تا ۱۹۸۱، در سیا سمت‌های بالائی را عهده‌دار بود. مسوول بخش‌های امریکای لاتین و پسانتر اروپا بـه وی سـپـرده شـد. از سـال ۱۹۸٤ تـا ۱۹۸۱ از سـوی سـیـا، مسوولیت جنگ نیکاراگوئه را بر دوش داشت. در ۱۹۸۰، در تحویل موشک‌های هاواک، با نورث مشارکت مستقیم پیدا کرد. در نوامبر ۱۹۹۱، در هفت مورد محکوم شد که با استفاده از بخشودگی بوش در سال ۱۹۹۲، آزاد گردید.

توماس جی. کلینز Thomas G. Clines

از پایوران سابق سیا که مدتهای طولانی با ریچارد سیکورد همکاری نزدیک داشته است. او از عامل‌های پشت‌پرده در امور ایران کنترا و تحویل سلاح به ضد انقلابیون نیکاراگوئه به شمار می‌آمد. وی به جرم مسائل مالیاتی به ۱٦ ماه زندان محکوم گردید.

ارتور کروز Arthur Cruz

از اعضاء دولت ساندنیستا و سفیر نیکاراگوئه در واشنگتن بود. در سال ۱۹۸۳، در ردیف مخالفان برجسته جبهه ملی آزادی درآمد. وی در سال ۱۹۸۵، از فهرست حقوقی سیا حذف و به

لیست حقوقی زیر نظارت نورث اضافه گردید. در سال ۱۹۸۵ هنگامی که مخالفان متحد نیکاراگوئه UNP آفریده شد، نامبرده مدیریت آن را برعهده گرفت.

برت دون Bert Dunn

از سال ۱۹۸۵ تا ۱۹۸٦، در نخستین ماههای فروش اسلحه، رئیس قسمت خاورمیانه در بخش عملیاتی سیا بود.

جوزف فرناندز Joseph Fernandez

یکی از عامل‌های کلیدی در برنامه کنترا از سال ۱۹۸۳ بوده است. وی علیرغم طرح ممنوعیت کمک به کنترا در برنامه فراهم آوردن تسهیلات برای خرید سلاح کوشا بود. پسانتر، ریاست پایگاه سیا در کاستریکا به وی واگذار شد. همکاری نامبرده با الیور نورث مستقیم و بدون واسطه بوده است.

الن دی. فیرس Alen D. Fiers

از سال ۱۹۸٤، پس از کلاریج به سمت مسوول عملیاتی سیا در امریکای لاتین گمارده شد. رئیس نیروی ویژه امریکا در امریکای مرکزی، عضو گروه ویژه درون سازمانی و همکار مستقیم الیور نورث به شمار می‌آمد. در سال ۱۹۹۱، به اتهام خودداری از ارائه اطلاعات به کنگره به دو سال حبس و خدمت در جامعه محکوم گردید. اما از برنامه بخشودگی بوش، در سال

۱۹۹۲، استفاده کرد و آزاد شد.

جرج ای. کلر George E. Clair

معاون عملیاتی سیا در سالهای ۱۹۸۰ و مسوول کلی عملیات پنهان در آن سازمان بوده است. او در طرح فروش سلاح و عملیات کنترا مشارکت داشت. در سال ۱۹۹۱ به اتهام خودداری از دادن اطلاعات و ارائه اطلاعات نادرست به کنگره محکوم شد. وی نیز مشمول برنامه بخشودگی بوش قرار گرفت.

منوچهر قربانی‌فر Manucher Ghorbanifar

یک ایرانی سوداگر اسلحه بود که از اواسط سال ۱۹۸۵ نقش واسطه را در فروش اسلحه ایفا می‌کرد. با آنکه هردو طرف معامله را گمراه می‌ساخت، تا اواسط سال ۱۹۸٦ که واسطه جدیدی پا به عرصه گذارد، وی نقش اصلی واسطه‌گری را بازی می‌کرد.

دونالد پی. گرگ Donald P. Gregg

تا سال ۱۹۸۲، عضو تمام وقت سیا بود. در این سال به سمت مشاور امنیتی جرج بوش معاون رئیس‌جمهور منصوب گردید. وی با فیلکس رودریگوز مربوط و در عملیات تأمین سلاح کنترا مشارکت داشت.

وام‌های کلانی بود که امکانات انجام معاملات را فراهم می‌ساخت.

پیتر کیلبرن Peter Kilburn

کتابدار در دانشگاه امریکائی بیروت که در سال ۱۹۸٤ به گروگان گرفته شد. بنابر اظهارات شفاهی، وی به اشاره سرهنگ قذافی به تلافی بمباران لیبی از سوی امریکا، در آوریل ۱۹۸٦ به قتل رسانده شد.

میشل ا. لدین Michael A. Ledeen

وی از سال ۱۹۸٤ تا ۱۹۸٦، در سمت مشاور ضد تروریست شورای امنیت ملی و موضوع‌های مربوط به خاورمیانه انجام وظیفه می‌نمود.

رابرت سی. مک فارلن Robert C. Mc Farlane

از سال ۱۹۸۳ تا ۱۹۸۵ بعنوان مشاور امنیت ملی خدمت کرد. وی جنبه‌های اصلی برنامه فروش سلاح و سیاست هدایت کنترا را تنظیم می‌کرد. در ابتدای امر از ارائه‌کنندگان طرح فروش اسلحه شناخته شد. اما پسانتر، در تعطیل کردن آن اصرار ورزید. تمام کوششهای نورث را مورد تأئید قرار داد و بارها درگیر بودن شورای امنیت ملی را در این تلاشها انکار کرد. درسال ۱۹۸۸، به چهار اتهام محکومیت دوساله پیدا کرد. وی از

البرت حکیم Albert Hakim

وی یک ایرانی تبعیدی بود که از سال ۱۹۸۳ با ریچارد سیکورد همکاری بازرگانی داشت. وظیفهٔ وی تدارک و تأمین اعتبار برای فعالیتهای «شرکت» بود. در اغلب جلسات بعنوان مترجم و گاهی واسطه شرکت می‌جست. در سال ۱۹۸۹، به اتهام پرداخت رشوه به نورث، به دو سال زندان تعلیقی و پرداخت ۵۰۰۰ دلار جریمه محکوم گردید.

یوجین هونزنفوس Eugene Hunsenfus

وی تنها بازمانده هواپیمای C - 123 K است که در نوامبر ۱۹۸٦ وسیله کنترا سرنگون گردید. نامبرده رسماً اظهار داشته بود که برای سیا کار می‌کرده و دو نفر از اعضاء آن را نیز معرفی نموده است.

دیوید پی. جاکوبسون David P. Jacabson

مدیریت بیمارستان و باشگاه امریکائی را برعهده داشت. در سال ۱۹۸۵ به گروگان گرفته شد و در نوامبر ۱۹۸٦ آزاد گردید.

عدنان خاشوگی Adnan Khashougy

یک میلیونر اهل عربستان سعودی و سوداگر اسلحه و از نزدیکان منوچهر قربانی‌فر شناخته شده است. از تأمین کنندگان

برنامه بخشودگی ریاست جمهور استفاده نمود.

جان ان. مک مهون John N. Mc Mahon

نامبرده بعنوان معاون سیا از سال ۱۹۸۲ تا ۱۹۸٦ خدمت کرد. پس از آگاهی یافتن از فعالیتهای بدون مجوز و غیرقانونی سیا در حمل محمولههای موشک‌های هاواک خواستار صدور دستور ویژه رئیس‌جمهور بعنوان اقدام «عطف به ماسبق» گردید.

ادوین میس Edwin Meese

از سال ۱۹۸۱ تا ۱۹۸۵ بعنوان مشاور رئیس‌جمهور و از سال ۱۹۸۵ تا ۱۹۸۸ بعنوان دادستان کل انجام وظیفه نمود. از جهت برداشت‌هائی که نسبت عملیات آزادی گروگانها و مأموران واحد مبارزه با مواد مخدر و الیور نورث از خود نشان داد، از سوی کنگره امریکا مورد حمله قرار گرفت. پیشینهٔ او نشان می‌دهد که در دوران دادستانی، کوششهائی برای چشم‌پوشی کردن از آگاهیهائی که پاره‌ای از مقام‌های بالای دولت امریکا، در باب سوداگری اسلحه داشتند، به عمل آورد.

نتیجه‌گیری

در این چند نوشتاری که از سوی امریکائیان در باب عملیات پنهان و پنهان‌کاری مقام‌های سطح بالای دولتی در حکومت امریکا به خوانندگان ارائه شد، شاید جرج بوش نمونه منحصر به فردی در هردو زمینه باشد. به گفته بنرمن «او تهدیدی جدی به آینده جامعه امریکای دمکراتیک است». به نظر می‌رسد بخشی از دلائل سخت شدن زندگی در سه دهه گذشته در امریکا، مربوط به نحوهٔ اعمال و شیوه‌ها و سیاست‌های پنهان و مرموز وی باشد. شاید هم او و گروه پنهان‌کار و عملیات پنهانی‌اش سبب شده که امریکا و امریکائیان نسبت به رفتارشان و سیاست‌هایشان در اطراف جهان، تا این درجه دچار بی‌تفاوت و ناکام شده باشند.

اما واقعاً مردم امریکا در مورد او چه می‌دانند؟ بوش آنچنان قدرتمند شده که هرگز در باب رفتارهایش مورد پرسش قرار نگرفته است. جنجالی‌ترین پژوهش‌هائی‌که کنگره امریکا در

مورد او انجام داد، در جریان بررسی‌های ایران کنترا بود. با این همه، او هرگز برای ادای توضیحاتی احضار نشد. باید پرسید چرا؟ چرا دومین مقام بالای انتخابی امریکا در زمان خود، برای توصیه نظارتش در زمینهٔ این رویکردها مورد پرسش قرار نگرفت؟

شاید پاسخ این باشد که بوش نظام امریکا را تا بدانجا به فساد کشانده که می‌تواند بدون پاسخگوئی، به هر فساد دیگری دست بیازد. رسانه‌های همگانی امریکا در مورد جنجال آفرینی‌های او چه می‌دانند؟ او، در پاسخ به پرسش‌های بیشمار آنان تنها به گفتن آنکه در مورد فروش سلاح به ازاء آزادی گروگانها چیزی نمی‌داند، اکتفا کرد. اگر خوب این گفته را بشکافیم، ملاحظه می‌کنیم که او می‌خواهد به مردم امریکا بگوید که در تمام این ماجراها در ناآگاهی کامل بوده است. به سخن دیگر، او می‌خواهد بگوید در حالی که ناهنجاریهای سیاسی در میان بالاترین مقام‌های سیاسی دولت امریکا در جریان بوده، معاون رئیس‌جمهور، حتی کمترین احساسی برای پی بردن به این درگیریها را نداشته است. علت آن چه می‌تواند باشد؟ علیرغم تمام اینها، آنچه مردم امریکا در مورد ماجرای ایران کنترا می‌دانند، بخش بسیار اندک از دنیای گستردهٔ پنهانی است که از زمان ورود جرج بوش به کاخ سفید در کشش و کوشش بوده است.

برای بیشتر مردم، انگار که دنیای عملیات پنهانی وجود ندارد. چراکه لازمهٔ درک رخدادهای آن، داشتن پیشینه‌ایست که حداقل، زمانی بلند نیازمند پژوهش است.

پژوهشگران رسانه‌ای و کسانی که با بررسی مسائل سیاسی روز سر و کار دارند می‌گویند در بررسی رویکردهای سالهای ۱۹۸۰، به ویژه اخباری که با جرج بوش پیوند داشته‌اند، آنچه در نگاه نخست برخورد کرده‌اند، چیزی جز مقدار فراوانی اخبار نادرست نبوده است. در بررسی‌های پسانتر، دریافته‌اند که رویکردها به گونه طبیعی به ظهور نرسیده‌اند، که در یک هم‌آهنگی از پیش برنامه‌ریزی شده، در معرض دید مردم قرار گرفته‌اند. به کوتاه سخن، آنچه باید به باور مردم امریکا القاء می‌شد، به دست یک گروه پنهان تصمیم گیری می‌شده است.

بنرمن در این باره می‌گوید: «من خویشتن را در روابط بین‌المللی و سیاست‌پردازی‌های میان امریکا و اسرائیل صاحب‌نظر می‌دانم. در روزنامه‌ها و سایر رسانه‌ها، در موضوع‌های مربوط به خاورمیانه به گونه‌ای مستمر قلم می‌زنم. با این همه، اکنون اذعان می‌کنم آنچه می‌دانم، اندکی از آن واقعیتی است که سیاست خارجی امریکا را در سالهای ۱۹۸۰، در خاورمیانه و در روابط اش با اسرائیل شکل بخشیده بود.»

بخشی از این مشکل از آنجا ناشی می‌شود که داشتن یک گروه پنهان یا انحراف از مفاد قانون اساسی از سوی جرج بوش، برای مردم امریکا اهمیتی ندارد. به همین دلیل، هیچ رسانهٔ معتبری درگیری‌های وی را در ماجرای ایران کنترا مورد بررسی قرار ندادند. بوش می‌تواند ادعا کند در هیچ ماجرائی دست نداشته، چیزی دربارهٔ آنها نمی‌داند، کمترین چیزی هم به یاد

نمی‌آورد و کسی هم معترض او نشود. از این‌رو است که کنگره امریکا هم می‌تواند به تحقیقات خود درباره وی اهمیتی ندهد.

در پاسخ این پرسش که او چگونه می‌تواند از این همه جنجال آفرینی جان سالم بدر برد، باید گفت او می‌داند چگونه ذهنیات مردم امریکا را شکل دهد و ادراک آنها را دربارهٔ رویکردها دگرگون سازد. راز موفقیت او در آفریدن پندارهای ساده‌ایست که مورد توجه مردم قرار گیرد و آنان را از مسائل اساسی دور سازد. به طور نمونه او کوشش نمود به مردم امریکا القاء نماید که صدام حسین عنصر نامطلوب و جرج بوش آدم خوبی است. یا آن که اتحاد شوروی سابق، سران مستبد کشورهای عرب و رهبران تروریست‌ها بد و ابلیس‌اند، اما دولتمردان امریکا خوب و پاکیزه‌اند.

دیگر از روشهای مورد استفاده وی، «انکارگوئی قابل پذیرش» است. یا به دیگر سخن «معاف» گردیدن است. چه هرگاه، یکی از عملیات پنهان کاخ سفید از پرده برون می‌افتاد، این استدلال اقامه می‌شد که دولت باید از پاسخگوئی معاف گردد.

باید پرسید چرا کنگره امریکا تنها به استناد گفته بوش، او را از بازپرسی درباره مسلح سازی عصیانگران معاف گردانید. شاید پاسخ این باشد که کنگره از دستیابی به ژرفای این جنجال‌ها ناتوان مانده است. برای نمونه می‌توان از پژوهش‌های مربوط به بانک بین‌المللی اعتبار و تجارت، ایران کنترا،

مسلح سازی عراق و انتقال فن آوری هسته‌ای به آن کشور که همگی به جهت کارشکنی‌های وزارت، دادگستری امریکا، ناکام و پرونده‌ها مختوم اعلام گردید، نام برد. زمانی که کنگره یک کشور، توان تحقیق و تفحص در فساد سازمانهای دولتی را نداشته باشد، دیگر نمی‌تواند نقش بالاترین اقتدار را در سرزمین خود ایفاء کند. در چنین فضائی است که بوش قوه قانون‌گزاری را نیز به فساد می‌کشاند و تمامی خون چرخه حکومت فدرال را آلوده می‌سازد.

بنرمن بر این باور است که جرج بوش مترادف است با «فرقه اسکول و بونز، سوداگری مواد مخدر از سوی سیا، قتل جان اف. کندی و رابرت کندی، شورای روابط خارجی و کمیسیون سه جانبه». در جای دیگر نویسندهٔ «کتاب جنایات یک رئیس‌جمهور» می‌گوید: یک توطئه گسترده جهانی بر پایه تعلیمات فرقه فراماسونری وجود دارد که در راستای «نظم نوین جهانی» حرکت می‌کند که آقای بوش رئیس‌جمهور امریکا نقش کلیدی را در آن بر عهده دارد.

با آنکه ممکن است پاره‌ای افراد با این نتیجه‌گیری همسوئی نداشته باشند، با این همه، حداقل برخی از این شواهد در معرض افکار همگانی قرار خواهند گرفته است. شاید در آینده نه‌چندان دور، پژوهشگران، موضوعهای مورد بحث در این نوشتارها را همچون خط مشی پنهان، عملیات پنهان و ابعاد جهانی یا نظم نوین جهانی، در فهرست بررسیهای خود قرار دهند.

آیا امکان دارد که دولت ریگان برای دریافت کمک کنترا در کنگره تبلیغ کرده باشد و در همین‌حال کاخ سفید به صورت پنهان در راه تأمین نیازهای آنان گامی برنداشته باشد؟ آیا امکان دارد آن افراد (نورث، مک فارلن...) بدون ارتباط با دولت امریکا رأساً و به گونه‌ای پنهان به تأمین اعتبارت و تدارک سلاح برای شورشیان کنترا پرداخته باشند، اما کاخ سفید از این ماجرا ناآگاه مانده ـ و اگر آگاه بوده ـ در راه توقف آن، علیرغم غیرقانونی بودن آنها گامی برنداشته است؟

اجازه دهید به جنجالهای اخیر مانند جنجال بانک بین‌المللی اعتبار و تجارت BCCI و ماجرای پس‌انداز و وام و بانک ناسیونال دلاوور BNL شهر آتلانتا نظری بیفکنیم. آیا امکان دارد که نهادهای گوناگون دولت ایالات متحده از چگونگی عملیات بانک بین‌المللی اعتبار و تجارت آگاهی نداشته باشند؟ چه کسی می‌توانست در نظام وام و پس‌انداز امریکا، نزدیک به بیش از یک دهه اخاذی کند و کاخ سفید از آن آگاه نباشد یا در جلوگیری از ادامه آن اقدامی به عمل نیاورد؟ آیا اعضاء دولت بوش، پس از آگاهی از دادن وامهای پنهان به صدام حسین از سوی بانک دلاوور آتلانتا، به حیرت درنیامدند؟

اگر دولت امریکا با تمام امکانات اطلاعاتی و پژوهشی که در اختیار دارد، از عملیات پنهان یادشده آگاهی نداشته، آیا نمی‌توانست پس از آنکه از سوی رسانه‌ها، مطالب از پرده بیرون افتاد، عامل‌های ارتکاب بزه را به مردم بشناساند؟

این جنجالها در کاخ سفید، به قدر کافی ناهنجار و چندش‌آور هستند. اما، کوشش در پنهان داشتن آنها ناهنجارتر و نامطلوب‌تر است. بدون گفتگو یا با قاطعیت می‌توان ادعا کرد که رئیس‌جمهور امریکا از جزئیات تمام ماجراهای یادشده، آگاه بوده است

آیا برخورد وزارت دادگستری با این جنجال‌ها تلاشهای ناموفق دولت امریکا را در پنهان داشتن ریشه‌های فساد در ساختار حکومت نمی‌رساند؟ پاره‌ای افراد بر آنند که با بکارگیری پوشش «غفلت‌ورزی» برای برخی از نهادهای دولت امریکا، از اهمیت ماجرا بکاهند. بنابر پندار این گروه، میلیاردها دلاری که عراق به صورت وام‌هائی با تضمین دولت ایالات متحده بدست آورده و همچنین دریافت فن‌آوری پیشرفته هسته‌ای، تنها به علت «غفلت» چند کارمند اداری در وزارت بازرگانی امریکا روی داده است. آیا می‌توان پذیرفت به دلیل بی‌دقتی یا ناآگاهی چند کارمند از مقررات بانک ذخیره فدرال، بانک بین‌المللی اعتبار و تجارت، توانسته مهار بانک‌های امریکائی را به دست گیرد؟

در پاسخ باید اذعان کرد که پاره‌ای کارمندان ممکن است مسامحه‌کار یا بی‌توجه باشند. اما، آیا می‌توان پذیرفت صدها و شاید هزارها کارمند در نهادهای گوناگون دولتی امریکا «غفلت‌ورزی» کرده باشند؟

علیرغم پژوهشهائی که در دوسال گذشته در این زمینه‌ها صورت گرفته، به نظر می‌رسد که آگاهی‌های گردآوری شده،

تنها خراشی به سطح موضوع باشد. با آنکه به مدارک پشت پرده و اسناد سیا برای اثبات مطالب یادشده دسترسی نمی‌باشد، اما نکته قابل تأکید آنست که ژرفای عملیات پنهان، در دولت‌های بوش و ریگان به مراتب بیش از آن اطلاعاتی است که تاکنون افشاء شده است.

پایان

بخشی از سخنان حجت‌الاسلام والمسلمین آقای هاشمی رفسنجانی در مورد آمدن گروه امریکائیان به تهران، استخراج از روزنامه اطلاعات ۱۷ آبان ۱۳۶۵ شماره ۱۸۰۲۳

حجت‌الاسلام والمسلمین هاشمی رفسنجانی رئیس مجلس شورای اسلامی و امام جمعه موقت تهران در نماز جمعه مورخ ۱۶ آبانماه ۱۳۶۵ برابر با ۷ نوامبر ۱۹۸۶ در بخشی از سخنان خطبه دوم در باب آمدن گروه مک فارلن به ایران چنین اظهار نمودند:

«... امریکا می‌داند مهمترین راه رسیدن به گروگانها برای امریکا خود گروگان‌گیرها هستند و باید خواستهای آنان را برآورد. و این بسیار آسان‌تر از برآوردن خواستهای ما که آزاد کردن پولها و اموال ما در امریکا است می‌باشد. ولی می‌بینیم که امریکا از مسأله گروگانها می‌خواهد به جمهوری اسلامی ایران برسد و این نشانه باخت آنها و برد ماست.

رئیس مجلس شورای اسلامی با اشاره به سخنان اخیر «الکساندر هیگ» وزیر خارجه سابق امریکا که گفته است «امریکا با قبول قدرت اول بودن ایران در منطقه، نمایندگانش را به ایران گسیل داشته»، این کار را نشانه پذیرش شکست‌ناپذیری جمهوری اسلامی ایران و پیروزی ایران در جنگ از سوی امریکا دانست و گفت بنابراین این ریسکی که امریکائیها کردند و بدون جلب موافقت ما مقامات بالایشان را وارد یک کشور بطور غیرقانونی کردند باید دارای هدفی بسیار با ارزش باشد تا اینقدر اینها برای نزدیکی به جمهوری اسلامی پیش رفته‌اند.

مجموعه گزارشاتی که مأموران امنیتی ما داده‌اند نشان می‌دهد که وحشت عجیبی آنان را در هتل فرا گرفته بود. این نشان می‌دهد که تجدید رابطه با ما چقدر برای آنان اهمیت دارد.

رئیس مجلس شورای اسلامی آنگاه در مورد هیاهو در مورد دریافت اسلحه اسرائیلی از سوی ایران گفت: یکی از حربه‌های کهنه و زنگ‌زده که هر وقت ما پیروز شده‌ایم بکار برده‌اند مسأله دریافت اسلحه اسرائیلی از سوی ایران است.

آخر ما چی لازم داریم که از اسرائیل بگیریم؟ در جنگ مسأله‌ای نداریم که ما اصول خود را فدای دریافت اسلحه بکنیم.

کل اعتباری که با سخاوتمندی برای خرید اسلحه و ملزومات ساخت آن در داخل تصویب کرده‌ایم معادل ۲ میلیارد و ۳۰۰ میلیون دلار است که صرف خرید اسلحه و مواد خام آن می‌کنیم و ارزش کل اسلحه‌ای که می‌خریم شاید به ۱/۵ میلیارد

دلار نمی‌رسد و اسلحه‌ای که ما بکار می‌بریم الزاماً از نوعی نیست که فقط در انحصار امریکا باشد.

علاوه بر این فروشندگان اسلحه برای فروش به ما مسابقه گذاشته‌اند از طرف دیگر ما عمده اسلحه خود را در داخل می‌سازیم.

وی افزود: مگر ممکن است اسرائیل که این همه بغض با ما دارد و ما را رقیب اصلی خود در لبنان می‌داند به ما اسلحه بدهد؟! اصولاً جنگ اصلی ما با اسرائیل است و عمده اختلاف ما با عراق هم مربوط می‌شود به ممانعت عراق از جنگ ما با اسرائیل.

امام جمعه موقت تهران با یادآوری این که برخی از سلاحهای ما مانند هواپیماها در انحصار امریکا است، خاطرنشان ساخت که ما قطعات این سلاحها را از منابع مختلف و از دلالهای دنیا، گاهی ارزانتر و گاهی گرانتر خریداری می‌کنیم ولی حتی اگر هواپیماهای ما هم بخوابد حاضر نیستیم از اسرائیل قطعه‌ای بگیریم.

امام جمعه موقت تهران در همین رابطه فرمایش حضرت امام مبنی بر این که «تا وقتی که امریکا آدم نشود ما با امریکا رابطه برقرار نمی‌کنیم» را راهنمای سیاست خارجی کشور ما توصیف کرد. وی با یادآوری سخنان اخیر قائم مقام رهبری، حضرت آیت‌الله‌العظمی منتظری در همین مورد تأکید کرد تا هنگامی که امریکا اسرائیل را حمایت می‌کند ما امریکا را همین

شیطان بزرگ می‌بینیم و دشمنی ما با امریکا به قوت خود باقی است و تا این جنایات اسرائیل در لبنان و جنایات امریکا در منطقه باقی است با امریکا رابطه برقرار نمی‌کنیم و از اصول خود عدول نمی‌کنیم.

وقتی که مردم امریکا دولتی را بر سر کار آوردند که نخواهند با دنیا رابطه گرگ و میشی برقرار کنند ما هم با آنان مانند دیگران رفتار می‌کنیم و سیاست خارجی ما در رابطه با کشورهای دنیا مبتنی بر همین راه اصولی است و منطق ما هم روشن است ما معتقدیم اسرائیل با کمک امریکا فلسطین را اشغال کرده و در مقابل یک میلیارد مسلمانان جهان ایستاده است و با سیاست امریکا است که دولت‌های عربی به این حالت رکود افتاده‌اند.

آقای هاشمی رفسنجانی در مورد گروگانهای لبنانی گفت در رابطه با گروگانهای لبنان هم با آن سند تاریخی ثابت کردیم که ما هیچ مسوولیتی در رابطه با آن گروگانها نداریم. در آنجا مردم مظلوم لبنان گروگان گرفته‌اند و مردم لبنان چه کاری غیر از این می‌توانند بکنند؟

وی خطاب به امریکا گفت در شرایطی که شما و وابستگان شما این همه در لبنان شرارت می‌کنند و کشورشان را مثل گوشت قربانی قطعه‌قطعه کرده‌اید. اسرائیل هر روز حمله می‌کند فالانژها شرارت می‌کنند و خود شما در آنجا نیرو پیاده کردید مردم مظلوم لبنان چه کار می‌توانند بکنند؟ آنها دلشان

می‌خواهد که از حق خودشان دفاع بکنند و شما می‌خواهید به حق آنها تعرض بکنید. خوب آنها می‌روند و افراد شما را می‌گیرند و می‌برند نگاه می‌دارند و می‌گویند شما زندانیان ما را بدهید. شما این کار را تروریسم معرفی نکنید. ما این حرکت مردم لبنان را که شما ترور می‌نامید حق می‌دانیم. مگر اینکه شما دست از سر لبنان بردارید. زندانیان لبنانی را آزاد کنید. اسرائیل زندانیان لبنانی را آزاد بکند و بگذارید مردم لبنان کار خودشان را بکنند. در این صورت مردم لبنان اگر گروگان گرفتند، شما هم اگر جای اینها (مردم لبنان) بودید راهی غیر از این نداشتید. حرف حسابی ما با امریکا و فرانسه این است شما که عرب و عجم را واسطه می‌فرستید که برای آزادی گروگان‌های شما، ما از نفوذمان در لبنان استفاده بکنیم می‌گوئیم ما این‌قدر می‌توانیم کار بکنیم که در صورتی که خواستهای مردم لبنان را بدهید به آنها بگوئیم که با شما کنار بیایند.

امام جمعه موقت تهران آنگاه در مورد حرف حساب جمهوری اسلامی ایران با امریکا و فرانسه سخن گفت. وی با اشاره به قراردادهای ایران با فرانسه و امریکا در پیش از پیروزی انقلاب، خاطرنشان ساخت: ما با آن قراردادهائی که با امریکا داشتیم و در زمان بختیار خائن لغو شد، کاری نداریم. ولی آن جنس‌هائی که پولش هم پرداخت شده آن اموال ۸ ساله‌ای که در انبارهای شما می‌پوسد را بدهید. این حرف ما نه غیرمنطقی است و نه زبونانه و نه مغرورانه بلکه عادلانه است. فرانسه هم یک میلیارد

دلار وامی که در رژیم گذشته گرفته و بازپرداخت آن تابع هیچ شرطی نیست و اکنون با بهره‌اش حدود دو میلیارد دلار شده است بدهد فرانسه که طلب ما را نمی‌دهد چگونه توقع دارد که ما از آبروی خود برای کمک به فرانسه استفاده کنیم؟

وی با اشاره به تفاوت‌های امریکا و فرانسه و اینکه با فرانسه رابطه سیاسی و مذاکره داریم، آمادگی جمهوری اسلامی ایران مبنی بر شفاعت در مورد گروگان‌های موجود نزد مبارزان لبنانی، در صورت پرداخت بدهی‌های فرانسه به ایران را اعلام داشت و خاطرنشان ساخت: در این صورت هم ما کاری جز شفاعت نمی‌توانیم بکنیم و مسوولیتی در این مورد نداریم و اگر آنها نپذیرفتند، ما تعهدی در مقابل شما نداریم و ما به کسانی که پیام آورده‌اند همین پاسخ را داده‌ایم...»

فهرست اعلام

ب

پ

ش

ض

ع

ف

ن

و

کتاب‌هایی که تاکنون از جانب این مترجم به چاپ رسیده است.

۱ـ جامعه‌شناسی چیست؟

از الکس اینکلس

۲ـ عصر ایدئولوژی و تفکرات سیاسی

از ۱۷۵۰ تاکنون

فردریک واتکینز

۳ـ بررسی پیشگامان سوسیالیسم از دیدگاه تاریخ

ای. اچ. کار

۴ـ امریکا و سقوط شاه

اسکات ارمسترانگ

۵ـ مدیریت درگردهم آئی‌های آموزشی

میکائیل برکنبیل

٦ـ جی. اف. کی. چه کسی کندی را کشت؟

جیم گریسون

۷ـ کمیته ۳۰۰ کانون توطئه‌های جهانی

دکتر جان کولمن

جنجال ایران کنترا وجنگ خلیج فارس برای امریکا با از دست رفتن
جان های بیشمار و شهرت و ثروت فراوان همراه بود.
شمار فراوانی براین باورند که جرج بوش به عنوان مردکلیدی
در پس همه این ماجراها،مسئولیت شکست های یاد شده را
بر عهده دارد.اما بااین همه به نظر می رسد این داستانها به
گونه ای وارونه به آگاهی مردم امریکا رسیده باشد.
خواننده پس از مطالعه کتاب ،خود می تواند در مورد کوششها و
خط مشی های پنهانی که در بلندای سالها مسئولیت های جرج بوش
از ریاست سیا تا ریاست جمهور ایالات متحده
به دست شبکه گسترده اش و دور از نظر گاههای مردم و رسانه های
امریکا به انجام رسیده ،به داوری بنشینند.

نشر علم

۱۱۰۰ تومان